

زندان خانگی، دوری از واقعیت جهان

متن سخنرانی "آنگ سان سوچی" برنده‌ی جایزه‌ی صاح نوبل در سال ۱۹۹۱، در سالن شهرداری اسلو، در شانزدهم ماه جون ۲۰۱۲

برگردان: عباس شکری

در حین زندان خانگی بودن‌ام، اغلب این احساس را داشتم که دیگر بخشی از واقعیت جهان نیستم. خانه‌ام انگار که جهان من بود. جهانی هم بود که در آن جا آزادی نبود و مردم نیز در زندانی بزرگ و همه‌گانی زندگی می‌کردند. دنیایی هم بود که در آن آزادی بود و دموکراسی؛ هر یک از این دنیاها، سیاره‌های مختلفی بودند که در مسیر خود در جهان بی‌تفاوت در حرکت بودند.

عالیجنابان، اعلیحضرت، اعضای محترم کمیته‌ی صلح نویل، دوستان گرامی؛

سال‌ها پیش که انگار عمری می‌نماید، در آکسفورد نشسته بودم و همراه با پسر «آلکساندر» به برنامه رادیو Desert Island Discs گوش می‌دادم. برنامه شناخته شده‌ای که هنوز هم ادامه دارد و در آن شخصیت‌های مشهور از جامعه‌های گوناگون دعوت می‌شدند تا در مورد «هشت لوح» صحبت کنند. کتابی در کنار انجیل و آثار برجسته‌ی «شکسپیر»، کتابی که مانند وسیله‌ای ضروری و نجات‌بخش، حتی در سواحل جزیره‌ای متروک هم باید به همراه داشت. در پایان برنامه که ما هر دو از آن لذت برده بودیم، «آلکساندر» پرسید: "آیا ممکن است که روزی «من» به این برنامه‌ی رادیویی دعوت شوم؟" بدون آن که فکر کنم، پاسخ دادم: "چرا نه؟" از آنجا که او می‌دانست تنها افراد مشهور به این برنامه دعوت می‌شوند، با علاقمندی خالصانه‌ای پرسید، به چه دلیلی باید مرا به این برنامه دعوت کنند. در مورد این پرسش کمی فکر کردم و پاسخ دادم: "شاید به این خاطر که من برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات شده باشم". در پی این پاسخ، هر دو به خنده افتادیم. چشمان‌داز چنین جایزه‌ای شادی‌آور بود اما با احتمال بسیار ناچیز. (نمی‌دانم چرا چنین پاسخ دادم. شاید به این دلیل که در همان زمان کتابی خوانده بودم که به وسیله‌ی یکی از برندگان جایزه‌ی نوبل ادبیات نوشته شده بود یا نویسنده‌ای مشهور که به این برنامه

دعوت شده بود).

در سال 1989 که مرحوم همسر، زنده یاد، «مایکل آریس» برای دیدار با من در اولین دوران زندان خانگی، آمده بود، برایم تعریف کرد که یکی از دوستان، «جان فینیس» مرا برای جایزه صلح نوبل، کاندید کرده است. آن زمان هم انگار میبایست بخندم. یک لحظه، حیرت بر چهره «مایکل» نشست و گویا که علت خنده مرا دریافته بود. جایزه صلح نوبل؟ چه اندیشه زیبایی، اما نسبتن خیالی دور و نامحتمل. بنابراین، وقتی که خبر برنده شدن ام را شنیدم، چه احساسی داشتم، پرسشی است که در این سالها هزاران بار شنیده‌ام. این جایزه، وسیله‌ای شد تا بی‌تردید به بازتاب معنای جایزه صلح نوبل برای «من» و معنای صلح برای «من»، فکر کنم.

چنانچه بارها در مصاحبه‌ها هم گفته‌ام، خبر اعطای جایزه صلح نوبل به خودم را شبی از رادیو شنیدم. چیزی که در آن زمان، خیلی هم برایم شگفت‌انگیز نبود. چرا که از چند هفته پیش، در برنامه‌های گوناگون رادیو و تلویزیون‌ها، مرا به عنوان شانس اول مطرح می‌کردند. در اثنای تهیه متن این سخنرانی، به شدت برای یادآوری اولین واکنش‌ام، بعد از شنیدن برنده‌ی جایزه نوبل تلاش کردم. فکر می‌کنم، اگرچه مطمئن هم نیستم، واکنش من چنین بود: "آه، سرانجام تصمیم گرفتند که جایزه را به من بدهند". در مجموع، کمی غیرواقعی می‌نمود، زیرا من در آن زمان احساس کردم که انگار خودم غیرواقعی‌ام.

در حین زندان خانگی بودن‌ام، اغلب این احساس را داشتم که دیگر بخشی از واقعیت جهان نیستم. خانه‌ام انگار که جهان من بود. جهانی هم بود که در آن جا آزادی نبود و مردم نیز در زندانی بزرگ و همه‌گانی زندگی می‌کردند. دنیایی هم بود که در آن آزادی بود و دموکراسی؛ هر یک از این دنیاها، سیاره‌های مختلفی بودند که در مسیر خود در جهان بی‌تفاوت در حرکت بودند. آنچه جایزه صلح نوبل انجام داد، این بود که من بار دیگر به جهان دیگری که انسان‌ها خارج از سلول خانگی من زندگی می‌کردند، بازگشتم و احساس واقعی‌ام را بازیافتم. البته که این روند، به یکباره انجام نشد. اما به تدریج که روزها و ماه‌ها می‌گذشتند و اخبار واکنش‌های مربوط به اعطای این جایزه از طریق رادیو به من هم می‌رسید، فهمیدم که جایزه صلح نوبل چه معنای گسترده‌ای برای من دارد. این جایزه مرا یک بار دیگر به جامعه‌ی مشترک انسانی کشاند. از این مهم‌تر، توجه جهانیان به مبارزه‌ی مردم برمه (میانمار) برای دست یافتن به آزادی،

دموکراسی و حقوق بشر بود و این که ما فراموش نخواهیم شد.

فراموش شدن! فرانسوی‌ها می‌گویند که جدایی مثل مردن است. فراموش شدن هم نیز انگار مردن است. فراموش شدن، انگار از دست دادن پیوندی است که ما را به سایر انسان‌ها گره می‌زند. وقتی که آخرین، مددکاران مهاجرت و پناهندگان برمه، را در تایلند دیدار کردم، خیلی‌ها بانگ می‌زدند: "ما را فراموش نکن". منظور آنها این بود که: "تلاش‌های ما را فراموش مکن، فراموش نکن که چه می‌توان انجام داد تا کمک و یاری برای ما باشد. فراموش نکنید که ما هم به جهان شما تعلق داریم". آن‌گاه که کمیته‌ی صلح نوبل، جایزه را به من داد، در واقع شناسایی این بود که ظلم دیدگان و در انزوا قرار گرفته‌ها در برمه هم بخشی از جهان‌اند و انسانیت واحدی است یکدست که مصداق بنی آدم اعضای یکدیگرند، می‌باشد. معنای دریافت جایزه‌ی صلح نوبل، برای من شخص این هست که مبارزه‌ی ام برای دموکراسی و حقوق بشر، به کرانه‌های دور، فراتر از مرزهای ملی، گسترش می‌یابد. جایزه‌ی صلح نوبل دریچه‌ای را در قلب من گشود.

تصور و کارایی برمه‌ای از صلح را می‌توان، کامیابی و تبدیل رؤیا به واقعیت توصیف کرد. کامیابی، آنگاه که فاکتورهای مخالف هماهنگی، زندگی در سایه آرامش و صلح و نیکی، نابود شده باشند. معنای دقیق و کامل واژه‌ی «nye-in-chan»، سرد کردن و آرام کردن محل آتش‌سوزی است پس از عملیات اطفای حریق. آتش‌ها به صورت درد و قهر جهان پیرامون ما را ویران می‌کند. در سرزمین من، هنوز دشمنی در شمال و غرب در جریان است. خشونت بین گروه‌های مختلف که منتهی به آتش‌سوزی‌های مرگ‌آور شده و مرگ. این شوربختی، حتا چند روز پیش که من برای سفر به اینجا آماده می‌شدم، نیز ادامه داشت. اخبار زشتی و پلشتی و خشونت در گرداگرد جهان، لحظه‌ای قطع نمی‌شود. پیام‌های گرسنگی، نیاز به لقمه‌ای نان، بیماری، آوارگی، بیکاری، فقر، بی‌عدالتی، تبعیض، پیشداوری، دورویی و دروغ، چاشت هر روزه‌ی زندگی امروز ما است. نیروهای منفی در همه‌جا هستند که پایه‌های صلح را تضعیف می‌کنند. همه‌جا شاهد تنش و ستیزاندیشیده نشده‌ای هستیم با منابع مادی و انسانی که حیات و بقای آنها برای ادامه‌ی توازن، هم‌سازی و کامیابی در جهان، الزامی است.

جنگ جهانی اول، ستیز وحشتناک بود با شرکت جوانان و نیروهای بالقوه جامعه. جنگی که در آن نیروهای مثبت جامعه بی‌رحمانه به هدر رفتند. غزل‌های مربوط به آن دوران، برای من معنای خاصی دارند، چون که من آنها را زمانی خواندم که هم سن و سال همان جوانانی بودم که

پیش از آن که بتوانند از امکانات بهتر زندگی بهره‌مند شوند، ماشین جنگ آنها را از رسیدن به دنیای بهتر، محروم کرد و راهی دیار مرگشان کرد تا از شکوفایی این همه نیروی بالقوه که می‌توانستند جهانی بهتر را بسازند، جلوگیری کند. یکی از سربازان جوان آمریکایی که همراه با یکی از لژیون‌های فرانسوی می‌جنگیده، نوشته است که او در سال 1916 بارها مرگ را در برابر چشمان‌اش تجربه و دیدار کرده است: "در ستیز با این یا آن باریگارد جنگی"، "در دامنه این کوه یا بلندی آن سلسله جبال"، "نیمه شب در این یا آن شهر که در شعله‌های آتش می‌سوزد". برای تصرف مکان‌هایی بی‌نشان و فراموش شده، جان‌های جوان، عشق‌های دوران جوانی و زندگی نابود شدند. چرا؟ پس از نزدیک به صد سال، هنوز هم برای این پرسش، پاسخی مناسب و راضی‌کننده پیدا نکرده‌ایم.

امروز آیا چنان نیست که به علت غفلت و بی‌دقتی، در مواجهه با آینده و انسانیت، خود را مقصر بدانیم، گرچه کردار امروز ما با خشونت کمتر از صد سال پیش انجام می‌شود. جنگ تنها میدانی نیست که در آن حرف صلح است اما نتیجه‌ای ندارد. همه‌جا، هر جا که درد و رنج نادیده گرفته شود، برای ستیز، دشمنی کاشته می‌شود، زشتی درد و آلام در هم می‌شکند تا خشم و تلخی و ستیز آفریده شود.

یکی از وجه‌های مثبت زندگی در انزوای زندان خانگی، این بود که من وقت کافی داشتم تا بر معنای واژه‌ها و موضوع‌هایی که شناخته بودم و برای همی عمر پذیرفته بودم‌شان فکر کنم؛ به عنوان یک فرد بودایی، از همان زمانی که کودکی بیش نبودم، در مورد «*dukkha*» که ترجمان آن رنج و عذاب و درد هست، چیزهای زیادی شنیده بودم. تقریباً هر روز اطرافیان‌ام که یا پیر بودند و یا میان‌سال، مدام واژه‌ی «*dukkha, dukkha*» را زمزمه می‌کردند. این واژه‌ی «درد و درد» هنگامی که از ناراحتی‌رها می‌شدند و یا در عذاب بودند، وقتی که کودکان را یاری می‌کردند یا با حادثه‌ای که شوربختی برای‌شان داشت روبرو می‌شدند، ورد زبان مردم بود. در ضمن، برای اول بار، در اثنای زندان خانگی بود که من به طور واقعی با شش «درد» بزرگ مواجه شدم: پیر شدن، بیمار شدن، مردن، جدا شدن از عزیزان، مجبور شدن به زندگی در کنار کسانی، غیر از عزیزان‌ات، وارد دنیای تخیل و پندار شدن. من در مورد هر یک از موارد شش گانه دست به اندیشه و پژوهش زدم. این تحقیق از زاویه‌ی مذهبی نبود که بر اساس زندگی معمولی روزانه‌مان انجام شد. اگر «درد و رنج» بحث اجتناب‌ناپذیر زندگی ما است، پس باید تا آنجا که ممکن است، از میزان آن کاسته

شود که در عمل قابل تحمل باشد. من به تأثیرگذاری برنامه‌های متفاوت پیش و پس از زایمان نیز اندیشیدم: حفاظت و سرپرستی مادر و نوزاد، مراکز و خانه‌های سالمندان برای نگهداری از کهنسالان؛ خدمات همه‌گانی بهداشت و سلامتی، پرستارهای دلسوز و ... به آخرین شکل درد نگاهی عمیق انداختم: جدا شدن از عزیزان و به اجبار در کنار دیگرانی زندگی کردن که عزیزان نزدیک نیستند. بودا چه چیزی تجربه کرده بوده که این دو را بخشی از دردهای بزرگ انسانی نام داده است؟ به زندانیان، پناهندگان، مهاجرین اجباری و سرانجام به قربانیان فروش انسان، فکر کردم، به بشمارانی که از ریشه‌ی خود جدا شده و از خانه و کاشانه‌ی خود رانده شده‌اند، فکر کردم، به همه‌ی آنهایی که از خانواده و دوستان خویش جدا شده‌اند و مجبورشان کرده‌اند تا با کسانی زندگی کنند که هم‌اره هم روی خوشی به هم‌سایه ناآشنایان نشان نمی‌دهند.

ما خوشوقت هستیم که در دورانی زندگی می‌کنیم که به رفاه اجتماعی و کمک‌های انسانی نه به عنوان کرداری دل‌خواه که به مثابه‌ی یک ضرورت، نگاه می‌شود. من خوشبخت‌ام که در دورانی از هستی، زندگی می‌کنم که سرنوشت زندانیان سیاسی و عقیدتی، دلمشغولی همه‌ی مردم است. در جهانی زندگی می‌کنم که دموکراسی و حقوق بشر، موضوعی است همه‌گانی و مشترک برای انسان‌ها. در حین سال‌هایی که در زندان خانگی بودم، کمتر زمانی بود که توان و انرژی خودم را وام‌دار بخش‌هایی از اعلامیه جهانی حقوق بشر نباشم. وقتی که از یک سو ندیده انگاشته شدن و تنفر از حقوق انسانی منتهی به کرداری برابر با بربریت می‌شود، از سوی دیگر، همین کردار زشت که وجدان انسانی را نیز به لرزه در می‌آورد و پیشرفت جهانی که در آن انسان‌ها دارای آزادی بیان و آزادی عقیده‌اند، جهانی که آزادی‌رهایی از ترس و نیاز بخشی از زندگی روزانه مردم شده و احترام به موازین اعلام شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر، هدف عمومی شده است، را شاهد هستیم.

... حمایت و پشتیبانی قانون از انسان و انسانیت، الزامی است، چرا که انسان مجبور نباشد به عنوان آخرین راه‌کار خود، علیه ظلم و جور زورگویان، دست به شورش بزند.

اگر از من پرسیده شود که چرا من برای حقوق بشر در برمه، دست به مبارزه زده‌ام، پاسخ من در دو بخشی که نام بردم نهفته است. اگر از من پرسیده شود که چرا برای دموکراسی در برمه مبارزه می‌کنم، علت آن این است که به باور من نهادهای دموکراتیک و کنش برای حفظ حقوق انسانی، ضروری است.

در طی سال‌های گذشته نشانه‌هایی وجود دارند که دال بر تلاش کسانی است که به دموکراسی و حقوق بشر باور دارند، این تلاش به ثمر رسیده و برمه در این راه گام بر می‌دارد. تغییراتی در جهت مثبت رخ داده است؛ گام‌هایی در جهت دموکراتیزه کردن برداشته شده است. وقتی نسبت به آینده با خوشبینی توأم با احتیاط می‌نگرم، به این دلیل نیست که به آن باور ندارم، بلکه برای آن است که من نمی‌خواهم دل ببندم به امیدها و باورهای کور. بدون باور به آینده، بدون اعتقاد به این که ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بنیادین انسانی نه تنها ضروری که برای جامعه‌ی ما امکان‌پذیر هستند، جنبش ما نمی‌توانست در کنار این همه نامردمی سالیان گذشته زنده بماند. بعضی از مبارزین ما در حال انجام وظیفه قربانی شدند، بعضی‌ها از جنبش کناره‌گیری کردند، اما هسته‌ی اصلی این جنبش به راه خود که دشوار بود و ناممکن می‌نمود، ادامه دادند. گاهی اوقات، وقتی که به سال‌های گذشته فکر می‌کنم، به حیرت می‌افتم که چگونه در شرایط بس دشواری که موجود بود، این راه را ادامه دادیم. بدیهی است که این به دلیل باور کور یاران‌مان به هدف کلیمان نبوده، بلکه اساس و بنیان این پایمردی، ارزیابی روشن‌بینانه از تداوم قدرت و احترام عمیق برای امیدهای مردم بوده است.

به خاطر همین تغییرات در کشورم بوده که اکنون من همراه با شما اینجایم و همین تحولات هم مدیون تلاش جهانیان است و سپاس من تقدیم همه‌ی آنهایی که به خاطر آزادی و عدالت کاری کردند که نه تنها توجه مردم عادی، سیاست‌مداران را هم متوجه بی‌عدالتی و شرایط دشوار مردم سرزمین من کردند. پیش از آن که از این پیشتر بروم و از زندانیان سیاسی/عقیدتی که موسوم‌اند به زندانیان وجدان حرفی بزنم. در وطن من هنوز هم از این دست زندانیان فراوان است. علت هراس من این است که اکنون که بیشترین زندانیان مشهور به خاطر مبارزات مردم جهان در کنار مردم برمه، از بند رها شده‌اند، آن بخش از زندانیان که اسم و رسمی ندارند و از شهرت بهره‌ای نبرده‌اند، به دست فراموشی سپرده شوند. امروز اگر من اینجا ایستاده‌ام، به این علت است که روزی من هم زندانی سیاسی/عقیدتی یا زندانی وجدان بوده‌ام. هرگاه به من می‌نگرید و به حرف‌هایم گوش می‌کنید، فراموش نکنید، آنچه که اغلب می‌شنوید، که حتا یک زندانی وجدان هم اگر در همه‌ی جهان وجود داشته باشد، زیاد است، حقیقت تلخی است که برای نابودی آن باید تلاش کرد، و دریغا که اکنون بیش از یک زندانی وجدان در پشت دیوارهای بلند و مستحکم اسیر می‌باشند. در سرزمین من، اینان حتا هنوز به دادگاهی عادلانه نیز سپرده نشده‌اند. از شما

خواهش می‌کنم که پیش از هر چیز، آنها را فراموش نکنید و دو دیگر آن که، برای رهایی آنها از بند، بیشترین تلاش خود را مبذول دارید تا در دامن عدالت بقیه عمر را به‌سر ببرند.

برمه کشوری است که شامل گروه‌های قومی زیادی است. اگر قرار است ✖ به آینده‌ی آن باور داشت، باید این امید بر شانه‌های احساس وحدت و یگانگی سوار باشد. از همان اوایل سال 1948 که ما استقلال خود را به دست آوردیم، هرگز نتوانستیم شاهد صلح کامل در سراسر کشور باشیم. ما در شرایطی قرار نگرفتیم که اعتمادسازی کنیم و درک متقابلی از الزامات برای از بین بردن ریشه‌های درگیری و ستیز، داشته باشیم. با آتش‌بسی که از سال 1990 تا سال 2010 برقرار شده بود، امید برقراری صلح نیز بیشتر شد، آنگاه که این آتش‌بس نیز در هم شکست، امید نیز چون شمع‌ی سوسو زن، به خاموشی گرائید. برای از بین بردن و شکستن آتش‌بس همین بس که یکی از صاحبان قدرت، بی‌فکری کند تا آرامش به طوفانی بزرگ تبدیل شود که خانمان‌سوز هم هست. در چند ماه اخیر پیشرفت‌هایی در مذاکرات بین دولت و نیروهای مسلح مخالف که شامل قومیت‌های زیادی نیز می‌شوند، رخ داده است. امیدوارم که قرارداد آتش‌بس منتهی به راه‌حل سیاسی شود که براساس امیدهای مردم و احساس وحدت و یکدلی به وجود آمده است.

هم حزب من و هم اتحادیه سراسری برای دموکراسی و شخص من، آماده‌ایم و می‌خواهیم هر مسئولیتی که به صلح ملی در برمه کمک کند را بپذیریم و نقش خود را در بازی صلح و دوستی و وحدت بازی کنیم. اصلاحاتی که توسط رئیس‌جمهور «U Thein Sein» آغاز شده است، زمانی امکان موفقیت می‌یابد که همکاری هوشمندانه‌ای هم بین نیروهای درونی رخ داده باشد: نیروهای نظامی، نیروهای قومی و ملی، حزب‌های سیاسی، رسانه‌ها، نهادهای جامعه‌ی مدنی، بخش صنعتی و تجاری و پیش از همه، مردم. تنها اگر زندگی مردم بهتر شود، می‌شود گفت که اصلاحات تأثیرگذار بوده‌اند و در این رابطه، جامعه‌ی جهانی نقش بزرگی را باید در این بازی داشته باشد. توسعه، کمک‌های انسان دوستانه، توافق‌نامه‌های دوجانبه و سرمایه‌گذاری‌ها باید هماهنگ و برنامه‌ریزی شده باشند تا اطمینان حاصل شود که همه‌ی آنها در ترویج اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و رشد متوازن و پایدار، به کار گرفته می‌شوند. کشور ما از ظرفیت بالایی برخوردار است که باید گسترش بیشتری بیابد تا نه تنها در جهت اقتصاد و بازرگانی توسعه یابد که باید در جهت دموکراتیک نیز گام بردارد تا جامعه و مردم برمه از رفاه اجتماعی بیشتری بهره‌مند شوند، امنیت اجتماعی بیشتری داشته باشند و از

آزادی بیشتری برخوردار شوند.

صلح در کشور ما، متاعی است غیرقابل تقسیم. تازمانی که نیروهای منفی بر نیروهای مثبت جامعه پیروز می‌شوند، گذشته از این که در کجا رخ می‌دهد، همه‌ی ما در خطر هستیم.

پرسش این است که آیا انسان می‌خواهد که برای همیشه نیروهای منفی را نابود کند؟ پاسخ ساده، «نه» است. ذات انسان شامل نیروهای منفی و مثبت است. درضمن، انسان این توان را دارد که نیروهای مثبت را تقویت کند و نیروهای منفی را هم یا به حداقل برساند و یا به طور کلی از خود دور کند. صلح مطلق، هدف دست‌نیافتنی در جهان است، اما هدفی است که باید برای نزدیک شدن به آن تلاشی هر روزه داشته باشیم. باید نگاه‌مان را همان‌گونه که یک مسافر در هنگام گذار از کویر و بیابان لحظه‌ای غفلت نمی‌کند، به هدف رسیدن به صلح بیندازیم و نگذاریم که حتی یک آن از دیدرسمان دور شود. باوجود آن که به صلحی کامل و پایدار جهانی، دست نمی‌یابیم، چون صلح پایدار جهانی، متعلق به این جهان نیست، تلاش همه‌گانی برای خلق صلح، می‌تواند اعتماد و دوستی افراد و ملت‌ها را جلب کند و به این ترتیب همه‌گان در امور جمعی انسانی و امن‌تر شدن جامعه شرکت داشته باشند و فضایی دوستانه‌تر ایجاد شود.

واژه‌ی «دوستانه‌تر» را پس از توجه دقیق و بررسی همه‌جانبه، انتخاب کردم و پس از سال‌ها کار در تنهایی، این واژه را به زبان می‌آورم. آن‌گاه که به شیرینی کلام می‌رسیم، بگذارید بگویم که در این شیرینی، تنوع و چندگونگی نیست؛ به باورم بهترین و با ارزش‌ترین شیرینی که تجربه کرده‌ام، چیزی است که از مهربانی و دوستی آموخته‌ام. هر مهربانی و دوستی که در برابر من قد علم کرده است؛ کوچک یا بزرگ، مرا متقاعد کرد که هرگز عشق، دوستی، محبت و مهربانی، هر چه قدر هم که باشد، زیاد نیست. مهربانی و دوستانه عمل کردن، واکنشی است با احساس در برابر امید و نیازهای دیگران. ذره‌ای مهربانی می‌تواند دلی بی‌رحم را هم حتی به رحم آورد و از سنگدلی خارج کند. مهربانی می‌تواند زندگی انسان را تغییر دهد. نروژ با آرایه‌ی خانه و کاشانه‌ای برای رانده‌شدگان از خانه و زندگی خود، نمونه‌ی کاملی از همین نوع مهربانی است. این مهربانی، تبدیل شده است به مکانی برای همه‌ی آنهایی که پیوندهای امنیتی، آزادی و آسایششان در سرزمین مادری‌شان قطع شده است.

در سراسر جهان شاهد حضور پناه‌جویان و پناهندگان هستیم. وقتی که

اخیرا، از کمپ پناهندگی «میلا» در تایلند دیدار کردم، شاهد کسانی بودم که در کمپ پناهندگی، تلاش هر روزه‌شان فراهم کردن زندگی راحت برای کسانی بود که در زندگی خود، در وطن مادری‌شان روزهای دشوار و سختی داشته‌اند. آنها از نگرانی‌هایشان برای «خستگی کمک‌دهندگان» که همچنین می‌تواند ترجمان «خستگی همدردی» باشد، سخن به زبان می‌راندند. «خستگی کمک‌دهندگان» در خود معنای آشکار کاهش یافتن کمک‌های مالی توسط نهادها، دولت‌ها و افراد را دارد در حالی که «خستگی همدردی» معنای کمتر شدن احساس همدردی با کسانی است که نیاز به مهربانی دارند. این دو نوع خستگی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، به یکدیگر پیوند خورده‌اند. آیا می‌توانیم خود را در شرایط «نا توانی یا خستگی همدردی» قرار دهیم؟ آیا پوشش هزینه‌های یک کمپ پناهندگی بیشتر از مصرف خرید اسلحه است در کشورهایی که مهربانی به دست فراموشی سپرده شده است؟ اگر چشم‌ها را بر هم نگذاریم و وانمود نکنیم که کور هستیم، پاسخ معین است و نیازی نیست که از زبان من یا هر کس دیگری شنیده شود. پس آیا روا است که در برابر درد و رنج دیگران، بی‌تفاوت ماند و کوری را وانمود کرد؟ روی سخن ما با همه‌ی نهادها، کشورها و افرادی است در جهان که برای پوشش هزینه‌ی پناه‌گاه‌های کسانی که از رنج، درد، ظلم، زور و جور فرار کرده‌اند، تلاش کرده و می‌کنند، می‌باشد؛ تلاش شما بذر مهربانی و دوستی و امنیت را می‌کارد که صلح جهانی برداشت آن است.

در اردوگاه پناهندگی «میلا» با نیروهای امدادی تایلندی، گفتگویی سودمند داشتم. آنها مرا با دشواری‌های جدی برای مراقبت از پناهجویان آشنا کردند. آنها مرا با مشکلاتی که در رابطه‌اند با کمپ‌های پناهندگی آشنا کردند؛ نقض قوانین حفظ جنگل‌ها، مصرف غیرقانونی مواد مخدر، مصرف زیاد الکل خانه‌ساز، دشواری کنترل بیماری‌های مالاریا، سل، تب دینگو و وبا. نگرانی کسانی که در بخش کمکرسانی به پناهجویان کار می‌کردند، کمتر از نگرانی خود پناهجویان نبود. کشورهای پناهنده‌پذیر سزاوار توجه بیشتر هستند و باید از نظر عملی هم به آنها کمک بشود تا از پس مشکلات اداری امور پناهندگی برآیند.

هدف نهایی ما باید ایجاد جهانی باشد که در آن پناه‌جو نباشد و کسی از خانه و کاشانه‌ی خود رانده نشود. باید جهانی بیافرینیم که در آن بی‌خانه، آواره و انسان‌های بی‌امید نباشد، جهانی که گوشه‌ی آن مکانی امن است در سایه‌ی آزادی و امنیت ایجاد شده و صلح پایدار جهانی. هر اندیشه، هر واژه و هر عملی که به جنبه‌ی مثبت

کمک کند، کمکی است به برقراری صلح. هر یک از ما توان شرکت در این کار که رسیدن به صلح را نشانه رفته است، داریم. بیایید دست‌ها‌مان را به هم پیوند بزنیم تا جهانی غرق در صلح و عشق و دوستی بیافرینیم که در آن شب را در امنیت سر بر بالین می‌گذاریم و صبح هم با کامیابی، سر از بالین برمی‌داریم.

کمیته صلح نوبل اعلامیه خود در اکتبر 1991 را با این واژه‌ها پایان داد: "با دادن جایزه‌ی صلح نوبل به «آنگ سان سوچی» کمیته صلح نوبل آرزو می‌کند که این زن را در تلاش خستگی‌ناپذیرش یاری کند و حمایت خود از مردم در سراسر جهان که برای دستیابی به دموکراسی، حقوق بشر و صلح بین قوم‌های مختلف، با به کارگیری راه‌های صلح‌آمیز و دوستانه، تلاش می‌کنند را اعلام کند". آنگاه که من به جنبش دموکراسی‌خواهانه مردم برمه پیوستام، هرگز فکر نمی‌کردم که روزی چنین جایزه‌ی افتخارآمیزی دریافت کنم. تلاش ما برای رسیدن به جامعه‌ای آزاد، با عدالت و امن بوده و هست. جامعه‌ای که در آن مردم بتوانند ظرفیت کامل خود را در راه رسیدن به صلح و دوستی نشان دهند. تاریخ به ما این امکان را داده است تا در راه رسیدن به آنچه به آن باور داشتیم؛ صلح، تلاش کنیم. کمیته صلح نوبل با پشتیبانی از من، راهی را که خود آزادانه انتخاب کرده بودم، نگذاشت که تنها باشم. هماره مردم صلح دوست جهان را در کنار خودم حس کردم. به همین خاطر هم از کمیته صلح نوبل، مردم نروژ و همه‌ی کسان دیگری که در گوشه گوشه‌ی جهان مرا یاری کرده‌اند، سپاسگزارم. همه‌ی شما با حمایت خویش، باور من به جستجوگری مشترک که همان صلح است را تقویت کردید.

باز هم سپاس از همراهی‌تان

نمایش انتخاباتی ۱۲ اسفند و ترکیب مجلس نهم رژیم



محمود بهنام

نمایش انتخابات نهمین دوره «مجلس شورای اسلامی» در اسفند گذشته

برگزار گردید. در این انتخابات نمایشی، بخش عمده ۲۹۰ کرسی مجلس پر شد و تعیین تکلیف باقیمانده کرسی‌های آن نیز به «مرحله دوم» واگذار گردید که آن هم در ۱۵ اردیبهشت برگزار شد.

آنچه در ۱۲ اسفند صورت گرفت، در واقع، اولین مراسم رسمی رأی‌گیری عمومی پس از ماجرای انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ بود. در این ماجرا، چنان که می‌دانیم، جعل آرا و تقلب انتخاباتی وسیع جناح غالب حکومتی، زمینه ساز بروز نارضایتی و خشم نهفته توده‌های میلیونی و برآمد تازه‌ای از جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم ایران شد که، به رغم دامنه گسترده و استمرار چشمگیر آن، با تهاجم شدید و سرکوب ددمنشانه رژیم حاکم روبرو گشته و نهایتاً به رکود کشیده شد. در این احوال، گردانندگان حکومتی آبروباخته به دنبال آن بوده‌اند که با برپا کردن این رأی‌گیری، صحنه‌ی دیگری از «مشروعیت» خود را به نمایش گذاشته و اعتباری جهت بساط حکومت‌شان، در داخل و خارج، دست و پا کنند. در مقابل، اپوزیسیون رژیم بر آن بوده که با تحریم و دعوت مردم به عدم شرکت در این نمایش انتخاباتی، باری دیگر، فقدان مشروعیت و بی‌آبرویی استبداد مذهبی حاکم را برملا سازد. گذشته از این، تداوم تنش آفرینیها و ماجراجوییهای باندهای حکومتی، فشار فزاینده قدرتهای جهانی و تشدید تحریمهای اقتصادی و خطر تهاجم نظامی را به دنبال آورده که، علاوه بر درماندگی و انزوای بیشتر رژیم، تبعات فاجعه‌بار آنها نیز گریبانگیر اکثریت توده‌ها شده است. نمایش انتخابات مجلس نهم در چنین اوضاع و احوال و فضایی به روی صحنه آمد.

مسئولان رژیم، طبق معمول، از «حضور با شکوه» مردم و خلق «حماسه‌ای دیگر» در این انتخابات سخن گفتند. رسانه‌های حکومتی نیز، به تبع آنها، درباره این «حماسه حضور» به سخن پراکنی و قلمفرسایی پرداختند. از جمله، روزنامه «کیهان» که در فردای رأی‌گیری عنوان کرد: «ایران در مسابقه مشروعیت جهان را جا گذاشت». آنها می‌توانند بر خود ببالند که این بار، با سر و صدای کمتر و یا نسبتاً «بی دردسر» توانستند صندلیهای مجلسشان را پرکرده و به «مطلوب» خود برسند. اما آنها نمی‌توانند واقعیت‌های نهفته در پس این ظواهر را کتمان نمایند. رویگردانی مردم از این نمایش تکراری، واقعیتی بود که سناریونویسی و رقم‌سازیهای حکومتگران نیز نمی‌تواند آن را بپوشاند. حتی همین نمایش سیاسی نیز، به نوبه خود اختلافات و تناقضات درون خود رژیم، و تعارض کلیت آن با واقعیات امروز جامعه ما را به روشنی آشکار می‌سازد. پیش از پرداختن به شرح

و بررسی نمایش انتخاباتی اخیر و مجلس برآمده از آن، و به منظور درک و ارزیابی دقیقتر آنها، لازم است نگاهی گذرا به مقوله «انتخابات» در رژیم حاکم و تغییرات آن طی سالیان گذشته بیندازیم.

جمهوری اسلامی و «مسئله انتخابات»

«انتخابات» نیز همچون «مجلس قانونگذاری» و خود «جمهوری» و بسیاری دیگر از عناوین و مقولاتی که برخاسته از موازین و احکام شرعی و فقهی نیستند، به هر ترتیب و «مصلحت»، به وسیله بنیانگذاران حکومت اسلامی پذیرفته شد و در قانون اساسی آن نیز قید گردید. و این تازه آغاز ابهامات و تناقضات رو در روی رژیم تازه به دوران رسیده بود.

انتخابات در جمهوری اسلامی هیچگاه دمکراتیک نبوده و بلکه با خواست، اراده و انتخاب آزاد اکثریت وسیع مردم بیگانه بوده است. با اینهمه، آنچه با عنوان انتخابات و یا شبه انتخابات برگزار شده، غالباً برای خود رژیم نیز «مسئله ساز» بوده است. این انتخاباتها، در عمل، تضادها و تناقضهای درونی حکومت و همچنین ناسازگاریها و درماندگیهای آن را در مقابل مقتضیات و خواستهای کنونی جامعه و جهان، بیش از پیش، برملا ساخته است. انشعابات متعدد در میان دستجات حاکم، در مقطع انتخابات، از جمله نمونه‌ها و نشانه‌های بروز و یا تشدید این تناقضات درونی بوده است (انشعاب در روحانیت حاکم در آستانه انتخابات مجلس سوم، انشعاب «کارگزاران» رفسنجانی در مقطع انتخابات مجلس پنجم و ...). به علاوه، در مواردی نیز بخشهایی از مردم با ورود در رخنه و شکافی که در میان «بالاییها»، خصوصاً در دوره رقابتهای انتخاباتی میان آنها، ایجاد شده بود، کاسه و کوزه آنها را بر هم زده و موجبات رسوایی بیشتر برای حکومتگران و یا صف بندیهای جدید در بین آنها را فراهم کرده‌اند. یکی از این موارد انتخابات دوم خرداد ۷۶، و البته بارزترین آنها در مقطع انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ بود که تناقض و شکاف درون رژیم را به عریانترین شکلی آشکار کرد.

طی دوران حاکمیت جمهوری اسلامی، انتخابات دارای دو کارکرد مختلف برای رژیم بوده است: یکی کشاندن گروه‌های بیشتری از مردم به پای صندوقهای اخذ رای، از طریق گرم کردن «تنور انتخابات» با شگردهای گوناگون، و نمایش «مشروعیت» رژیم برای ناظران داخلی و خارجی، و دیگری تقسیم کرسیهای مجلس، و یا دیگر مناصب و موقعیتهای حکومتی و سیاسی در میان دستجات رقیب درون حکومت و یا در بین «خودیها». اما تعقیب همزمان این دو هدف نیز عملاً تعارضات و مشکلات تازه‌ای را

برای حکومتگران به وجود می‌آورد. زیرا که داغ شدن «تنور انتخابات» گاهی به افشاگریهای رسوا کننده برای مجموعه رژیم، درگیری و زد و خورد و کشتار، و وقوع اعتراضات و تظاهرات گسترده، نه تنها در حوزه‌های مناطق عشیره‌ای و روستایی، بلکه حتی در شهرهای بزرگ منجر می‌شود. این گونه رویدادهای پیش بینی نشده، گردانندگان حکومتی را که همواره مراقب و نگران «امنیت» نظام هستند، سخت هراسان می‌سازد. گذشته از این، اگرچه همه جناحهای حکومتی در مورد نمایش «مشروعیت» همدستانند، ولی همواره «قواعد بازی» و یا سناریوی مورد توافق را تا انتها رعایت نکرده و با حذف و بیرون کردن بخشی از رقیبان، باعث برهم خوردن نمایش و بی‌آبرویی بیشتر می‌شوند.

در اینجا، این سوال می‌تواند مطرح شود که با وجود همه این مشکلات، مخاطرات و افتضاحات، چرا جمهوری اسلامی خود را ناگزیر به برگزاری انتخابات می‌بیند؟ چرا، به جای آن، مثلاً خود «ولی فقیه» رأساً مبادرت به نصب ۲۹۰ نماینده مجلس نمی‌کند؟ و یا چرا «رهبر»، «شورای نگهبان» و دیگر گردانندگان اصلی حکومت، فهرستی از نامزدهای مورد توافق خود را قبلاً تعیین نمی‌کنند تا همانها را از صندوق رأی بیرون آورده و خیال خود را آسوده کنند؟ در پاسخ به این که چرا انتخابات غیردموکراتیک کاملاً فرمایشی نشده است، نخست باید یادآور شد که جمهوری اسلامی، با توجه به ترکیب دستجات درون آن، تاکنون قادر به انجام این کار نشده است. یعنی هنوز در بین جناحهای رقیب اولیگارش حاکم توازن قوای نسبتاً پایداری به وجود نیامده است تا از قبل بر سر تقسیم صندلیهای مجلس (و یا دیگر مناصب) توافق کنند و یا به حکم مرجع معینی در این مورد تن دهند. در همین حال باید افزود که رژیم حاکم، و یا جناحهای مسلط آن در هر مقطع، در برخورد با همان مشکلات و تناقضات، تلاشهای زیادی را هم طی سه دهه گذشته در جهت تحدید و کنترل بیشتر این نمایشهای سیاسی دوره‌ای به عمل آورده‌اند.

پس از سرکوب و قلع و قمع نیروهای چپ، دموکرات و دیگر مخالفان و معارضان حکومت اسلامی، بستن مطبوعات مستقل یا منتقد، و اعدام یا حبس و تبعید روشنفکران، نویسندگان و فعالان سیاسی، که امکان برگزاری انتخابات آزاد و سالم و عادلانه را اساساً منتفی می‌کرد، انتخابات عملاً محدود به جرگه حکومتیها شد. بعد از انتخابات مجلس اول، در اسفند ۱۳۵۸، که در آن تعداد معدودی از اعضای «نهضت آزادی ایران» و یا نامزدهای مستقل توانستند وارد مجلس شوند، همه نیروها و جریان‌ات «غیرخودی» از مجالس بعدی حذف گردیدند. از آن پس

رقابتهای انتخاباتی صرفاً محدود به جناحها، احزاب و یا عناصر حکومتی، یعنی «خودیها» بوده است، اما همین رقابت بین «خودیها» نیز با توسل به ترفندهای گوناگون، رفته رفته محدودتر شده است.

به منظور اعمال کنترل افزونتر بر روند انتخابات و جلوگیری از رویدادهای احتمالی که میتوانند «امنیت» نظام و یا سلطه جناح غالب را به خطر انداخته و یا معضلات تازه‌ای برای کلیت رژیم بیافرینند، انواع تشبثات قانونی و غیرقانونی طی سه دهه گذشته به کار گرفته شده است. مثلاً در مورد حداقل سن انتخاب کنندگان، که در آغاز «۱۶ سال تمام» تعیین شده بود، بعداً بر مبنای ملاحظات و مصلحتهای دستجات غالب، به دفعات تغییر یافته و، در حال حاضر «۱۸ سال تمام» مقرر گشته است. در همان آغاز، شیوۀ دو مرحله‌ای انتخابات (ظاهراً با عنوان جلوگیری از انتخاب شدن کاندیدادها با نسبت پائین آرا) در پیش گرفته شده و حداقل نسبت آرا برای انتخاب در مرحله اول، اکثریت نصف به علاوه یک، تعیین شده بود که، باز هم، بر پایه مصلحت «خودیها»، این حد نصاب، در مورد انتخابات مجلس، اکنون به ۲۵ درصد کاهش یافته است.

از جمله شرایطی که برای انتخاب شونده‌گان، در مجلس اول، مقرر شده بود، «اعتقاد به نظام جمهوری اسلامی» و «ابراز وفاداری به قانون اساسی» بود، ولی چنان که پیداست، این شرایط تدریجاً شدیدتر و غلیظتر شده و به «اعتقاد و التزام عملی به اسلام و نظام جمهوری اسلامی» و «ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل متری ولایت مطلقه فقیه» رسیده و عملاً وسیله‌ای برای رد و حذف بخشی از «خودیها» شده است. نمونه‌ای دیگر از محدود شدن انتخاب شونده‌گان، شرط «سواد» آنهاست که در ابتدا «سواد خواندن و نوشتن به حد کافی» قید شده بود ولی، به تدریج، به داشتن حداقل «مدرک کارشناسی ارشد» تبدیل شده است. جالب توجه است که گروهی از نمایندگان مجلس هشتم، در خرداد سال گذشته، طرحی را برای «اصلاح» این شرط ارائه کردند که به موجب آن مدرک کارشناسی ارشد داوطلبان نمایندگی مجلس باید «فقط مدارکی باشد که به تأیید حوزه علمیه و یا وزارت علوم رسیده باشد و نه مدارک دیگر». این طرح، با این عنوان که «میتواند ایثارگران را از حقی محروم کند» مورد مخالفت وزارت کشور واقع شد. این در حالیست که افشاگری متقابل در مورد مدارک تحصیلی جعلی و قلابی وزیران و وکیلان، یکی از سوژه‌های رایج رسانه‌های حکومتی در سالهای اخیر بوده است.

اما فراتر از همه اینها، شورای نگهبان و نقش تعیین کننده آن در

همه انتخاباتها (به استثنای انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا) است که آن را، عملاً، همه کاره ترتیبات و مراسم و نتایج انتخاباتی رژیم کرده است. نظارت این «شورا» بر انتخابات، که در اصل ۹۹ قانون اساسی قید شده ظاهراً برای تأمین مراعات قوانین انتخابات، صحت شمارش آرا و نهایتاً «داوری» در میان رقابتهای انتخاباتی جناحهای حکومتی بود. اما با تفسیری که خود این «شورا» از آن اصل به عمل آورد (که در مجلس چهارم هم در قوانین ناظر بر انتخابات گنجانده شد) این امر به «نظارت استصوابی» یعنی «نظارت عام و در همه مراحل انتخابات» تبدیل گردید. کوششهای برخی جریان‌های حکومتی، از جمله در مجلس ششم، در جهت تغییر و حتی تعدیل این «نظارت استصوابی» به جایی نرسید و بلکه، همان طور که در رد «صلاحیت» فله‌ای بخش بزرگی از نمایندگان همان مجلس، در آستانه انتخابات مجلس هفتم نیز مشاهده شد، دامنه اختیارات و دخالت‌های شورای نگهبان در این عرصه گسترده‌تر شد. سخنان عبدالله نوری، وزیر اسبق کشور در دولتهای رفسنجانی و خاتمی و نامزد نمایندگی در انتخابات مجلس پنجم، در این باره کاملاً گویاست: «اول قرار بود که شورای نگهبان نظارت کند که کسی در انتخابات دخالت نکند و بعداً این طور تفسیر شد که تنها کسی که حق دخالت در انتخابات را دارد شورای نگهبان است... الان تصویری که از نظارت استصوابی می‌رود این است که یک مجموعه‌ای هست که می‌تواند بگوید چه کسی می‌تواند در انتخابات شرکت کند، چه کسی نمی‌تواند. می‌تواند انتخابات را متوقف کند، ابطال کند یا نکند» (عصر ما، ۱۸/۱۱/۷۴).

با وجود همه این محدودیتها و کنترل‌هایی که برای محکم کردن چفت و بست روند انتخابات به کار گرفته می‌شود، باز هم دلمشغولی و هراس گردانندگان حکومتی در این زمینه مرتفع نشده، و آنان را به اتخاذ تدابیر بیشتر سوق داده، که از جمله آنها طرح «تجمیع انتخابات» است. این طرح که ابتدا در مجلس هفتم عنوان شد بر آنست که با برگزاری همزمان انتخابات دو یا سه نهاد حکومتی، «هزینه‌ها» یا «مخاطرات» انتخابات را کاهش دهد، زیرا که «هر انتخاباتی هزینه‌های اداری، سیاسی و اجتماعی دارد و زمانی که کشور در موج و تلاطم انتخابات قرار می‌گیرد، به صورت طبیعی روی روال کار اداری کشور اثر می‌گذارد». مصطفی پورمحمدی، وزیر کشور احمدی نژاد در دولت نهم، با ارسال نامه‌ای به خامنه‌ای، ضمن ارائه گزارشی از «مسائل انتخابات کشور» و با تأکید بر «عدم تناسب ادامه روند فعلی انتخابات با شاکله نظام»، پیشنهاد تجمیع انتخابات را نیز مطرح می‌کند (آفتاب یزد، ۲۴/۱۲/۸۸). این پیشنهاد، به ویژه پس از

اوجگیری اعتراضات مردم در سال ۸۸، به طور جدی پیگیری و از سوی خامنه‌ای به «مجمع تشخیص مصلحت نظام» ارجاع می‌شود. پس از جر و بحث‌های بسیار، این «مجمع» در فروردین ۱۳۸۹، طرح برگزاری انتخابات ریاست جمهوری با انتخابات شوراهای اسلامی، و همچنین انتخابات مجلس شورای اسلامی با انتخابات مجلس خبرگان رهبری را تصویب می‌کند. مجلس رژیم نیز، در تیرماه همان سال، با تمدید دوره فعلی «شوراهای اسلامی شهر و روستا» به مدت ۲۲ ماه، مقرر می‌دارد که انتخابات دوره چهارم این شوراهای همزمان با انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری (خرداد سال آینده) برگزار گردد. در ادامه این قبیل تدابیر، هرگاه پیشنهاد خامنه‌ای (در مهر سال گذشته) مبنی بر احتمال تبدیل «نظام ریاست جمهوری» به «نظام پارلمانی» نیز زمینه و شرایط «مساعده» جهت تصویب و اجرای خود را بیابد، در آن صورت یکی از این انتخابات‌های حکومتی هم کلاً حذف می‌شود.

مجموعه ملاحظات اجمالی فوق گویای آنست که انتخابات زیر حاکمیت جمهوری اسلامی، که از همان ابتدا غیردمکراتیک و فارغ از نیازها و خواسته‌های واقعی اکثریت توده‌ها بوده است، در روند تغییرات و دگردیسی‌های خود طی سالیان گذشته، هرچه بیشتر محدود، بسته و انحصاری شده است. اگر در اوایل رقابتی جدی در میان دستجات «خودی» جاری بوده، به واسطه روند درونی تشدید استبداد مذهبی، در این اواخر بیش از پیش «خودی» و «خودیت‌تر» گشته است. هرگاه این نمایش‌های سیاسی ادواری کاملاً فرمایشی نبوده، مجموعه اقدامات و تمهیدات گردانندگان رژیم در جهت صحنه گردانی، دخالت در اجرا و دستکاری در نتایج، آنها را گام به گام در مسیر فرمایشی شدن پیش برده است. چنان که انتخابات مجلس خبرگان، که اساساً توجه و اعتنای کمتر کسی را برمی‌انگیزد، در سه دوره اخیر با سر و صدای کمتر و به شکلی فرمایشی انجام گرفته است، و همان طور که نمایش انتخابات مجلس نهم نشان‌دهند □ گام بلند دیگری در همان مسیر بوده است.

شاید یادآوری این نکته هم بی‌فایده نباشد که همزمان با روند خالی شدن مقوله انتخابات از هرگونه مضمون واقعی و متعارف، مجلس (و به طور کلی همه نهادهای انتخابی) رژیم نیز تدریجاً همان اعتبار و اقتدار موجود خود را نیز از دست داده است. نهادهای که، برخلاف گفته خمینی، هیچوقت «در راس امور» نبوده است، طی همان سال‌ها بخش بزرگی از اختیارات قانونگذاری خود را، قانوناً یا عملاً، به رهبر، شورای نگهبان، مجمع تشخیص و دیگر نهادهای حکومتی غیرانتخابی واگذار کرده است. کار به جایی رسیده که برخی نمایندگان ناراضی مجلس را

به «شعبه‌ای از دفتر رهبری» تشبیه می‌کنند، رهبر به نوبه خود مجلس را به «ردالت» متهم می‌کند، و دولت رسماً و علناً بسیاری از مصوبات آن را زیر پا می‌گذارد. بنا به «توصیه»، و در واقع حکم خامنه‌ای، مجلس در سال گذشته طرح «نظارت مجلس بر رفتار نمایندگان» را تصویب کرد تا گفتار و رفتار نمایندگان نیز، هرچه بیشتر، تحت کنترل قرار بگیرد. نمایشی و فرمایشی شدن انتخابات، طبعاً، مجلس را هم به «مهر لاستیکی» برای تأیید تصمیماتی که در جای دیگری اتخاذ می‌شود، تبدیل می‌کند.

آرایش صحنه انتخابات

تدارک و برگزاری انتخابات مجلس نهم، به دلایل مختلف، برای جناح غالب حکومتی، یا جناح «خامنه‌ای، احمدی نژاد و پاسداران»، از اهمیت و حساسیت بسیاری برخوردار بود: اولاً، پس از سرکوب جنبش آزادیخواهان مردم و حذف، حبس و یا حصر خانگی گروه زیادی از فعالان و رهبران این جنبش و اصلاح طلبان حکومتی، و با به تعویق انداختن انتخابات «شوراهای اسلامی شهر و روستا» (که قاعدتاً بایستی در اواخر ۸۸ یا اوایل ۸۹ انجام می‌گرفت) این نخستین «آزمون» رأی‌گیری عمومی بود. ثانیاً، خاموش کردن «فتنه» که همراه با آبروریزی بسیار و ریزش بخشی دیگر از پایگاه اجتماعی این جناح بود، برگزاری نمایش انتخاباتی «باشکوه»ی را برای آن ضروری می‌نمود، درحالی که حذف و طرد وسیع گروه‌هایی از رقبای درون حکومتی نیز گرم کردن بازار این انتخابات رادشوارتر ساخته بود. ثالثاً، گرم کردن «تنور انتخابات» نیز باید به ترتیب و اندازه‌ای صورت می‌گرفت که، احیاناً، از جاری شدن خروش و خشم توده‌ها در خیابانها و تبدیل آن به یک «تهدید امنیتی» برای نظام جلوگیری کند. بنابراین، کشاندن دسته‌های انبوه‌تری از رأی‌دهندگان به حوزه‌ها، ضمن حفظ «آرامش و امنیت»، دغدغه‌های اصلی گردانندگان جناح حاکم در این زمینه بود.

علاوه بر اینها، چگونگی تقسیم کرسیهای مجلس جدید، و سپس اشغال مسند ریاست جمهوری در انتخابات بعدی، از مسائل عمده مورد کشمکش دستجات مختلف درون این جناح بود. به ویژه که این بار، بعد از قلع و قمع عمده اصلاح طلبان حکومتی و با تضعیف و به حاشیه راندن رفسنجانی (خصوصاً پس از کنار زدن وی از ریاست مجلس خبرگان) و کارگزاران وی، رقابت بالفعل در میان همین دستجات بوده که هرکدام خود را «فاتح» اصلی سرکوب «فتنه» قلمداد کرده و هریک برای عقب زدن رقبایان و تصرف مواضع بالاتر در هرم قدرت تلاش می‌کردند. انتخابات مجلس نهم، اساساً صحنه ستیز این دستجات بوده که، گذشته

از ولی فقیه و «بیت» او، نهایتاً در دو دسته اصلی «جبهه متحد اصولگرایان» و «جبهه پایداری انقلاب اسلامی» (حامیان و طرفداران احمدی نژاد) گرد آمده‌اند.

کشاکش در این زمینه، در بین دستجات بالا، از بیش از یکسال پیش شروع شده بود. اما رفته رفته چنان شدت و وسعتی یافت که بسیاری از موضوعات دیگر را هم، که ارتباط مستقیمی با مقوله انتخابات نداشتند، در بر گرفت.

دار و دسته احمدی نژاد، از مدتها پیش، با ایجاد نهادهای وابسته به خود (مانند «جامعه وعاظ ولایی» و کانونهای «دانشگاهی» و «دانشجویی») و برگزاری جلسات در شهرستانها، اقدام به یارگیری و تدارک انتخاباتی کرده بود. تعویض استانداران و فرمانداران نیز، به منظور هدایت جریان انتخابات در جهت دلخواه، صورت گرفته بود. اما تلاش برای جا به جایی وزیران، تهاجم تازه‌ای بود که از جانب این دسته در بهار سال گذشته ظاهر گشت. هرچند که کاهش تعداد وزارتخانه‌ها (از ۲۱ به ۱۷) در «برنامه پنجم توسعه» رژیم پیش بینی و تصویب شده است، اما احمدی نژاد در یک دهن کجی آشکار دیگر به مجلس، و در راستای تقویت بیشتر اقتدار فردی خود در قوه مجریه، راساً ادغام ۸ وزارتخانه در ۴ وزارت جدید و تغییر وزیران آنها را ابلاغ کرده و به اجرا گذاشت. این کار، با واکنش شدید اکثریت مجلس روبرو شده و، پس از مجادلات فراوان و در پی مداخلات خامنه‌ای و شورای نگهبان، سرانجام تکلیف چهار وزارتخانه جدید مشخص گردید. اما مهمترین بخش این تهاجم که مربوط به برکناری وزیر اطلاعات بود ناکام مانده و بلکه به تعرض متقابل دسته‌های رقیب منجر شد.

با توجه به نقش گسترده وزارت اطلاعات رژیم در غالب زمینه‌ها، و از جمله در مورد انتخابات و تهیه و ارائه گزارش به شورای نگهبان درباره «صلاحیت امنیتی» نامزدهای انتخاباتی، احمدی نژاد به قصد اعمال کنترل انحصاری بر این وزارتخانه، در اوایل ۱۳۹۰، حیدر مصلحی را عزل کرد. و این یک مقابله آشکار با خامنه‌ای بود، زیرا که در نظام ولایت مطلقه فقیه، و بر اساس قانون نانوشته، نصب و عزل وزیر اطلاعات، مثل برخی دیگر از وزرا، طبق نظر و تأیید ولی فقیه صورت می‌گیرد. خامنه‌ای با صدور حکمی در ۲۸ فروردین مصلحی را در سمت خود ابقا کرد که منجر به «خانه نشینی ۱۱ روزه» احمدی نژاد گشته و تشدید حملات علیه وی از سوی رقیبان را به دنبال آورد.

به همراه این تلاشها، رئیس جمهوری و معاونان و مشاوران وی چون

رحیمی، مشایی و بقایی به اقداماتی دست یازیدند که اگرچه مقاصد دیگری را تعقیب می‌کردند ولی بی‌ارتباط با تدارکات انتخاباتی آنها نیز نبودند. در اسفند ۱۳۸۹، حدود دو میلیون عدد لوح فشرده (سی. دی) فیلمی با عنوان «ظهور بسیار نزدیک است» در سطح کشور، به وسیله عوامل این دسته پخش شد که در آن، با تأکید بر ظهور قریب‌الوقوع «امام غایب» و تعیین مصادیق مشخص «یاران امام» در افرادی چون خود خامنه‌ای و احمدی نژاد، ضمناً اعلام می‌شد که، در واقع، تاریخ مصرف همه «نواب امام زمان» یعنی مراجع تقلید شیعه نیز به پایان خود نزدیک می‌شود. این کار که با اعتراض شدید بسیاری از آیت‌الله‌ها و ملایان، در قم، نجف و جاهای دیگر، مواجه شد، با بازداشت موقت چند تن از آن عوامل در آن مقطع، بعداً مسکوت ماند. طرح و تبلیغ عناوین و موضوعات دیگری نظیر «مکتب ایرانی اسلام»، «تجلیل بسیجی از کوروش»، بزرگداشت «بین‌المللی نوروز»، مسئله «حجاب» و یا حضور زنان به عنوان تماشاگر در ورزشگاه‌ها، از جمله مانورها و ترفندهای تبلیغاتی این دسته در جهت همان مقاصد بوده است. گذشته از اینها، تأسیس شرکتهای اقماری و مالی متعدد تحت عناوین گوناگون، از جانب عوامل و عناصر این دار و دسته، در جهت گسترش امکانات مالی و اقتصادی ویژه آن، و یا تصرف غیرقانونی و سو استفاده از اموال و امکانات عمومی برای مقاصد خاص خود نیز، طی دو سال گذشته، رواج بیشتری یافته است (سایت «روز» ۱۲/۲/۹۰ و سایت «الف» ۱۳/۲/۹۰). پخش و توزیع مستقیم پول و یا دیگر انواع صدقه دهی و گداپروزی، از محل بودجه و منابع دولتی، که در دوره گردیهای استانی مرسوم احمدی نژاد باب شده، در این دوره نیز ادامه یافت. یک قلم دیگر از این خاصه خرجیها، تقسیم پول بین ائمه جمعه (جدا از بودجه رسمی آنها) بوده است. احمدی نژاد در جلسهای با گروهی از هواداران دولت (که گزارش آن بعداً در سایت «رها پرس» بهمن ۱۳۹۰ بازتاب یافت) در این باره گفت: «گفتند که مشایی به ائمه جمعه پول داده است. اولاً من داده‌ام، ثانیاً مگر پول دادن به ائمه جمعه خلاف است؟ کجا مهمتر از ائمه جمعه است؟ ائمه جمعه مراجعات مردمی دارند، دفترشان شلوغ است و هزینه دارد. خیلی‌هایشان درخواست پول داشتند و کسی نگفت که ما نمی‌خواهیم. بین ۲۰ تا ۵۰ میلیون بسته به وسعت شهر به هم ائمه جمعه پرداخت شد و هیچکس بجز دو سه نفر هم آن را پس ندادند».

مجموعه تشبثات و تمهیدات احمدی‌نژاد و دسته او، که نمونه‌هایی از آن در بالا برشمرده شد، نه صرفاً در راستای تدارک تصرف مجلس نهم و یا حفظ قوه مجریه در دست خود، که فراتر از اینها، تلاشی به قصد

پایه ریزی و سازماندهی یک «جریان سوم» (علاوه بر «اصولگران» و «اصلاح طلبان») بوده که بعضاً از آن به عنوان «خط رییس جمهور» نام برده می‌شود. لکن این تلاش، در همان جریان تدارک نمایش انتخاباتی مجلس جدید، با شکست سنگینی روبرو گشت.

امتناع احمدی نژاد از پذیرش فوری حکم ابقای وزیر اطلاعات و عدم حضور ۱۱ روزه او در جلسات هیات دولت، که روزنامه «کیهان» (۱۵/۲/۹۰) از آن به عنوان «عصیان در مقابل ولی فقیه و سرپیچی از اوامر رهبری» یاد کرد، فرصت و بهانه مناسبی را در اختیار رقیبان و مخالفان رئیس جمهوری رژیم، در مجلس، دستگاه قضایی و دیگر نهادهای حکومتی، گذاشت تا حملات پی در پی گسترده‌ای را علیه وی و دسته‌اش سازمان دهند. این حملات چنان شدت یافت که عملاً غالب مسئولان، فرماندهان و دیگر عوامل حکومتی را وارد معرکه کرده و حتی بسیاری از اینان را، که تا دیروز خود را حامیان دولت احمدی نژاد خوانده و به آن افتخار می‌کردند، مجبور به مرزبندی علنی با آن کرد.

تهاجم علیه باند رئیس جمهوری، که عمدتاً به وسیله برادران لاریجانی (رؤسای قوه مقننه و قضائیه)، گروهی از نمایندگان مجلس (و از جمله توکلی، مطهری و باهنر)، محسنی اژه‌ای (وزیر اطلاعات سابق دولت احمدی نژاد و دادستان کل کشور) و پورمحمدی (وزیر کشور معزول دولت نهم و رئیس فعلی سازمان بازرسی کل کشور)، آیت‌الله جنتی، قالیباف و دسته او، و رسانه‌های وابسته به آنها، هدایت و پیش برده می‌شد، بیش از پیش روی اطرافیان و همکاران نزدیک احمدی نژاد متمرکز شده بود که به آن عنوان «جریان انحرافی» داده بودند. ماه‌های مدیدی طی سال گذشته، مطبوعات حکومتی آکنده از «اتهامات»، «تخلفات» و یا «انحرافات» گوناگون اخلاقی، مالی، فرهنگی، سیاسی و عقیدتی «جریان انحرافی»، و یا تحلیل‌های پیرامون «شاخصه‌های آن بود. از جمله، جنتی در خطبه‌های نماز جمعه تهران (۲۳/۲/۱۳۹۰) با شرح اقدامات «جریان انحرافی»، ضمن اعلام این که «اینها به راه‌های ناجور و طلسم و کارهای رمالی متوسل می‌شوند و دشمنان این را دست گرفته‌اند، فکر می‌کنند در نظام این کارها انجام می‌شود»، گفت: «اینها مقدار زیادی از کارهایی که می‌کنند مقدمه انتخابات است، این پولهای کلان که جذب و توزیع می‌کنند از دید مردم مخفی نیست و یک روز همین نظام و مردم به حساب اینها می‌رسند» و افزود: «اینها محدود و انگشت شمارند و بال و پرشان دارد قیچی می‌شود، فکر نمی‌کنم بتوانند خیلی دوام بیاورند». اشاره جنتی به «قیچی شدن پر و بال»

مربوط به صدور حکم بازداشت چند تن از افراد «جریان انحرافی» بود.

آیت‌الله مصباح یزدی، از حامیان پر و پا قرص احمدی نژاد، که خود تولیت چاه و مسجد جمکران قم را نیز در دست دارد، با اعراض و انتقاد شدید از «جریان انحرافی» که وانمود و تبلیغ می‌کنند که «امام زمان خود جامعه را اداره می‌کند»، هشدار داد که «اگر این جریان ادامه یابد و یک روز دیدیم که سید علی محمد باب دیگری به دست خودمان و با ثمره خون شهیدان و مقاومتهای فراوان به وجود آمده است، تعجب نکنیم» (روز، ۲۱/۲/۹۰). یکی از نمایندگان مجلس، که قبلاً طرفدار دولت بوده، اظهار داشت: «جریان انحرافی به دنبال گرفتن حداقل ۲۰۰ کرسی مجلس است و در این راه از بذل و بخششهای مالی بسیار استفاده می‌کند» و نماینده دیگر، که ضمناً دبیر کل «جمعیت ایثارگران» نیز هست، اظهار کرد که «مگر میشود فردی بگوید اصولگرا هستم، ولی در یک شهر کوچک یک میلیارد خرج تبلیغاتی داشته باشد» (ماهنامه «نسیم بیداری» آبان ۹۰).

تعرض بعدی دسته مخالفان دولت، بر عرصه «مبارزه با فساد اقتصادی» متمرکز شد که عمدتاً به وسیله گردانندگان دستگاه قضایی رژیم پیش برده میشود. فساد مالی و اقتصادی واقعیتی فراگیر و در ارتباط تنگاتنگ با استبداد مذهبی حاکم است که، با اوج گیری دعوای درون حکومتی، گاهی گوشه‌ای از آن برملا میشود. این بار این حربه متوجه دارودسته احمدی نژاد گشته که خود یکی از مدعیان اصلی «مبارزه با فساد اقتصادی» بوده است. افشای اختلاس سه هزار میلیارد تومانی در تعدادی از بانکها، در تابستان گذشته، مهمترین حملات در این زمینه بود. این ماجرا مربوط به یکی از شبکه‌های مافیایی موجود است که با حمایت و توصیه برخی از مقامات دولتی و نمایندگان مجلس، تعدادی از واحدهای اقتصادی دولتی را، در جریان خصوصی سازی، صاحب شده، مبالغ کلانی را از منابع بانکی، به صورت غیرقانونی، به دست آورده و خود در صدد تأسیس یک بانک خصوصی بوده که مجوز آن هم، از سوی بانک مرکزی، صادر شده بود. رسیدگی به این پرونده، مثل پرونده‌های دیگر، همچنان ادامه دارد ولی مقصود اصلی از گشودن آنها، که عقب راندن حریفان بوده، تا حدود زیادی حاصل آمده است.

در تداوم ای حملات، گروهی از مخالفان، با طرح تخلفات خود دولت، در پی برکناری احمدی نژاد بودند، و این، مسلماً رسوایی تازه‌ای برای جناح حاکم و خصوصاً رهبر رژیم می‌بود که، طی آن افتضاح انتخاباتی خرداد ۸۸، وی را بر مسند ریاست جمهوری نشانده بودند. اما نظر خامنه‌ای حفظ احمدی نژاد بوده که، از جمله، در جمعی از مسئولان

نظام گفته است: «حتی اگر او خواست خودش را از پرتگاه پایین بیندازد، نباید گذاشت» (جزوه «جبهه پایداری»). از این رو نیز کوششهای رقیبان برای حذف وی تاکنون به جایی نرسیده است. سوال ۷۹ تن از نمایندگان از رئیس جمهوری برای حضور در مجلس و پاسخ به اقدامات غیرقانونی و یا عدم اجرای قوانین به وسیله دولت، که بیشتر به صورت ابزاری برای تبلیغات انتخاباتی درآمده بود، پس از ماهها کش و قوس و جر و بحث، سرانجام به آنجا رسید که پس از برگزاری دور اول رأی گیری، در جلسه ۲۴ اسفند مجلس حاضر شده و پرسشهای نمایندگان را با ریشخند و شوخی جواب داد. به گفته رئیس «سازمان بازرسی کل کشور»، «ایشان را پذیرفته‌ایم و باید تا پایان دوره قانونی تحمل کنیم»، ضمن آن که، طبق ارزیابی او، «حامیان دولت و جبهه پایداری هم نمیتوانند جریان سومی راه بیندازند» (آفتاب نیوز، ۱۴/۱/۹۱).

انشعاب در بین «اصولگرایان»

در این دوره نیز، مانند دوره تدارک انتخابات مجلس هشتم، تلاشهای زیادی در جهت «وحدت» و احیاناً ارائه فهرست واحد از سوی «اصولگرایان»، یعنی مجموعه باندها و گرایشهای مختلف درون جناح «خامنه‌ای، احمدی نژاد و پاسداران»، صورت گرفت. در آغاز، سه تن از «ریش سفیدان» این مجموعه، عسگر اولادی، ولایتی و حداد عادل، مأمور پیگیری وحدت، حول محور «جامعتین»، یعنی «جامعه روحانیت مبارز» و «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم»، شدند. اما این بار، جناحهای رقیب اصلی کنار زده شده بودند و، از این لحاظ، انگیزه برای وحدت، مفقود و، برعکس، زمینه‌های تشدید اختلاف و منازعه برای کسب سهم افزونتری از قدرت، موجود بود. بروز بحران در بالای هرم، و درگیریهایی شدید متعاقب آن که وصف آن در بالا گذاشت، امکان تفاهم آنها در این زمینه را اساساً منتفی کرد.

در دوره پیش، گروهی ۱۱ نفره، متشکل از دو بخش (۶ + ۵)، درست کرده بودند. در این دوره، گروهی ۱۵ نفره (۸ + ۷) تشکیل دادند که در برگیرنده نمایندگان همه دستجات و جریان‌ات جناح مسلط بود. جمع ۸ نفره آن وظیفه بررسی و تدارک لیست واحد، و جمع ۷ نفره نیز کار «حکمت» در مورد تنظیم فهرست مشترک نهایی را برعهده داشتند. این بار هم آیت‌الله مهدوی کنی را، که اکنون علاوه بر سمت دبیرکلی «جامعه روحانیت»، ریاست مجلس خبرگان را نیز دارد، به میدان آوردند تا شاید توافقی در میان آن دستجات حاصل شود. ولی حامیان احمدی نژاد، با عناوینی از این گونه که چرا باید کسانی چون

لاریجانی و قالیباف، رأساً نمایندگانی در میان گروه (۸ + ۷) داشته باشند، از حضور در این گروه و پذیرش «حکمت» آن در مورد فهرست مشترک کاندیدها، امتناع کردند. انشعاب در میان «اصولگرایان»، که نشانه‌های آن در همان زمان انتخابات مجلس هشتم نمایان شده، ولی در جریان حمایت یکپارچه آنها از احمدی نژاد در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری مکتوم مانده بود، در دو سال اخیر کاملاً علنی گردیده و در حین تدارک صحنه انتخابات مجلس نهم رسمیت یافت. خود رئیس مجلس خبرگان در نهایت اعتراف کرد که «خواستیم اصولگرایان را یکی کنیم، شدند سیزده تا» (روزنامه «فرهنگ آشتی»، ۱۱/۱۲/۹۰). طرفداران و حامیان احمدی نژاد با لیست «جبهه پایداری انقلاب اسلامی»، و بخش عمده منتقدان و مخالفان وی با فهرست «جبهه متحد اصولگرایان»، وارد این معرکه شدند.

در پی افشاگریها و تعرض علیه «جریان انحرافی» و متوقف کردن مقاصد جاه‌طلبانه دار و دسته احمدی نژاد، باقی مانده باندها و جریان‌ات مدافع دولت گرد هم آمده و «جبهه پایداری انقلاب اسلامی» را ایجاد کردند. از جمله این جریان‌ات، «فراکسیون انقلاب اسلامی»، متشکل از حدود ۳۰ نماینده، در مجلس هشتم است که عناصر اصلی آن ملایانی چون روح‌الله حسینیان، مرتضی آقا تهرانی و حمید رسایی و مکلاهایی مانند علی اصغر زارعی و مهدی کوچک زاده هستند. مصباح یزدی و «بیت» و وابستگان او در مؤسسات گوناگون مذهبی، سیاسی و مطبوعاتی، نیز از مهمترین حامیان این جبهه محسوب می‌شوند. صادق محصولی، از نزدیکان احمدی نژاد و وزیر سابق کشور، علی اکبر جوانفکر، مدیر عامل «ایرنا» و باقری لنکرانی از جمله گردانندگان آن هستند، و پیداست که بسیاری از عوامل و عناصری که طی ۶-۷ سال گذشته به وسیله احمدی نژاد بر مناصب مختلف دولتی و غیردولتی گمارده شده‌اند، در جرگه نیروهای این جبهه جای می‌گیرند.

«جبهه پایداری»، با انتشار جزوه‌ای ۸۰ صفحه‌ای با عنوان «استقامت در منطقه ممنوعه: پاسخی به شبهات و سیاه‌نمایی‌ها علیه جبهه پایداری»، و با امضای «جبهه دانشجویی حامی پایداری»، در دیماه گذشته، ضمن توضیح روند شکل‌گیری این جبهه و مواضع سیاسی آن، با انتقاد شدید از دیگر «اصولگرایان» صراحتاً وحدت با «جبهه متحد» را هم رد می‌کند. در این جزوه، با اعلام تبعیت کامل از ولایت فقیه، گفته شده که تشکیل این جبهه با اجازه و تایید «مقام معظم رهبری» بوده، و ورود آن به عرصه انتخابات هم، از جانب وی نهی نشده است. نارضایتی رهبر از برخی مصوبات و یا رفتارهای نمایندگان و هیات

رئیس مجلس، از جمله در مورد «اهانت به رئیس جمهور»، «بساط هوچیگری در مجلس» و یا «نشان دادن رذالت» در جلسه رای اعتماد به وزیر ورزش، نیز در این جزوه نقل شده است. اما شدیدترین انتقادات این نوشته، متوجه «ساکنین فتنه» یعنی آن دسته از «اصولگرایان» است که «متهم» به عدم مقابله کافی با معترضان به انتخابات ریاست جمهوری دهم هستند (که افرادی چون لاریجانی، قالیباف، باهنر و مطهری را دربر می‌گیرد) و یا «برخی از اصولگرایان که ... از اصلاح طلبان به مراتب بدتر عمل کرده‌اند». در توضیح دلایل رد ارائه فهرست واحد نیز، با اشاره به این که «طبیعتاً انتخاباتی سرد و با حضور حداقلی مطلوب نظام نخواهد بود»، گفته می‌شود که، برخلاف تحلیل «جبهه متحد» درباره ضرورت وحدت، «در جبهه پایداری با این تحلیل که حضور اصلاح طلبان و جریان انحرافی در انتخابات چندان جدی نخواهد بود، مسئله ارائه لیست جداگانه جدی‌تر شد».

در جزوه «استقامت در منطقه ممنوعه»، نقش عمده آیت‌الله مصباح یزدی در راه اندازی این جبهه نیز کاملاً آشکار می‌گردد؛ نه فقط تأکید می‌شود که «جهت‌گیریهای اساسی جبهه پایداری دقیقاً همان جهت‌گیریهای استاد است» بلکه با این نقل قول از مصباح یزدی در جمع اعضای جبهه، که: «بنده پیشنهاد می‌کنم بگویید جبهه پایداری انقلاب اسلامی، یعنی کسانی که از جریان کذایی انحرافی زاویه گرفتند، تا نشانه این باشد که شما دارید آنها را نفی می‌کنید»، معلوم می‌شود که حتی انتخاب نام جریان هم به پیشنهاد شخص وی بوده است. حجت‌الاسلام جلالی، رئیس دفتر مصباح یزدی نیز، در مصاحبه‌ای، ضمن تأکید بر این که آیت‌الله همواره از این جبهه حمایت کرده و به آن مشورت می‌دهد، می‌گوید: «ایشان خودشان را سرباز رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌دانند و بر همین اساس می‌گویند که به عنوان یک سرباز نمی‌توانند لیدر هیچ جریان و جبهه‌ای باشند» (ماهنامه «نسیم بیداری»، آبان ۹۰). در هر صورت، پیداست که آیت‌الله، که خواست او برای کسب ریاست مجلس خبرگان پوشیده نیست، علم دیگری در مقابل مهدوی کنی و محمد یزدی برافراشته است.

اما «جبهه متحد اصولگرایان»، در این دوره، متشکل از گروه‌ها، نهادها و احزابی است که بعضاً بسیار با سابقه و از بازیگران همیشگی صحنه سیاسی جمهوری اسلامی هستند و برخی نیز، بنا به مصلحت‌های مقطعی یا باندی، در دوره‌های اخیر شکل گرفته‌اند: «جامعه روحانیت» و «جامعه مدرسین»، که «محور» و یا اعضای پرنفوذ این جبهه را تشکیل می‌دهند، و «جبهه پیروان خط امام و رهبری» که خود

دربگیرنده «حزب موتلفه اسلامی» و گروه‌های «همسو» مانند «اتحادیه انجمنهای اسلامی بازار و اصناف تهران»، «جامعه اسلامی» مهندسان و پزشکان و ... است، و جریان‌ات نسبتاً جدیدی چون «جمعیت ایثارگران» و «جمعیت رهپویان انقلاب اسلامی» و صرف‌نظر از تبعیت کامل از ولایت فقیه، وجه اشتراک این احزاب و دستجات، در این مقطع، انتقاد از دولت احمدی نژاد و یا مخالفت با آن، به درجات متفاوت، است. اینان، مثلاً در مورد سرکوب جنبش آزادیخواهانه و حذف اصلاح طلبان حکومتی، با دار و دسته احمدی نژاد و سپاه همداستان بودند، ولی در مورد شدت و دامنه سرکوب، با آن دسته اختلاف داشتند و، در عین حال، نگران بودند که گسترش دامنه آن نهایتاً دامن‌گیر رفسنجانی و برخی از خود این «اصولگرایان» هم بشود. مثال دیگر، اجرای سیاست حذف یارانه‌هاست که همه در این باره متفق‌القولند، اما در مورد چگونگی و روند اجرای آن با دولت اختلاف دارند. علاوه بر اینها، تعقیب شیوه‌های اجرائی و اداری «بسیجی» و «ضربتی» از جانب احمدی نژاد، مورد پذیرش اینان نیست زیرا که، فارغ از مسئله حیف و میل منافع، پیشبرد این روشها می‌تواند نان برخی از اینها را هم آجر کند.

در هرحال، کوششهای «جبهه متحد» هم، با وجود پادرمیانی آخوندها و عناصر سرشناس، نتوانست همه افراد و جریان‌ات باقی مانده «اصولگرا» را (بعد از انشعاب «جبهه پایداری») زیر چتر خود و در لیست واحد سراسری گرد آورد. چه برخی از نامزدهای انتخاباتی مربوط به همین جناح و به اصطلاح اصولگرا، به ویژه در شهرستانها، ترجیح دادند که در این لیست قرار نگیرند و به عنوان «مستقل» وارد میدان شوند، و بعضی دیگر هم که، در رقابت شدید درون گروهی، از فهرست نهایی کاندیداها کنار گذاشته شده بودند، چاره کار خود را در آن دیدند که راساً به تنظیم و انتشار فهرست جداگانه‌ای مبادرت کنند. به عنوان مثال، در تهران، علی مطهری (ظاهراً به دلیل مواضع انتقادی‌اش) و حسن غفوری فرد (به واسطه نبودن جا) که در لیست سی نفره «جبهه متحد» جای نداشتند، لیستهای جداگانه‌ای در این حوزه منتشر کردند. در حوزه تهران، علاوه بر دو لیست «جبهه متحد» و «جبهه پایداری»، پانزده فهرست دیگر، بعضاً با عناوین و اسامی نوظهور و یکبار مصرف، ارائه شده بود که از جمله آنها «جنبش عدالت و مهرورزی»، «جبهه بصیرت و بیداری اسلامی»، «حزب تمدن اسلامی»، «صدای ملت» و «جبهه ایستادگی» بود.

بر پایه فهرست رسمی منتشر شده در آستانه روز رأی گیری، «جبهه متحد» ۲۴۳ نفر کاندیدا برای ۱۵۴ حوزه از ۳۰ استان کشور معرفی

کرده بود، در حالی که تعداد نمایندگان مجلس ۲۹۰ نفر (که ۵ تن آنها مربوط به اقلیتهای مذهبی هستند) و شمار حوزه‌های انتخابیه اصلی ۲۰۷ در ۳۱ استان کشور است. دلیل عدم معرفی نامزد در کلیه حوزه‌ها، ظاهراً عدم حصول توافق در میان دستجات تشکیل دهنده این جبهه، و یا واگذاری این امر به گروه‌ها و محافل با نفوذ محلی در برخی حوزه‌ها، و اعلام کاندیداتوری بعضی از افراد به صورت «مستقل» بوده است. اما «جبهه پایداری» هم، بر مبنای فهرست رسمی آن، در مجموع ۱۷۹ نامزد از ۱۲۳ حوزه انتخابیه از ۲۷ استان معرفی کرده بود که حدود صد نفر از آنها با لیست «جبهه متحد» مشترک بودند. در حوزه تهران بزرگ (شامل تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر)، هرکدام از این جبهه‌ها ۳۰ نفر نامزد داشتند که فقط ۵ تن از آنها مشترک بودند.

در میان سایر جناح‌ها و جریان‌ات درون و یا در حاشیه رژیم، رفسنجانی و کارگزاران وی ضمن اعلام شرکت در انتخابات و اینکه «به دنبال حضور حداکثری در انتخابات» هستند، رسماً نامزدهایی معرفی نکرده بودند. محمد هاشمی، برادر رفسنجانی و عضو شورای مرکزی «حزب کارگزاران»، در مصاحبه‌ای با ارائه ارزیابی خود از نتایج آرای مرحله اول، اظهار داشت که این حزب «در حال حاضر و بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ هیچ جلسه‌ای در سطح شورای مرکزی و کمیته سیاسی نداشته و ندارد و هم اکنون در عرصه سیاست کشور فعال نیست» (خبر آنلاین، ۳۰/۱/۹۱). «خانه کارگر»، از نهادهای حکومتی طرفدار رفسنجانی، در حوزه تهران لیستی ۱۵ نفره با عنوان «جبهه مردمسالاری (اصلاح طلب)» عرضه کرده بود که از جمله علیرضا محجوب و سهیلا جلودارزاده هم در آن جای داشتند. این دو، که به مرحله دوم انتخابات راه یافتند، به همراه مطهری و غفوری فرد و کسان دیگر، «ائتلاف راه ملت و پیروان ولایت» را جهت رقابتهای انتخاباتی در این مرحله، تشکیل دادند.

در بین طیف اصلاح طلبان درون نظام نیز، مسئله شرکت یا عدم شرکت و معرفی یا عدم معرفی کاندیدا در این انتخابات، اختلاف و دودستگی تازه‌ای پدید آورد. از ماه‌ها پیش از مراسم انتخابات، بسیاری از آنها، ضمن انتقاد از نبود فضای مناسب، پیش شرطهایی چون آزادی زندانیان سیاسی و یا آزادی احزاب و رسانه‌ها را مطرح کرده بودند. از جمله آنها، محمد خاتمی با تاکید بر این نکته که «برای اینکه در انتخابات مشارکت کنیم باید شرایط فراهم باشد» گفته بود: «این بار اگر شرایط فراهم نشد حتماً در انتخابات شرکت نمی‌کنیم»

(روزنامه «مردم سالاری»، ۱۹/۱۲/۹۰). در همان حال، گردانندگان جناح مسلط، همراه با ممنوع کردن فعالیت علنی نهادهای وابسته به اصلاح طلبان، پاسخ داده بودند که احتیاجی به مشارکت آنها نیست و در صورت معرفی کاندیدا هم «صلاحیت» آنها رد خواهد شد! با اینهمه، چند هفته قبل از آغاز ثبت نام داوطلبان، گروههایی از اصلاح طلبان، و خصوصاً نمایندگان این جریان در مجلس هشتم مانند کواکبیان، خباز و تابش، به صرافت شرکت در این انتخابات افتاده و فهرستی را هم در حوزه تهران ارائه کردند و یا به شکل «منفرد» در برخی شهرها نامزد شدند. علاوه بر این، شرکت محمد خاتمی و برخی دیگر از چهره‌های سرشناس دیگر از «مجمع روحانیون مبارز» در رأی‌گیری ۱۲ اسفند نیز، موجبات بحث و جدلهای فراوانی در میان فعالان و طرفداران این جریان را، در داخل و خارج، فراهم آورد. رئیس سابق جمهوری، در جواب انتقادات، با صدور بیانیه‌ای، با اعلام اینکه «من از موضع اصلاحات و در جهت نگاهداشت روزه‌های اصلاح طلبی... و نیز برای دفع مخاطرات و تهدیدهای درونی و بیرونی اقدام کرده‌ام»، نوشت: «تعیین استراتژی عدم معرفی نامزد و ارائه لیست هیچگاه به معنی تحریم انتخابات نبود و می‌بایست این امر را در عمل اثبات کنیم...» (اطلاعات، ۱۵/۱۲/۹۰).

میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی، که از بیش از یک سال پیش در حصر خانگی به سر می‌برند و ذکر نام و نشانی از آنها در مطبوعات داخل غدغن شده است، از طریق بستگانشان، پیام خود را مبنی بر عدم شرکت در انتخابات اعلام کرده بودند. بیانیه شماره ۳ «شورای هماهنگی راه سبز امید» درباره انتخابات، ضمن اشاره به رویدادهای دو سال و نیم گذشته و این که «انتخابات دوره نهم مجلس شورای اسلامی... فرصتی مغتنم به شمار می‌آمد تا حاکمیت کنونی در صورت پی بردن به خطاهای فاحش خود، با استفاده از آن به تصحیح و جبران گذشته پرداخته و امکان اصلاح امور را با کمترین هزینه و خسارت ممکن فراهم آورد»، و با تأکید به اینکه «آنچه قرار است به نام انتخابات در این کشور برقرار شود فاقد تمامی استانداردها و ضوابط لازم برای یک انتخابات «آزاد و منصفانه» است»، اظهار می‌دارد: «شورا پس از رایزنیهای گسترده با بخشهای مختلف جنبش سبز... و به ویژه آگاهی از نظرات آقایان کروبی و موسوی، انتخابات مجلس آینده را غیرقانونی و ناعادلانه اعلام می‌نماید و شرکت در این نمایش انتخاباتی را مغایر با مصالح ملت و کشور می‌داند».

«دفتر تحکیم وحدت» نیز، که در برخی از انتخاباتهای پیشین رسماً

کاندیداهایی معرفی و یا از لیست مشخصی حمایت کرده بود، با صدور «بیانیه تحلیلی» در ۲۵ بهمن ماه، با مروری بر رویدادهای گذشته و تاکید بر اینکه «فضای سیاسی کشور پس از انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۸ به کلی با پیش از آن تفاوت کرد»، اعلام می‌کند که «این دور از انتخابات مجلس انتخاباتی است غیرآزاد، ناعادلانه و غیر رقابتی و لذا امری صرفاً نمایشی و فرمایشی است» و «فعلاً جز افرادی که دقیقاً راه و مسیر دیکته شده از سوی نهادهای نظامی و امنیتی و در راس آن بیت رهبری را در پیش بگیرند مجالی برای حضور دیگران در ساختار قدرت در جمهوری اسلامی وجود ندارد» و ، بنابراین، «اساساً دلبستن به سرانجام چنین انتخاباتی و شرکت در آن بلاموضوع است». این بیانیه ، در پایان، با اعلام اینکه «فعالان دانشجویان به مثابه چشم بیدار و روح آزاده ملت به ستوه آمده از این همه فشار و خفقان و ظلم، گریبان حاکمان و مسببان این شرایط را رها نخواهند کرد»، از دانشجویان می‌خواهد که «با مشارکت در فضای تبلیغاتی انتخابات مجلس، مطالبات بر زمین مانده مردم را بار دیگر به عرصه عمومی بکشانند» و با مطرح کردن مسائل و بحرانهای موجود «کاندیداهای این شبه انتخابات را به پرسش و چالش بطلبند».

«تنور» گرم یا «امنیت» سرد

تعداد کل ثبت نام کنندگان، برای انتخابات مجلس نهم، طبق گزارشهای رسمی، نزدیک به ۵۳۰۰ نفر بوده که حدود هزار تن از آنها فقط مربوط به حوزه «تهران بزرگ» (دارای ۳۰ نماینده) بوده است (خبرآنلاین، ۱۰/۱۰/۹۰). حدود دو هزار نفر از آن تعداد، به وسیله «هیاتهای اجرایی» وزارت کشور و «هیاتهای نظارت» شورای نگهبان، رد «صلاحیت» شدند. «صلاحیت» بیشتر این افراد هم از سوی شورای نگهبان رد شد که، در تداوم و تشدید «نظارت استصوابی» اش، تشکیلات وسیعی را جهت بررسی سوابق و صلاحیت داوطلبان (گذشته از گزارشهای وزارت اطلاعات، دادگستری و ...) برای خود ایجاد کرده است. برخی از «انصراف» دهندگان هم از جمله رددشدگان هستند که شورای نگهبان برای «حفظ آبرو» از آنها می‌خواهد که پیش از اعلام عدم «صلاحیت» شان، راساً کناره گیری کنند (اطلاعات ۹/۱۲/۹۰). سی و سه نفر از نمایندگان مجلس فعلی (و از جمله، شهاب‌الدین صدر، نایب رئیس دوم مجلس و رئیس «سازمان نظام پزشکی کشور») نیز از کسانی هستند که «صلاحیت» شان برای نمایندگی مجلس بعدی رد شد. با توجه به رد یا تایید «صلاحیت» برخی از داوطلبان و یا اعلام انصراف آنها در آخرین روزهای پیش از رای گیری، آمار دقیق «تایید» شدگان نهایی مشخص نشد، ولی بر مبنای

ارقام مختلف ذکر شده، تعداد آنان بین ۳۳۰۰ و ۳۴۰۰ نفر بوده است. بر پایه گزارش «ایسنا» (۸/۱۲/۹۰) از میان ۳۳۱۳ نامزد از ۲۰۷ حوزه در ۳۱ استان، که در مرحله اول رقابتهای انتخاباتی حضور داشتند، بیشترین تعداد مربوط به استان تهران (۶۲۵ نفر) و کمترین آنها (۲۵ نفر) در استان بوشهر بوده است. نزدیک به نیمی از تعداد کل نامزدهای «تایید» شده نیز مربوط به حوزههای انتخابیه مراکز استانها بوده است. به طوری که مثلاً تعداد آنها در مشهد بالغ بر ۱۲۹، در شیراز ۸۵، در اصفهان ۷۹ و در تبریز ۷۸ نفر بود و در حوزه «تهران بزرگ» هم بیش از ۵۵۰ کاندیدا به صحنه آمده بودند.

ترکیب شغلی و حرفهای این نامزدها، طبق گزارش «ایسنا» مذکور در بالا، نیز شامل: ۹۶۲ نفر «کارمند»، ۵۳۱ «استاد دانشگاه»، ۴۳۶ «فرهنگی»، ۳۹۵ «مشاغل آزاد» ۲۰۵ «پزشک»، ۱۲۰ «وکیل و قاضی»، ۹۲ «روحانی»، ۴۲ «بیکار»، ۳۰ «بازنشسته» و ۱۳۵ نفر هم «نامشخص» بوده است. قابل توجه است که به واسطه تسلط دستجات جناح حاکم بر دانشگاههای دولتی و نیز گسترش بحساب و کتاب دانشگاههای خصوصی، بسیاری از وزیران، وکیلان، سرداران و دیگر مقامات حکومتی، عنوان «استادی دانشگاه» را نیز یدک می‌کشند. علاوه بر اینها، مطابق این گزارش، ۱۴۱ نفر از کاندیداهای این دوره نیز «کسانی هستند که قبلاً نظامی بوده‌اند». ولی، در واقع، حضور این گروه بیشتر از اینهاست، زیرا که برخی از نامزدهایی هم که زیر عناوین «کارمند»، «استاد دانشگاه»، «مشاغل آزاد» و غیره آمده‌اند سوابق کار و فعالیت در ارگانهای نظامی و امنیتی رژیم را داشته‌اند. هرچند که حضور پاسداران و مسئولان امنیتی در مناصب و موقعیتهای سیاسی و اقتصادی، در دوره‌های اخیر، چشمگیر شده اما ورود این دسته به عنوان «نماینده» به مجلس رژیم از حدود بیست سال پیش آغاز گردیده و، در این دوره هم، بیشتر شده است. به ارقام فوق باید ۲۲۴ نفر نماینده مجلس هشتم (از مجموع ۲۸۵ نفر موجود) را نیز افزود که برای مجلس آتی هم کاندیدا شده‌اند و ۴۲ نفرشان نیز، این بار، در حوزه «تهران بزرگ» حضور یافته‌اند. گذشته از ۳۳ نماینده رد شده، ۲۷ یا ۲۸ نفر از آنها هم در این دوره نامزد نشده‌اند.

تعدد و تراکم داوطلبان، البته اختصاص به این دوره ندارد. در برخی از دوره‌های قبلی (و از جمله دوره‌های پنجم، ششم و حتی هفتم) شمار آنها بیش از اینها بوده است. گروهی از نوکیسه‌گان و یا افراد گمنام که جویای نامند و پول و امکانات کافی نیز دارند ولی، در ترتیبات حاکم، هیچ بختی هم برای ورود به مجلس ندارند، از این

فرصت جهت ابراز وجود و خودنمایی بهره می‌گیرند. در همین فرصت کوتاه تبلیغات انتخاباتی، در و دیوار کوی و برزن شهرها و صفحات روزنامه‌ها از عکس، آگهی و پوسترهایی انتخاباتی آنها پر می‌شود، به طوری که هر گزارشگر یا ناظر ناآشنا را هم می‌تواند مشتبه کند که «در شهر خبری هست!» این شیوه هیاهو و تبلیغات تحت کنترل، در عین حال، به بازار گرمی انتخابات حکومتی و آرایش صحنه آن یاری می‌رساند. گروهی دیگر از نامزدهای انتخاباتی هم، به گفته خود مسئولان شورای نگهبان، کسانی هستند که از ثبت نام و اخذ «تاییدیه» این شورا، برای مقاصد و کارهای دیگری استفاده می‌کنند.

اما شعارها و تبلیغات این کاندیداها، اعم از شناخته و ناشناخته، نیز نتوانست «تنور انتخابات» این دوره را چندان گرم کند. تکیه کلام مشترک همه این کاندیداها در مورد ابراز وفاداری به ولایت فقیه و یا پاسداری از نظام و اسلام، اگر باعث بیزاری بیشتر اکثریت توده‌ها هم نشده باشد، طبعاً نمی‌توانست شور و شوق تازه‌ای برانگیزد. وعده‌های این یا آن نامزد نمایندگی از فلان شهرستان درباره «کاهش نرخ تورم به صفر»، «ایجاد شغل برای جوانان» و یا «حل فوری مشکل بیکاری» هم، گرچه بی ارتباط با گرفتاریهای روزمره مردم نیست، ولی همگان می‌دانند که از دست نمایندگان، در این باره، عملاً کاری ساخته نیست. مثلاً اجرای سیاست حذف یارانه‌ها، که از حدود یکسال پیش شروع شده و امواج بزرگ دیگری از گرانی و بیکاری پدید آورده است، مورد توافق همه جناحها و دستجات حکومتی است و انتقاداتی که از جانب کاندیداها و رقیبان متوجه دولت می‌شود، اساساً ناظر به نحوه اجرای آنست. اما شعارها و قولهای مربوط به نیازمندیهای حوزه انتخابیه، مانند آبرسانی به فلان روستا، تعمیر یا احداث پل و جاده و یا اخذ اجازه حفر چاه، در این یا آن شهر، از بس تکرار و نخ نما شده است که غالباً کمتر امیدی به انجام آنها می‌رود و، در صورت تحقق هم، سالیان زیادی طول می‌کشد. در برخی مناطق روستایی و حوزه‌های کوچک، در آمیختن چشم و هم‌چشمیهای محلی و قبیله‌ای با رقابتهای انتخاباتی، گاهی موجب گرمی بازار انتخابات و بعضاً بروز درگیریهای عشیره‌ای می‌شود. در این دوره، این گونه موارد هم کمتر محسوس بود چرا که، جدا از عوامل دیگر، گسترش ارتباطات و اطلاعات، این مناطق را هم، بیش از پیش، تحت تاثیر فضای عمومی جامعه قرار می‌دهد.

در مورد مسائل عمده گریبانگیر جامعه در حال حاضر، نظیر پرونده اتمی جمهوری اسلامی، تحریمهای فزاینده برخاسته از ماجراجوییهای

رژیم، خطر تهاجم نظامی و جنگ و به طور کلی سیاست خارجی کشور، اکثر مردم آگاهند که نه این یا آن نماینده و نه مجموعه نمایندگان و مجلس شورای اسلامی، عملاً اختیار بحث آزاد و تصمیم‌گیری ندارند و تصمیمات در این عرصه‌ها عمدتاً در جاهای دیگر و توسط کسان دیگر گرفته می‌شود که نه انتخابی هستند و نه پاسخگو. بر اثر تشدید تحریمها و تنش روزافزون در مناسبات خارجی رژیم، از دیماه گذشته سیر صعودی شدید بهای ارزهای خارجی آغاز شد که از جمله قیمت هر دلار به رقم بی‌سابقه دوهزار تومان رسید و گروهی از دلان و عوامل حکومتی هم، در این میان، سودهای کلانی به جیب زدند. این امر مصادف با تحرکات و تلاشهای حکومتی برای چیدن صحنه انتخابات بود. لکن مسئله‌ای به این حدت و شدت، و ریشه یابی و چاره جویی آن، اساساً جایی در تبلیغات انتخاباتی کاندیداها نداشت. حداکثر این که گروهی از رقیبان به دولت تاختند که وضعیت بازار ارز را به این روز انداخته است، گروهی دیگر آن را به «توطئه بیگانگان» و یا «جریان مرموز» نسبت دادند و دولت هم متقابلاً منتقدان خود و یا رسانه‌ها را به دامن زدن به این بحران متهم کرد.

در واقع، کار جناح مسلط برای گرم کردن «تنور انتخابات» این بار دشوارتر بود. خاطره سرکوبگریهای دهشتناک بعد انتخابات ۸۸ هنوز در اذهان بسیاری از مردم، خاصه جوانان، زنده است و تقریباً تمامی نیروهای اپوزیسیون و حتی بخشی از مدافعان جمهوری اسلامی هم انتخابات مجلس نهم را تحریم و یا عدم شرکت خود را در آن اعلام کرده بودند. تبلیغات و وعده‌های تکراری نامزدهای دستچین شده نیز شور و حرارتی ایجاد نمی‌کرد و، علاوه بر اینها، ملاحظات امنیتی خود رژیم مطرح بوده که، به هر ترتیب، از بروز اعتراضات و تظاهرات خودجوش مخالفان و برآمد دوباره جنبش آزادیخواهانه مردم جلوگیری کند. در عمل نیز همان «ملاحظات امنیتی» چیره گشت.

در دوره های قبل، به منظور رونق بخشیدن به انتخابات حکومتی و به صورت مقطعی و مصلحتی، گشایش اندکی در فضای سرکوب و سانسور انجام می‌گرفت. اما در این دوره، از ماهها پیش از موعد رای گیری، فشار و خفکان افزونتر شد. موج تازه‌ای از دستگیری فعالان جنبشهای اجتماعی و سیاسی راه افتاد، زندانیان سیاسی با تضییقات مضاعفی مواجه شدند، محدودیتها و سانسور رسانه‌ها و از جمله شبکه‌های ماهواره‌ای، بستن سایتها، کنترل بیشتر ارتباطات و تهدید وبلاگ‌نویسان شدت بیشتری یافت، چنان که بسیاری از جریان‌ات درون نظام هم با محدودیت فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و حتی برگزاری تجمعات مذهبی روبرو

گشتند. در آستانه انتخابات، حدود ۵۰ روزنامه نگار و وب‌نگار در بند بودند.

با نزدیک شدن روز موعود، این فضای پلیسی سنگین‌تر شده و اخلاص و ارتباطات و خبررسانی شدت بیشتری یافت. در حقیقت موضعگیریها و اقدامات گردانندگان حکومتی گویای آن بود که موضوع انتخابات برای آنها به یک مسئله کاملاً «امنیتی» تبدیل شده است. قوه قضائیه رژیم، با صدور اطلاعیه‌ای «انتشار هرگونه محتوا با هدف ترغیب و تشویق مردم به تحریم و یا کاهش مشارکت در انتخابات، دعوت به تجمع اعتراض آمیز، اعتصاب، تحصن، انتشار و تبلیغ علائم تحریم انتخابات گروه‌های ضد انقلاب و معاند و انتشار هجو یا هجویه و یا هرگونه محتوای توهین آمیز در فضای مجازی علیه انتخابات» را «جرم» اعلام کرد. وزیر اطلاعات رژیم هم، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی، با بیان این که «دشمنان تمام ظرفیت خود را به کار بردند که نظام را با یک چالش امنیتی در موضوع انتخابات مواجه کنند»، و با ذکر «اهم محورها و برنامه‌های دشمنان» در این زمینه مانند «بسترسازی نافرمانی مدنی... تلاش برای زمینه سازی اعتراضات مردمی... تلاش برای معرفی و حمایت از کاندیداهای دارای گرایشات قومی... راه اندازی رقابت ناسالم انتخاباتی و برنامه ریزی در راستای ایجاد تنش برای ایجاد بحران از طریق ایجاد نزاعهای قومی و ...» [کذا فی‌الاصول] و بعد از شرح اقدامات این وزارتخانه برای مقابله با آنها، یادآور شد: «رقابت سالم به این معناست که مجموعه‌های پایبند به انقلاب و نظام در رقابتهای خود مواظب مجموعه اقداماتشان باشند و در راستای گفتمان ارزشمداری که رهبر معظم انقلاب طراحی کرده‌اند، حرکت کنند» (آفتاب نیوز، ۲۷/۱۱/۹۰).

چگونگی برخورد به گزارشگران خارجی، برای پوشش خبری مراسم انتخابات، نشانه‌ای دیگر از تناقض گریبانگیر حکومتگران بود که از یک سو در تقلای گرم کردن این تنور و نمایش «مشروعیت» نظامشان بودند و از سوی دیگر دغدغه‌های «امنیتی» آنها بر همه چیز پیشی می‌گرفت. خبرگزاری «فارس» (۱۱/۱۲/۹۰) از قول مدیرکل رسانه‌های خارجی وزارت ارشاد، از «حضور ۳۵۰ خبرنگار خارجی در ایران برای پوشش انتخابات مجلس» خبر داد. اما دقت در متن این خبر آشکار می‌کند که تنها ۶۰ نفر خبرنگار تا روز پیش از رای‌گیری وارد ایران شده‌اند و باقیمانده آنها خبرنگاران رسانه‌های خارجی مقیم کشور هستند. در عمل، جمهوری اسلامی از صدور روایید برای بسیاری از رسانه‌ها و غالب روزنامه‌های معتبر بین‌المللی امتناع کرده بود.

ولی، گذشته از اینها، همان گروه محدود گزارشگران خارجی هم که اجازه سفر یافته بودند، از آزادی عمل برای خبرگیری و تهیه گزارش محروم شدند. چنان که مثلاً خبرنگار «سی. ان. ان.»، در پایان روز رایگیری گزارش کرد که «آنها را با اتوبوس فقط به حوزه‌های مورد نظر برده و حق هیچگونه حرکت آزادانه‌ای نداشته‌اند» و گزارشگر بین‌المللی دیگری نوشت که «همه روزنامه نگاران را به هتلشان فرستاده و به آنها گفته‌اند که از آنجا خارج نشوند» (لوموند، ۵-۴/۰۳/۲۰۱۲). جدا از مشاهدات عینی مردم و صرفنظر از تعداد محدود گزارشهای مستقل، عملاً خبررسانی درباره انتخابات ساخته و پرداخته رژیم نیز، به صورت انحصاری، در دست آن بوده است.

در روز رایگیری، که همراه با «آماده باش صد درصدی» نیروهای انتظامی بود، فضای جامعه و به ویژه شهرهای بزرگ کاملاً «امنیتی» شده بود. وزیر کشور رژیم با اعلام این که بیش از ۷۰۰ هزار نفر از مسئولان و مأموران و بسیجیها در برگزاری انتخابات شرکت کردند، آن را «مانور ملی نشان‌دهنده سلامت و اقتدار ایران» نامید. (اطلاعات ۱۳/۱۲/۹۰). رئیس «کمیته امنیت انتظامی ستاد انتخابات استان تهران»، در نشستی خبری در همان روز، نیز از «حضور حداقل سه مأمور امنیتی» در هر شعبه خبر داد و گفت که فقط در تهران ۱۶ هزار «نیروی محافظ» مشغول به کار بوده‌اند.

اما نقش نیروهای امنیتی و نظامی حکومت صرفاً محدود به «محافظت» از نمایش انتخاباتی آن نبوده است. دخالت‌های مستقیم یا غیرمستقیم سرداران سپاه و مسئولان امنیتی و اطلاعاتی رژیم در روند برگزاری انتخابات که عملاً از انتخابات دوره پنجم مجلس آغاز شده، رفته رفته بیشتر و آشکارتر شده است. به طوری که بعد از انتخابات ریاست جمهوری در سوم تیر ۱۳۸۴، برخی از مطبوعات داخلی نیز از آنها به عنوان فعالیتهای «حزب پادگانی» نام برده‌اند. در این دوره هم، اظهارات برخی از مسئولان سپاه، و از جمله نمایندگان «ولی فقیه» در آن، مبنی بر این که «مجلس باید دست انسانهای اصولگرا باشد» و یا اینکه «ما در تقابل اصولگرایی و اصلاحات لیبرالیستی حتماً طرفدار اصولگرایی هستیم و اصولگراتر از سپاه هم کسی نیست»، واکنشهایی را از جانب برخی دیگر از دستجات جناح غالب به وجود آورد. در پاسخ به این انتقادات، سخنگوی سپاه پاسداران، در ۱۰ اسفند، اعلام کرد که «سپاه هیچگاه خود را در دایره تنگ و محدود جناحها و جریانهای سیاسی تعریف نکرده و همواره خود را پاسدار و مدافع آرمانها و ارزشهای انقلاب اسلامی میدانند» (روز، ۲۲/۱۲/۹۰).

به رغم این موضعگیری رسمی، یکی از مداخلات مستقیم و آشکار فرماندهان سپاه، که طبعاً بدون اجازه و اطلاع خامنه‌ای نبوده، انتشار لیست انتخاباتی جداگانه بوده است. دو روز مانده به رأی گیری مرحله اول، سپاه پاسداران با ترکیب و نوعی سهمیه بندی کاندیداهای معرفی شده به وسیله دو جبهه اصلی و برخی نامزدهای دیگر، فهرستی را با عنوان «اصولگرایان اصلح» در تیراژ میلیونی منتشر کرد، که این کار، بعداً، مورد انتقاد حامیان «جبهه پایداری» و کسان دیگر قرار گرفت. به گزارش سایت «دیگربان» (۲۲/۱۲/۹۰) دبیر «جامعه اسلامی دانشجویان» دانشگاه شیراز صراحتاً از دخالت «غیرقانونی» سپاه در این انتخابات خبر داده است، مهدی تهرانی، مسئول «بسیج دانشجویی» دانشگاه تربیت مدرس و عضو «شورای تبیین مواضع بسیج دانشجویی»، که ظاهراً به دلیل طرفداری از «جبهه پایداری»، از سمت خود برکنار شده، در این باره از سوءاستفاده «از بیت‌المال به نفع یک جبهه انتخاباتی» انتقاد کرده و محمد حسن روزی طلب، از روزنامه نگاران هوادار این جبهه هم، در یادداشتی، بدون اشاره به نام سپاه ولی با اشاره به «کثیف کاری» آن نوشته است که «نیروهایی که نباید در سیاست دخالت کنند»، با استفاده از «بیت‌المال» در شب آخر تبلیغات انتخاباتی، فهرست «اصولگران اصلح» را منتشر کردند. این موضوع، در مصاحبه اسدالله بادامچیان، قائم مقام «حزب مؤتلفه»، نماینده مجلس هشتم و نامزد «جبهه متحد» از تهران برای دوره نهم، نیز با سایت «خبرآنلاین» (۱۳/۲/۹۱) بدون اشاره به عنوان سپاه، مطرح می‌شود ولی او از پاسخ صریح طفره می‌رود. در برابر سوال مکرر خبرنگار مبنی بر این که «قبول دارید که برخی مجموعه‌ها در میان اصولگرایان، رأی مرحله اول را با لیستهای تحت عنوان «اصلح» به گونه‌ای هدایت کردند»، وی می‌گوید: «آن مسئله دیگری است» و، در نهایت، اظهار می‌دارد که «کسانی که این لیستهای اصلح را دادند، آدمهای مخلص هستند و اهل خلاف نیستند... منتها به فهرست جبهه متحد اصولگرایان ایراد داشتند».

این گونه مانورها و اقدامات در جریان رقابتهای درون جناحی، عملاً مورد بی‌اعتنایی و مایه دلسردی بیشتر مردم بوده که اکثراً با مشکلات فزاینده کار و زندگی روزمره‌شان مواجه و مشغولند. با اینهمه، مسئولان و ارگانهای حکومتی، که جلب «مشارکت حداکثری» را ورد زبان خود ساخته بودند، آخرین تمهیدات و ترفندهای خود را برای گرم کردن «تنور انتخابات» به کار گرفتند. به همین منظور، و همچنین برای مقابله با حریفان، احمدی نژاد کوشید که با آغاز اجرای «فاز دوم هدفمندی یارانه‌ها» و ریختن پولی به حساب

خانوارها، ظاهراً شور و شوقی به وجود آورد، ولی این کار با مخالفت رقیبان در مجلس، ناکام ماند، خود وی، در مصاحبه‌ای تلویزیونی در آستانه نوروز، در این باره اظهار تأسف کرد که «اگر اجازه می‌دادند مرحله دوم هدفمندی یارانه‌ها را اجرا می‌کردیم ۷۰-۸۰ هزار تومان تو جیب مردم می‌گذاشتیم تا سفر بروند، اما نشد. سخت شد اجرای مرحله دوم» (آفتاب نیوز ۲۹/۱۲/۹۰). چنان که سایت «کلمه» گزارش داد، وزارت ارشاد رژیم به روزنامه‌ها ابلاغ کرده بود که باید تیترهای اصلی خود را به موضوع انتخابات اختصاص بدهند و بر «شور انتخاباتی» بکوبند. طبق معمول، «آیات عظام» و «علمای اعلام» وابسته به حکومت هم وارد معرکه شده و مومنان را به شرکت در انتخابات و انجام «تکلیف الهی» فراخواندند.

مقامات و نهادهای حکومتی هم، یکی پس از دیگری، از طریق مصاحبه و سخنرانی و یا با صدور بیانیه‌هایی، از همگان خواستند که پای صندوقهای رأی حاضر شوند. گذشته از انجمنها، مجامع و محافل گوناگون حکومتی، همه ارگانهای نظامی و امنیتی آن، و علاوه بر سپاه پاسداران و نیروهای سه‌گانه آن، «سازمان بسیج مستضعفین» و سازمانهای «بسیج پیشکسوتان»، «بسیج طلاب و روحانیون»، «بسیج دانشجویی» و ...، «ستاد کل نیروهای مسلح»، «ارتش جمهوری اسلامی»، «نیروهای انتظامی» و ... هرکدام جداگانه بیانیه‌هایی را در این زمینه منتشر کردند.

تلاش برای تحریک احساسات ملی‌گرایی و تأکید بر «شرایط جنگی»، یکی از شگردهای حکومتگران است که در این نمایش انتخاباتی برجستگی بیشتری داشت و در غالب اظهارات و اطلاعیه‌های آنها کاملاً مشهود بود. شدت و غلظت این تأکیدات و پافشاریها، در واقع نشان می‌داد که نه انتخابات بلکه چیز دیگری در کار است. رهبر رژیم، در سخنرانی خود در آستانه روز رأی‌گیری تأکید کرد: «ملت در انتخابات روز جمعه، سلی سخت تری به چهره استکبار می‌زند» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱/۱۲/۹۰). آیت‌الله جوادی آملی، در این باره گفت: «دفاع از خون شهدا و میراث انقلاب ایجاب می‌کند که همه در انتخابات شرکت کرده و دشمن را مأیوس کنیم» (اطلاعات، ۹/۱۲/۹۰). بیانیه «شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی» نیز، ضمن دعوت مردم به «خلق حماسه» ای دیگر و «زدن مشت محکمی بر دهان ائتلاف شیطان‌ی بدخواهان»، معنای انتخابات را روشنتر ساخته و اعلام کرد: «حضور مردم در پای صندوقها، رأی به ولایت‌مداری، رأی به شهدای هسته‌ای، رأی به بی‌اثربودن تحریمها و ایستادگی و اقتدار ایران اسلامی است» (اطلاعات،

۹۰/۱۲/۹). نیروی دریایی سپاه پاسداران هم در بیانیه خود در این خصوص یادآور شد: «فرزندان این مرز و بوم در نیروی دریایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نیز ضمن دعوت از آحاد مردم غیور و انقلابی، همصدا با همه اقشار این دریای خروشان ملت، با فریادی رسا و دشمن شکن در پاسخ به ندای رهبر فرزانه خویش در انتخابات مجلس شورای اسلامی شرکت خواهند کرد و ... با عزمی استوار از هر برگ رأی خود تیری خواهند ساخت بر قلب دشمنان قسم خوردن این انقلاب» (روزنامه «هفت صبح»، ۹۰/۱۲/۱۱).

«صدا و سیما»ی جمهوری اسلامی، علاوه بر تبلیغات مستمر خود، از چند روز پیش از ۱۲ اسفند شروع به پخش آهنگهای رزمی و نظامی، سرودهای «میهنی» مانند «ای ایران» و نیز تصاویری از «دفاع مقدس» یعنی جنگ هشت ساله ایران و عراق، کرده بود. آخرین ترفند تبلیغاتی هم در روز قبل از رأی گیری این بود که، برخلاف گفته‌ها و تأکیدات مرسوم سران حکومتی که همواره از ناتوانی دشمنان در «تهاجم نظامی» به جمهوری اسلامی حرف می‌زنند، پیامک‌هایی به تلفنهای همراه افراد، با این مضمون که در صورت مشارکت پایین مردم در انتخابات، خطر حمله خارجی افزایش می‌یابد، ارسال می‌گردید.

سرانجام مراسم رأی گیری، در چنین فضای تبلیغاتی و «امنیتی»، روز جمعه ۱۲ اسفند در ۴۶ هزار و ۹۲۴ شعبه اخذ رأی برگزار گردید. همزمان با انتخابات مجلس نهم، انتخابات میاندوره‌ای دوره چهارم مجلس خبرگان در دو استان هم انجام گرفت. ساعات اخذ رأی که از ۸ صبح تا ۱۸ بعدازظهر تعیین شده بود، در چهار مرحله، و جمعاً به مدت ۵ ساعت تمدید شد. صندوقهای «سیار» اخذ رأی در این انتخابات هم به کار گرفته شد.

میزان مشارکت

مسئله مهم و بلکه مهمترین مسئله در این نمایش سیاسی، هم برای رژیم و هم از نظر اپوزیسیون، تعداد رأی دهندگان یا میزان مشارکت بود. اپوزیسیون، با توجه به اعلام عدم شرکت و یا تحریم گسترده در این دوره، در انتظار نسبت مشارکت بسیار پایین بوده، در حالی که رژیم، به دلایل مذکور بالا، در صدد نمایش «پرشور» دیگر در انتخابات بوده است.

از چند هفته پیش، همراه با تشدید تلاشهای تبلیغاتی عوامل و ارگانهای رژیم، «مطنه زنی» و یا پیش بینی‌هایی در این رابطه انجام

گرفته بود. مثلاً نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران، ظاهراً بر مبنای «نظرسنجیها»، از مشارکت ۶۰ تا ۶۵ درصدی مردم در این انتخابات صحبت کرده و خبرگزاری «فارس» (نزدیک به سپاه) نیز، در دهم اسفند، نسبت مشارکت را ۵/۶۵ درصد اعلام کرده بود. این قبیل اظهارات، طبعاً جزئی از تقلاهای آنان برای رونق بخشیدن به نمایش انتخاباتیشان و، در عین حال، زمینه سازی برای ارقام و آمار رسمی بعدی بوده است.

فردای روز رأی گیری، مصطفی محمد نجار، وزیر کشور و سردار سابق سپاه، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی و تلویزیونی، با «تشکر از ملت ایران که حماسه دیگری آفریدند» و «بار دیگر سیلی محکمی» به «دشمنان نظام که از مدتها قبل در صدد به چالش کشیدن انتخابات مجلس نهم بودند» زدند، میزان مشارکت در این انتخابات را در سطح کشور ۲/۶۴ درصد اعلام کرد که بالاترین نسبت آن هم ۸۸ درصد مربوط به استان کهگیلویه و بویراحمد بوده، و در حوزه «تهران بزرگ» هم ۴۸ درصد بوده است. در همین روز، روزنامه «کیهان» هم نسبت رأی دهندگان را بیش از ۶۵ درصد واجدین شرایط در سراسر کشور، و در «تهران بزرگ» حدود ۴۰ درصد برآورد کرد. خبرگزاری دولتی «ایرنا» هم در ۱۴ اسفند، از «افزایش حدود ۱۳ درصدی در سطح کشور و ۱۷ درصدی در حوزه انتخابیه تهران بزرگ»، نسبت به دوره قبلی، خبرداد.

پس از اعلام این نتایج، حال باری دیگر نوبت گردانندگان و سخنگویان حکومتی بود که به صحنه آمده و به تعریف و تمجید و تفسیر این «حماسه حضور» پردازند: احمدی نژاد، در جلسه هیات دولت در ۱۴ اسفند، از «مردم مومن، انقلابی و حماسه ساز ایران» قدردانی کرد که «بار دیگر و به هنگام، دفاع جانانه خود را از نظام مقدس جمهوری اسلامی، در برابر دیدگاه جهانیان به نمایش گذاشتند»، خامنه‌ای نیز، در دیدار با اعضای مجلس خبرگان در ۱۸ اسفند، ضمن تشکر «از همه دست اندرکاران انتخابات مجلس نهم، به ویژه شورای نگهبان، دولت، وزارت کشور، مسئولان و دستگاه‌های امنیتی، دستگاه‌های تبلیغاتی و صدا و سیما [که] واقعاً کار بزرگ و برجسته‌ای انجام دادند»، اظهار داشت: «رأی اکثریت قاطع مردم در انتخابات مجلس نهم، در واقع رأی به اصل نظام اسلامی و نشان دهنده اعتماد کامل آنان به نظام بود». آیت الله جنتی هم، در خطبه‌های نماز جمعه بعد از انتخابات، در این باره گفت: «باید دست این مردم را بوسید. هر رأی مردم یک سیلی محکم بود که به صورت دشمن نواخته شد». رفسنجانی، که در این دوره نمایش انتخاباتی بیشتر حاشیه نشین بوده، پس از انداختن رأی خود

به صندوق در جماران، ضمن تأکید بر «مشارکت مؤثر مردم» و «همراهی و همدلی ملت و مسئولان»، اظهار امیدواری کرد که «نتیجه انتخابات همانی که مردم می‌خواهند و رأیی که مردم به صندوق می‌اندازند باشد و اگر همان باشد، مجلس خوبی خواهیم داشت» (اطلاعات، ۱۳/۱۲/۹۰). این حرفهای دو پهلوی، البته موجب خشم رقیبان و از جمله «کیهان» (۱۳/۱۲) شد که به «اکبر هاشمی» تاخت که چرا طعم «انتخابات پرشور» را «تلخ» می‌نماید!

اما میزان واقعی مشارکت از چه قرار بوده است؟ پیداست که نسبت مشارکت بر مبنای جمعیت واجد شرایط شرکت در انتخابات و تعداد شرکت‌کنندگان در آن محاسبه می‌شود. ولی این محاسبه ساده، از همان ابتدا، بنا به سائقه عملکرد جمهوری اسلامی در انتخاباتهای گذشته، با دشواری مضاعف روبرو می‌شود و ثقل گسترده در نتایج کلی رأی‌گیری نیز از همین جا آغاز می‌گردد؛ گردانندگان رژیم، به منظور بالابردن نسبت مشارکت، از یکسو تعداد واجدین شرایط را پایین می‌آورند و، از سوی دیگر، تعداد شرکت‌کنندگان (تعداد آرای مأخوذه) را رأساً افزایش می‌دهند. در این دوره نیز، خصوصاً، همین شیوه مورد عمل آنها بوده و، بنابراین، رقم ۲/۶۴ درصد اعلام شده نیز، اساساً، رقمی ساختگی و غیرواقعی است.

برپایه اعلام رسمی وزارت کشور، جمعیت واجد شرایط در این دوره (افراد بالای ۱۸ سال) بالغ بر ۴۸ میلیون و ۲۸۸ هزار و ۷۹۹ نفر بوده است. حدود سه میلیون و ۹۶۰ هزار نفر از آن جمعیت، برای نخستین بار حائز شرط سنی شرکت در انتخابات شده است (آفتاب نیوز، ۱۲/۱۲/۹۰). گفتنی است که کل جمعیت کشور، بر مبنای آخرین سرشماری (آبان ۱۳۹۰) حدود ۷۶ میلیون نفر اعلام شده است.

در مقطع انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸، تعداد کل دارندگان حق رأی (بالای ۱۸ سال) از سوی وزارت کشور حدود ۲/۴۶ میلیون نفر اعلام شده بود، در حالی که طبق برآورد کارشناسان مستقل بیش از ۵۰ میلیون نفر بوده است. (سایت «۷ تیر»، ۱۷/۱/۸۸).

اما در انتخابات دوره هشتم مجلس در سال ۱۳۸۶ نیز ارقام متفاوتی در مورد کل افراد واجد شرایط ارائه شده بود. سازمان ثبت احوال کشور، تعداد آنها را در حدود ۷/۴۳ میلیون نفر برآورد کرده بود که علاوه بر آن حدود یک میلیون نفر دارای شرایط رأی دادن بوده ولی هنوز «کارت ملی» خود را دریافت نکرده بودند (ایسنا، ۱۵/۱۰/۸۶). در مقابل، برآوردهای کارشناسان مستقل حاکی از آن بود که بر اساس

آمارهای قبلی خود سازمان ثبت احوال، تعداد واجدین شرایط (بالای ۱۸ سال) حداقل ۶/۴۵ میلیون نفر، و بر پایه ارقام ارائه شده از سوی مرکز آمار حدود ۷/۴۹ میلیون نفر بوده است (تابناک، ۱۵/۱۰/۸۶). در هر حال، در این دوره، رقم اعلام شده از جانب وزارت کشور نیز حدود ۳/۴۴ میلیون نفر بوده که، آشکار، کمتر از تعداد واقعی آنها بوده است.

در نبود جداول توزیع سنی جمعیت مربوط به آخرین سرشماری نفوس، بر مبنای ۶۸ درصد جمعیت بالای ۱۸ سال (طبق سرشماری سال ۸۵) و با احتساب جمعیت ۷۶ میلیونی کشور در سال ۹۰، تعداد افراد حائز شرط سنی برای شرکت در انتخابات مجلس نهم به حدود ۷/۵۲ میلیون نفر بالغ می‌گردد.

در مورد تعداد شرکت کنندگان در این انتخابات، وزیر کشور در همان مصاحبه فردای روز رأی گیری اعلام کرد که «کل آراء مأخوذه ۲۶ میلیون و ۴۷۲ هزار و ۷۶۰ رأی بوده است» (اطلاعات، ۱۳/۱۲/۹۰). بعد از آن نیز، وزارت کشور هیچگونه آمار رسمی راجع به تعداد کل شرکت کنندگان منتشر نکرده، همان طور که از اعلام تعداد آرای باطله در سطح کشور نیز امتناع کرده است. لکن در همین جا معلوم می‌شود که، با فرض صحت رقم ۲۶ میلیون شرکت کننده و رقم ۴۸ میلیون نفر واجد شرایط، میزان مشارکت ۵۴ درصدی حاصل می‌شود و نه ۶۴ درصدی.

این تنها مورد رقم سازیه‌ها و تناقض گوییهای مسئولان رژیم در این باره نیست. سید صولت مرتضوی، رئیس «ستاد انتخابات کشور»، در یک گفتگوی مستقیم تلویزیونی روز شنبه ۱۳ اسفند، از نسبت مشارکت «۳۴ درصدی» در کل کشور صحبت کرده و بعد، با «عرض معذرت»، آن را به «۴/۶۴ درصد» تصحیح کرده است! عباسعلی کدخدایی، سخنگوی شورای نگهبان، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری «مهر» (۱۳/۱۲/۹۰) گفته است: «میزان مشارکت مردم در انتخابات نسبت به مجلس هشتم ۸ تا ۹ درصد بیشتر شده است». در همین حال، وزارت کشور از افزایش «۱۱ درصدی» مشارکت مردم، و «ایرنا»، در روز بعد، از افزایش «۱۳ درصد» در مقایسه با دوره پیشین خبر داده است. یکی از دلایل این تناقضات آنست که نه فقط در مورد انتخابات اخیر بلکه در مورد میزان مشارکت در انتخابات مجلس هشتم نیز هنوز رقم رسمی واحدی ارائه نمی‌شود. در آن دوره، ابتدا رقم ۵۵ درصد را اعلام کردند و سپس به ۵۱ درصد رضایت دادند و حالا هم مسئولان و مطبوعات حکومتی، گاهی از این و گاهی از آن رقم استفاده می‌کنند (روز ۲۵/۱۲/۹۰).

دستکاری در ارقام و اعلام آمارهای متناقض و، در نتیجه، دشواری برآورد میزان واقعی مشارکت، در مورد استانها و شهرهای پرجمعیت کشور نیز وجود دارد، مثلاً در مورد استان ایلام، که تنها دو حوزه انتخابیه و سه نماینده در مجلس دارد و کل جمعیت آن (طبق سرشماری ۸۵) حدود ۵۴۵ هزار نفر است، در این انتخابات بر پایه نتایج اعلام شده حوزه‌ها (اطلاعات ۱۳ و ۱۴/۱۲/۹۰) بیش از ۳۲۰ هزار نفر رأی داده‌اند، در صورتی که طبق خبری که خبرگزاری «مهر» منتشر کرده بود از مجموع ۳۷۳ هزار ایلامی واجد شرایط ۳۸۰ هزار رأی جمع آوری شده بود (روز، ۱۸/۱۲/۹۰). در حوزه «تهران بزرگ» (شامل تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر)، رقم رسمی واجدین شرایط ۴/۵ میلیون نفر، برای این دوره اعلام شده (خبرگزاری مهر، ۲/۱۲/۹۰) و تعداد کل آرای مأخوذه در آن از سوی وزارت کشور دو میلیون و ۳۳۵ هزار و ۱۲۴ رأی گزارش گردیده که از میان اینها هم تعداد دو میلیون و ۱۱۹ هزار و ۶۸۹ رأی «صحیح» بوده است (آفتاب نیوز، ۱۵/۱۲/۹۰). هرگاه این ارقام را درست فرض کنیم، نسبت مشارکت در این حوزه حدود ۴۳ درصد می‌شود و نه، آنچنان که وزیر کشور و «ایرنا» مدعی شده‌اند، ۴۸ درصد. لکن واقعیت اینست که این ارقام رسمی اعلام شده نیز نادرست و غیرواقعی است. باید یادآور شد که تعداد واجدین شرایط در این حوزه بسیار بیشتر از رقم اعلام شده و متجاوز از ۷ میلیون نفر است. در مقطع انتخابات مجلس هشتم، دارندگان حق رأی در تهران بزرگ، طبق آمار وزارت کشور، حدود ۵/۶ میلیون نفر و نسبت مشارکت در آن فقط ۲۷ درصد بوده است (روزنامه «سرمایه» ۲۲/۱/۸۷). مثال دیگر حوزه رشت است که، طبق نتایج رسمی، تعداد شرکت کنندگان در آنجا بیش از ۱۶۵ درصد افزایش یافته، یعنی از کمتر از صد هزار در انتخابات دوره هشتم به بیش از ۲۶۵ هزار نفر در این دوره رسیده است. در حالی که در همین حوزه، نامزدهای اصلی همان سه نماینده فعلی بودند که، در نهایت، دو تن از آنها دوباره وارد مجلس شدند (خبر آنلاین، ۱۵/۱۲/۹۰).

بدیهی است که قیودات، محذورات و کنترل‌های گوناگون، به ویژه درحوزه‌های کوچک، که گروه‌هایی از مردم را ناگزیر به حضور در پای صندوقهای رأی می‌کند، در این دوره هم معمول بوده است. به طوری که وسیعاً شایع شده بود که پرداخت یارانه نقدی به خانوارهایی که رأی ندهند قطع خواهد شد و یا اینکه جوانانی که شناسنامه شان مهر انتخابات نخورده باشد، از امکان ورود به دانشگاهها محروم خواهند گشت. با اینهمه، باید خاطر نشان کرد که برخلاف انتخابات دوره هشتم که در آن اصلاح طلبان حکومتی، به رغم حذف بخش عمده‌ای از

نامزدهایشان، و حتی برخی جریان‌ات و نهادهای غیرحکومتی نیز شرکت داشتند، انتخابات این دوره با تحریم گسترده مواجه بود. بنابراین، حتی اگر بپذیریم که این تحریمها بی‌تأثیر بوده است، ادعای افزایش میزان مشارکت نسبت به دوره قبلی، اساساً، نامعقول و بی‌پایه است.

اما مشاهدات عینی، گزارشهای مردمی و ارزیابیهای ناظران غیروابسته به جناح غالب حکومتی، حاکی از آنست که نسبت مشارکت در این دوره نه فقط افزایش نیافته بلکه، در واقع، کاهش یافته است. در حالی که عباس عبدی، بدون ارائه اعداد و ارقام، مدعی است که میزان مشارکت در این انتخابات به همان اندازه دوره پیشین و، بنابراین، تحریم آن از جانب اپوزیسیون و بخش بزرگی از اصلاح طلبان، بی‌اثر بوده است، حمیدرضا جلایی پور، یکی دیگر از چهره‌های اصلاح طلبان، در مصاحبه‌ای می‌گوید: «مقامات ارقامی اعلام می‌کنند ولی آنها که شاهد بوده‌اند، حرفهای دیگری می‌زنند، می‌گویند ۱۸ درصد این آمار جای بحث دارد... عده‌ای که شاهد بوده و پیگیری کرده‌اند می‌گویند چنین احساسی [احساس یک انتخابات پرشور] وجود نداشته است، نه در تهران نه در شهرستان» (روز ۱۶/۱۲/۹۰).

سایت «کلمه»، در روزهای بعد از ۱۲ اسفند، درباره «استقبال سرد مردم از این انتخابات»، بر پایه گزارشهای شاهدان عینی در تهران نوشت که، به غیر از چند شعبه در جنوب و شرق تهران، که عمدتاً برای بازدید خبرنگاران خارجی تدارک و سازماندهی شده بود، در اغلب شعبه‌های اخذ رأی حضور مردم بسیار پایین بوده، به طوری که در مناطق شمال و غرب شهر «در برخی از صندوقها حتی یک رأی ریخته نشده که موجبات نگرانی مسئولان کشور را فراهم کرده است»، این سایت، همچنین، گزارش داد که «براساس آماری که در بولتنهای محرمانه ارائه شده، میزان مشارکت در شهر تهران به قدری پایین است که مسئولان ستاد انتخابات وزارت کشور را با شوک روبرو کرده است». «شورای هماهنگی راه سبز امید» نیز در تحلیل خود از «نمایش انتخاباتی ۱۲ اسفند» (۱۸/۱۲/۹۰)، ضمن اظهار سپاس از «حرکت فراگیر جنبش حبس در خانه در روز ۱۲ اسفند» و نیز ابراز «مراتب احترام خود نسبت به حق انتخاب کلیه شهروندان به ویژه کسانی که تحت تأثیر جو سازیهای تبلیغاتی، نسبت به حفظ کیان کشور احساس مسئولیت کردند»، اعلام کرد: «هرچند مهندسان انتخابات سعی کردند با پایین آوردن تعداد رأی دهندگان واجد شرایط از ۵۵ میلیون نفر به ۴۸ میلیون نفر، اعلام سطح مشارکت ۶۴ درصدی یک ماه پیش از برگزاری انتخابات، اعلام خطر حمله قدرتهای بیگانه در صورت پایین بودن

میزان مشارکت و مانند آن، به جای اقناع افکار عمومی به عدد سازی و خبرسازی متوسل شوند، اما گزارشهای میدانی فعالان سبز نشان داد که میزان استقبال از پیشنهاد عدم شرکت در انتخابات بسیار گسترده تر از آن بود که حاکمیت و حتی فعالان جنبش انتظار داشتند» و افزود: «عدم حضور گسترده واجدین شرایط رأی در سراسر کشور و به ویژه در شهرستانها و شهرهای بزرگ، فرصت دیگری بود که منتقدان و معترضان خودکامگی، بیشمار بودن خود را تجربه کنند و به رخ بکشند، و به اقتدار گرایان نشان دهند که در راه رسیدن به حقوق از دست رفته خود مصمم و استوارند».

«سحام نیوز» (سایت وابسته به حزب اعتماد ملی کروی) نیز در پنجم اردیبهشت گزارشی منتشر کرد که جعلی بودن ارقام مسئولان حکومتی را به روشنی نشان می‌دهد. بر پایه این گزارش «دو نفر از حقوقدانهای شورای نگهبان در دیدار نوروزی با یکی از مقامات عالیرتبه کشور (که گفته می‌شود رفسنجانی است) میزان مشارکت مردم در انتخابات نهمین دوره مجلس شورای اسلامی اسفند ۱۳۹۰ را به شرح زیر اعلام کرده‌اند: نرخ مشارکت در کل کشور: ۳۸ درصد - نرخ مشارکت در تهران: ۱۸ درصد- میزان آراء سفید و باطله ۸ درصد آرای اخذ شده».

جدا از این تقلب بزرگ در تعداد آرا و میزان مشارکت، نمایش انتخاباتی این دوره نیز البته از انواع تقلبات و تخلفات قانونی مبرا نبوده، که گوشه‌ها و نمونه‌هایی از آنها نیز در رسانه‌ها بازتاب یافته است. نشریات طرفدار احمدی نژاد نوشتند که «جبهه متحد» از وانتهای شهرداری تهران برای نصب پوستره‌های انتخاباتی خود استفاده کرده است (خبرآنلاین، ۱۱/۲/۹۱). دار و دسته قالیباف که عضو و حامی این «جبهه» هستند، در عین حال مشغول زمینه سازی نامزدی وی برای انتخابات آتی ریاست جمهوری هستند. چنان که سایت «دیگربان» (۵/۱/۹۱) به نقل از سایت «نسیم آنلاین» نوشته، رئیس «مرکز فعالیتهای دینی شهرداری تهران»، زیر عنوان «رسیدگی به امور مساجد» از اعطای «کمک ۱۰۰ میلیارد تومانی شهرداری به مساجد تهران در سال ۱۳۹۱» خبر داده است. متقابلاً، غلامرضا مصباحی مقدم، عضو «جامعه روحانیت مبارز»، نماینده مجلس و نامزد «جبهه متحد»، عنوان کرده است که «طیف آقای مشایی و کسانی که با وی کار می‌کنند، برخلاف قانون از منابع عمومی [و از جمله «بودجه‌های فرهنگی»] برای انتخابات مجلس هزینه می‌کنند» (آفتاب نیوز، ۱/۲/۹۱).

در حالی که کواکبیان، نماینده اصلاح طلب سمنان (که در این دوره هم نامزد و تأیید شد ولی از ورود به مجلس نهم بازماند) از «شیوه‌های

تخریبی رقیبان» انتقاد و از تعداد بیشتر آرای خود در این دوره صحبت می‌کند (روزنامه «هفت صبح»، ۱۷/۱۲/۹۰)، یک نماینده شکست خورده کرمانشاه نیز با اشاره به «دخالت‌های انتخاباتی رییس سازمان تبلیغات اسلامی و اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی» در این حوزه، اظهار می‌دارد: «چشم پوشی از تخلفات آشکار انتخاباتی از سوی مسئولان اجرایی انتخابات، نمونه بارز این حادثه مهم بود. اما من به عنوان سرباز ولایت می‌گویم که خار در چشم و استخوان در گلو، در برابر این جریان‌ات منحرف که برای مردم شهر شناخته شده‌اند، ایستاده‌ام» (خبرآنلاین، ۱۵/۱/۹۱). نماینده فعلی گرمسار هم، ضمن اعلام «خرید آرا در این شهر با مبالغ ۴۰ تا ۱۰۰ هزار تومان»، خواستار «ابطال انتخابات» این حوزه می‌شود (کلمه، ۱۷/۱۲/۹۰). اما امیر طاهرخانی، نماینده تاکستان در نطق خود، با گلایه از شورای نگهبان که باید «بررسی دقیق‌تری در مورد نتایج انتخابات صورت می‌دادند تا حقایق قربانی مصلحت‌ها نمی‌شد»، چنین می‌گوید: «مگر صندلی مجلس چقدر می‌ارزد که برخی این چنین دست به کارهای ضد قانونی می‌زنند؟ متأسفانه بازار انتخابات به یک بازار کاسبکارانه تبدیل شده و انتخابات از مسیر عادی خود خارج شده است» (خبرآنلاین، ۳۰/۱/۹۱).

در مرحله نخست رای گیری، پس از «بررسی‌های» شورای نگهبان، از مجموع ۲۰۷ حوزه انتخابیه، انتخابات ۲۰۵ حوزه «تأیید» و فقط دو حوزه «ابطال» گردید. این دو حوزه عبارتند از «تنکابن و رامسر و عباس آباد» و «دماوند و فیروزکوه» (همان حوزه‌ای که خاتمی رأی خود را به صندوق انداخت)، که تعیین تکلیف آنها، به علاوه حوزه‌های ابطال شده احتمالی بعد از مرحله دوم، به انتخابات میاندوره‌ای موکول می‌شود. در دو حوزه دیگر، «سمیرم» و «زابل و هیرمند»، نیز که انتخابات در آنها به دور دوم کشیده شده بود، با دخالت آشکار شورای نگهبان و ابطال آرای برخی نامزدها، ترکیب افراد مرحله دوم تغییر یافت ولی نهایتاً انتخابات آنها هم در مرحله دوم انجام گرفت. در این دوره، احتمالاً به دلیل تدارک و سازماندهی قبلی بیشتر و همکاری نزدیک‌تر شورای نگهبان و وزارت کشور در کسب نتایج مورد نظر، تعداد حوزه‌های ابطال شده خیلی کم بود. جدا از انتخابات اولین دوره مجلس در جمهوری اسلامی که در آن نتایج ۳۰ حوزه باطل اعلام شد، در اغلب انتخابات‌های بعدی هم معمولاً ۱۰ تا ۱۵ حوزه مشمول ابطال شورای نگهبان قرار می‌گرفتند.

در هر حال، در همان مرحله اول نمایش انتخاباتی، تکلیف اکثر حوزه‌ها و عمده کرسی‌های مجلس بعدی مشخص گردید. هرچند که در تهران،

از مجموع ۳۰ نماینده، تنها ۵ نفرشان در این مرحله تعیین شدند و در بعضی از شهرهای بزرگ مثل اصفهان، تبریز، مشهد و شیراز هم تعیین تعدادی از نمایندگان آنها به دور دوم کشیده شد. مرحله دوم رأی گیری، در ۳۳ حوزه انتخابیه از ۱۸ استان، جهت مشخص کردن تکلیف ۶۵ کرسی باقیمانده مجلس، در ۱۵ اردیبهشت برگزار گردید. در این نوبت نیز گردانندگان حکومتی، از خامنه‌ای و رفسنجانی گرفته تا ائمه جمعه و مقامات دولتی، مردم را به «حضور پرشور» دعوت کردند. اما بر پایه شواهد موجود و ملموس، پرده دوم این نمایش انتخاباتی بسیار بیرونق بود، به طوری که مثلاً سرمقاله نویس «اطلاعات» هم انتقاد و اعتراف می‌کند که «در این مرحله نه چهره شهرها و نه تبلیغات صدا و سیما و نه صفحات مطبوعات و فضای رسانه‌ای کشور از شور و شوقی که باید وجود داشته باشد برخوردار نیست» (اطلاعات، ۱۳/۲/۹۱).

ترکیب مجلس جدید

بر اساس نتایج رسمی اعلام شده دو مرحله رأی گیری، از مجموع ۲۲۴ نماینده مجلس هشتم که در این دوره هم نامزد و تأیید شده بودند، تنها نزدیک ۹۰ نفرشان توانسته‌اند به مجلس نهم راه پیدا کنند. به بیان دیگر، از کل ۲۸۸ نماینده تعیین شده این مجلس، حدود ۲۰۰ نفر «چهره‌های جدید» یعنی کسانی هستند که در مجلس قبلی حضور نداشته‌اند. تغییر چهره‌ها در شهرستانها بسیار بارزتر از تهران است. چنان که از مجموع ۳۰ نماینده «تهران بزرگ» فقط ده نفر عوض شده است. این تغییر و تعویض چهره‌ها می‌تواند ناظران ناآشنا را به اشتباه اندازد و یا به تحلیلهای نادرست درباره ماهیت رژیم و مجلس آن دامن بزند. اما باید یادآور شد که این گونه «پوست انداختن»ها و جایگزینیها اصلاً تازگی ندارد؛ جدا از مجالس ششم و هفتم که، با آمدن و رفتن اصلاح طلبان حکومتی، ترکیب آنها دچار تغییرات کلی شد، در مجالس چهارم و پنجم نیز، به ترتیب حدود ۱۸۰ نفر و ۱۲۰ نفر از نمایندگان، نسبت به دوره قبل عوض شده بودند، وانگهی آنها که در مجلس نهم «چهره جدید» محسوب می‌شوند، در ارتباط با حاکمیت، جدید و ناشناخته نیستند؛ گروهی از آنان در مجالس پیش از دوره هشتم نیز حضور داشته‌اند، تعداد زیادی از آنان قبلاً مدیر کل ادارات دولتی و یا رئیس نهادهای حکومتی در شهرستانها و یا از فرماندهان سپاه و مقامات امنیتی رژیم بوده‌اند. گذشته از اینها، همان طور که قبلاً اشاره شد، «صلاحیت» عده‌ای از نمایندگان مجلس قبلی نیز به وسیله شورای نگهبان رد شده و، نتیجتاً، افراد جدیدی جای آنها را

گرفته‌اند. با اینهمه باید افزود که در این نوبت نمایش انتخاباتی که جدالی میان جناح‌های عمده حکومتی جاری نبوده و، در واقع، مجلسی «اصولگرا» جای خود را به مجلس «اصولگرای» دیگری داده است، تغییر و جابجایی مهره‌ها، اساساً، در درون جناح غالب رژیم به وقوع پیوسته است.

در مرحله نخست رأی‌گیری، طبق نتایج رسمی (و با حذف دو حوزه‌ای که انتخابات آنها ابطال گردید) در مجموع ۲۲۳ نماینده مجلس جدید تعیین شدند، یعنی نامزدهایی که حداقل یک چهارم کل آرای مأخوذه را کسب کرده بودند راهی این مجلس گردیدند و تعیین تکلیف ۶۵ کرسی باقیمانده آن به دور دوم رأی‌گیری موکول شد که از جمله اینها، ۲۵ کرسی مربوط به «تهران بزرگ» بود. با فرض صحت آرای ریخته و شمارش شده، قابل توجه است که در این حوزه، از میان ۵۰ کاندیدایی که به دور دوم راه یافته بودند، نزدیک به نیمی از آنها کمتر از ۱۲ درصد آرای مأخوذه را به دست آورده بودند و آخرین نفر آنها که به دور دوم رسیده بود، فقط حدود ۷ درصد آرا را کسب کرده بود. از کل آرای شمارش شده در «تهران بزرگ» که حدود دو میلیون و ۳۳۵ هزار رأی اعلام شده بود، غلامعلی حداد عادل، نامزد مشترک دو «جبهه» و «نماینده اول» تهران نزدیک به یک میلیون و ۱۲۰ هزار رأی، یعنی حدود ۴۸ درصد کل را به دست آورده بود. با قبول این تعداد رأی ریخته شده و بر مبنای حداقل ۷ میلیون دارندگان حق رأی در «تهران بزرگ»، نسبت آرای «نماینده اول» حداکثر ۱۶ درصد می‌شود، این رقم می‌تواند شاخصی از سقف پایگاه اجتماعی کل «اصولگرایان» یعنی جناح حاکم رژیم نیز به حساب آید. چنان که نفر دوم تهران، علیرضا مرندي، وزیر اسبق بهداشت و درمان و کاندیدای مشترک دو «جبهه» نیز فقط حدود ۷۱۰ هزار رأی کسب کرده بود که نسبت به کل واجدین شرایط در این حوزه از ده درصد هم فراتر نمی‌رود. این نیز جالب توجه است که، با در نظر گرفتن کلیه کاندیداها و مجموع آرای ریخته شده در این حوزه، متوسط تعداد نامزد هر رأی‌دهنده تهرانی حدود ۱۲ نفر بوده، یعنی رأی‌دهندگان از میان لیستهای ۳۰ نفره نامزدها، به طور متوسط، تنها ۱۲ نفر از آنها را در برگه رأی خود گنجانده‌اند.

از میان ۲۲۳ نماینده‌ای که در همان مرحله اول تعیین شدند، بر اساس فهرست رسمی کاندیداهای معرفی شده از جانب جریان‌های مختلف ۵۳ نفر از نامزدهای اختصاصی «جبهه متحد»، ۴۷ نفر از نامزدهای مشترک هر دو جبهه، ۶ نفر از کاندیداهای اختصاصی «جبهه پایداری»، ده نفر از سایر «اصولگرایان»، ۱۸ نفر مربوط به اصلاح‌طلبان و نزدیک به ۹۰

نفر هم کاندیدای «مستقل» بودند. در همین مرحله، پیداست که این نتایج شکست فاحشی برای «جبهه پایداری» و طرفداران احمدی نژاد است که از دو سال پیش در تدارک تصرف مجلس نهم بوده‌اند. در همین حال، گروهی از عناصر سرشناس حکومتی نیز حتی به مرحله دوم نرسیده و از رفتن به مجلس بازماندند که از جمله آنها می‌توان از احمد ناطق نوری، محمد مهدی مفتاح، حسین جلالی (رئیس دفتر مصباح یزدی) و خباز و کواکبیان (از اصلاح طلبان) نام برد.

اما تعیین تعداد دقیق نمایندگان وابسته به هر کدام از جبهه‌ها و جریان‌ات حکومتی، در مجلس جدید، با دشواری تازه‌ای مواجه می‌شود، زیرا که در فاصله میان مرحله اول و دوم، تلفیقها و تغییراتی در فهرستهای دو جبهه در تهران و شهرستانها صورت گرفت. مثلاً در «تهران بزرگ»، «جبهه متحد» (که سه تن از نامزدهای خاص آن به مرحله دوم هم نرسیدند) دو نفر از کاندیداهای اختصاصی «جبهه پایداری» را در مرحله دوم وارد فهرست خود کرد. به گزارش «آفتاب نیوز» (۸/۲/۹۱) جریان مشایی در این مرحله فهرست انتخاباتی با عنوان «حامیان گفتمان عدالت انقلاب اسلامی» در تهران عرضه کرد که تا حدودی با لیست «جبهه پایداری» فرق داشت. در بعضی از شهرها که نامزدهای اختصاصی و یا مشترک دو جبهه به دور دوم راه نیافته بودند، آنها از افراد دیگری که در رقابتهای انتخاباتی باقی مانده بودند حمایت کردند.

در هر حال، با بررسی مجموعه نتایج رسمی اعلام شده و فهرستهای مختلف معلوم می‌شود که از بین کل ۲۸۸ کرسی اشغال شده مجلس نهم، حدود ۷۰ کرسی از آن «جبهه متحد» و نزدیک به ۶۰ کرسی مربوط به نامزدهای مشترک هر دو جبهه، بین ۱۵ تا ۲۰ کرسی متعلق به «جبهه پایداری»، حدود ۲۰ کرسی مربوط به سایر «اصولگرایان»، (مانند «جبهه ایستادگی»، که توسط محسن رضایی و دیگران در این دوره راه اندازی شده، «صدای ملت» و ...) ۲۱ کرسی از آن اصلاح طلبان و «جبهه مردمسالاری»، ۵ کرسی متعلق به اقلیتهای مذهبی، و باقیمانده آنها یعنی قریب به ۱۰۰ کرسی هم در اختیار «مستقل»هاست.

در حوزه «تهران بزرگ»، به دلایل آشکار، این ترکیب تا اندازه زیادی متفاوت است؛ ۱۲ نامزد اختصاصی «جبهه متحد»، ۹ کاندیدای اختصاصی «جبهه پایداری» و ۷ نامزد مشترک این دو جبهه، جمعاً ۲۸ صندلی مجلس را پر می‌کنند. دو صندلی باقیمانده هم مربوط به علی مطهری (صدای ملت) و علیرضا محجوب (خانه کارگر) است. در مجلس جدید، تعداد نمایندگان زن از ۹ نفر تجاوز نمی‌کند که ۴ تن از آنها از

تهران و بقیه از حوزه‌های اصفهان، ساوه، زابل، سراب و سمیرم هستند. در مجلس هشتم ۸ نفر و در مجلس هفتم ۱۳ نفر زن حضور داشتند.

با توجه به نسبت بالای کرسیهای اشغال شده در مجلس جدید به وسیله نامزدهای «منفرد» یا «مستقل»، توضیحی کوتاه درباره معنای واقعی آن در نمایشهای انتخاباتی جمهوری اسلامی ضروری به نظر میرسد، چه این عنوان غلط انداز نیز، مانند «چهره‌های جدید» میتواند موجب ارزیابی‌های نادرست بشود. پیش از هرچیز، روشن است که عنوان «مستقل» اساساً خوشایند رژیم نیست که همه را مطیع، پیرو و وابسته به خود می‌خواهد. در واقع، تعداد زیادی از کسانی که به نام «مستقل»، نامزد و نماینده شدند، از عناصر و عوامل شناخته شده حکومتی هستند که غالباً با «بیت رهبری» و یا نهادهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم در ارتباط نزدیک قرار دارند و بنابراین نیازی به معرفی یا حمایت این یا آن جبهه جدیدالتأسیس و اکثراً «یکبار مصرف»، ندارند. برعکس، با توجه به بدنامی و بی‌اعتباری روحانیت و نهادهای شناخته شده آن مانند «جامعتین»، این دسته از کاندیداها در بسیاری از حوزه‌ها (به استثنای تهران) ترجیح می‌دهند که اصلاً از چنان حمایت‌هایی علنی برخوردار نشوند. گروهی از این «منفرد»ها را هم عافیت طلبانی تشکیل می‌دهند که وارد شدن در کشمکش‌های حاد میان جبهه‌ها و جریان‌های سیاسی را به مصلحت خود نمی‌دانند، ضمن آن که می‌کوشند، برحسب شرایط و موقعیت، از پشتیبانی این یا آن جریان و نهاد هم بهره‌گیری کنند. همه این «مستقل»ها، ضمناً کسانی هستند که از «صافی» شورای نگهبان و وزارت اطلاعات گذشته‌اند. به عنوان مثال، حسن کامران و همسر وی، نیره اخوان، دو کاندیدای «مستقل» از اصفهان هستند که از چند دوره پیش همچنان نماینده این حوزه در مجلس^۱اند، با ارگانهای امنیتی مرتبطند و ضمن رقابت با بخشی از ملایان شهر، برای خودشان بساط و پایگاه محلی هم دست و پا کرده‌اند و در همین نمایش هم به عنوان «مستقل» وارد صحنه شده و، در همان مرحله اول، به مجلس راه یافتند. در شیراز «خاندانهای» دستغیب، از نفوذ و موقعیتی برخوردارند که، بدون نیاز به معرفی و حمایت احزاب و نهادها، یک یا دو نفر را به مجلس بفرستند. این نیز گفتنی است که غالب این دسته از نمایندگان، فراکسیون مستقلی ندارند و، بر مبنای مصلحت‌های شخصی یا حکومتی، عملاً با این یا آن فراکسیون درون مجلس همراهی می‌کنند. این نیز عاملی است که ارزیابی دقیق ترکیب و صف بندیهای مجلس جدید را در حال حاضر مشکل می‌سازد.

هرچند که شکست دار و دسته احمدی نژاد و مصباح یزدی در انتخابات مجلس نهم کاملاً عیان است، ولی «پیروزی» طرف مقابل آنها در این مصاف نیز چندان قطعی و محکم به نظر نمی‌رسد. از مجموع حدود ۲۵۰ نفر نامزد معرفی شده از جانب «جبهه متحد» در سراسر کشور، در نهایت حدود ۱۳۰ نفر از آنها (شامل ۷۰ نامزد خاص و ۶۰ نامزد مشترک) راهی مجلس شده‌اند، که کمتر از ۵۰ درصد کل نمایندگان تعیین شده است. اگرچه این «جبهه»، با پیوستن احتمالی برخی از دیگر «اصولگرایان» و یا تعدادی از «مستقل»ها، نهایتاً می‌تواند اکثریت لازم را در مجلس جدید اعمال نماید، اما نتایج حاصله آشکارا نشان از فرسودگی بیشتر نهادها و جریان‌ات سنتی و پرسابقه رژیم دارد. چنان که مثلاً، در تهران دو تن از نامزدهای سرشناس «موتلفه» (بادامچیان و حبیبی) هم که مورد حمایت «جبهه متحد» نیز بودند، نتوانستند به مجلس راه یابند. همچنین، دبیر کل «جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی» (از اعضای «جبهه متحد») نیز که نماینده و کاندیدای تهران بود نتوانست به مجلس بازگردد.

اصلاح طلبانی که به صورت «منفرد» و یا همراه با «جبهه مردمسالاری» در این انتخابات نامزد و تأیید شده بودند، با به دست آوردن ۲۱ کرسی سرانجام نتوانستند که «حضور حذاقلی» شان در مجلس نهم را تأمین کنند. آنان در مجلس قبلی از فراکسیون «اقلیت» با ۴۰ تا ۵۰ نماینده برخوردار بودند. اصلاح طلبان نتوانستند در برخی از حوزه‌ها مثل اردکان (یک نماینده، که محمدرضا تابش خواهرزاده خاتمی است)، رشت (یک نماینده)، تبریز (یک نماینده) و لنگرود (یک نماینده) کرسی‌هایشان در مجلس هشتم را حفظ نمایند و در بعضی از حوزه‌ها چون اردبیل، ایلام و یا بهبهان هم «چهره‌های جدید» به مجلس بفرستند.

در همین حال، ارزیابی‌های خود مسئولان و سخنگویان جبهه‌ها و جریان‌ات حکومتی از حاصل این نمایش سیاسی نیز، اگرچه غالباً یک جانبه، ولی قابل تأمل است. روزنامه دولتی «ایران» (۱۵/۱۲/۹۰) در یادداشتی در این زمینه، ضمن انتقاد از عملکرد مجلس هشتم «مجلسی که در دوره حیاتش بیشترین چالش را با دولت و رئیس‌جمهور از سر گذراند»، و با تأکید بر «تغییر دوسوم نمایندگان» مجلس نوشت: «نمایندگان مجلس هشتم شورای اسلامی چه کردند که مردم دیگر اقبالی به حضور آنها در صحن بهارستان نشان ندادند و به راحتی آنان را از میدان حذف نمودند». متقابلاً، علی لاریجانی، نماینده قم و رئیس مجلس هشتم و کاندیدای ریاست مجلس جدید، با دفاع از عملکرد مجلس، در مصاحبه‌ای با هفته نامه «شما» (۱۵/۱/۹۱) راجع به ترکیب مجلس

نهم چنین گفت : «در کل اصولگراها در مجلس وزن بیشتر و اصلاح طلبها وزن کمتری دارند. اینکه سهمیه بندی در داخل اصولگراها چیست، به نظرم بیشتر حدس و گمان هست و افراد، هم مستقلین هستند، هم جبهه متحد، هم تعدادی جبهه پایداری هستند... خود این جبهه ها چارچوبهای نظری چندان قووی ندارند. لذا خیلی هم نمیتوانند در این زمینه، نقش داشته باشند». اما قدرت‌الله علیخانی، نماینده دوره ششم تا هشتم مجلس با گرایش اصلاح طلبی، که در این دوره از ورود به مجلس بازمانده است، در گفتگویی با سایت «روز» (۲/۳/۹۱) وضعیت مجلس جدید را چنین ارزیابی کرد: «مجلس همان مجلس سابق است، یعنی از نظر تفکر و موقعیت اصولگرایان تغییر قابل توجهی نکرده است، چون مهره‌های اصلی تأثیرگذار همانها هستند که بودند. البته اصلاح طلبان دیگر نیستند... در حال حاضر آبادگران، ایثارگران و پایداری از یک تفکر هستند و در بسیاری از جاها مثل انتخاب رئیس مجلس با هم متحدند. منتها تعداد قابل توجهی نیستند. این سه جریان هم با همدیگر شاید هفتاد تا هشتاد نفر بیشتر نباشند. باقی مجلس را اصولگرایان جبهه متحد تشکیل می‌دهند. مستقلی هم به آن معنا نداریم و آنها هم که می‌گویند مستقل هستیم، اصولگرا هستند».

اما در مورد سرنوشت «جریان انحرافی»، که یکی از سوژه‌های داغ دعوای درون جناح غالب در یکسال گذشته بوده و هنوز هم چون شمشیری بر سر دار و دسته احمدی نژاد آویزان است، غلامحسین الهام، سخنگوی دولت سابق و مشاور حقوقی فعلی رئیس جمهوری، در مصاحبه‌ای با سایت «رجا» (۲۸/۱/۹۱) اظهار داشت: «آقای احمدی نژاد اگر هم برنامه‌ای برای ورود به انتخابات داشت، به دلیل تمرکزی که بر انحراف و انحراف هم منتسب به دولت شد، حرکتش کور و قدرت هر نوع حرکتی از احمدی نژاد سلب شد»، محمدرضا باهنر، از سردسته‌های «جبهه متحد» نیز در این باره با اشاره به «برخورد قاطع مسئولین شورای نگهبان» با این جریان، گفت: «فکر نمی‌کنم در مجلس نهم افرادی حضور داشته باشند که وابسته به جریان انحرافی باشند یا عده زیادی از آنها توانسته باشند به مجلس ورود کرده باشند» (خبرآنلاین، ۳۰/۱/۹۱). در این زمینه، نظر احمد خورشیدی، دبیرکل «جمعیت خدمتگزاران انقلاب اسلامی» (و پدر داماد احمدی نژاد) هم این بود که «اگر جریان انحرافی قدرت نفوذ بالایی داشته باشد و به صورت قابل توجهی ورود پیدا کرده باشد، باید در کاندیداهای مستقل به دنبال آنها بود و شاید هم جریان انحرافی به دنبال اینست که بعد از انتخابات به سراغ نماینده منتخب برود. اما سرانجام نماینده‌ها در زمین نظام و مقام معظم رهبری بازی خواهند کرد و با هر شگردی

جریان انحرافی نمی‌تواند تشکیل اپوزیسیون بدهد» (آفتاب نیوز، ۱۶/۱۲/۹۰)

گذشته از اینها، اظهار نظر آیت‌الله جنتی، دبیر شورای نگهبان که بر مبنای مقررات حاکم، «سرداور» رقابتهای انتخاباتی درون حکومتی، محسوب می‌شود قابل توجه است که گوشه‌ای از مکنونات فکری حکومتگران را فاش می‌سازد. وی بعد از مرحله اول رأی‌گیری، در خطبه‌های نماز جمعه تهران در ۱۹ اسفند، از جمله گفت: «من تقدیر می‌کنم از مردم که آگاهانه انتخاب کردند و به کسانی هم رأی ندادند. برخی بودند، چه از نمایندگان و چه از کاندیداها، که ما دل خوشی نداشتیم از آنها اما تأیید کرده بودیم و خوشبختانه مردم به آنها رأی ندادند. این کار هم به این سادگی انجام نشد و رهبری از مدتها قبل بصیرت افزایی کردند... در این انتخابات آزادی بود، شور و نشاط بود و ما همان چیزی که پیش‌بینی می‌کردیم شد و همانی که می‌خواستیم شد و رأی مردم دشمن شکن بود». این اظهارات باعث واکنش برخی رسانه‌ها، و از جمله انتقاد شدید روزنامه «جمهوری اسلامی» (۲۰/۱۲/۹۰) شد که این حرفها را موجب از بین رفتن «اعتبار» شورای نگهبان دانستند و سخنگوی شورای نگهبان هم با این عنوان که انتخابات «اکنون به اتمام رسیده و هرکسی می‌تواند خوشحالی کند» در صدد توجیه سخنان رئیس‌خود برآمد (سایت «روز»، ۲۴/۱۲/۹۰). در هر حال، صحنه‌های جنتی، باری دیگر، ماهیت واقعی این نمایش انتخاباتی را آشکار کرد.

از مجموعه ملاحظات بالا پیرامون آرایش صحنه انتخابات، ردها و تأییدها، تعویضها و جابه‌جاییها، و ترکیب نهائی مجلس نهم، چنین برمی‌آید که در این دوره، با اینکه تعیین نمایندگان اساساً به دستجات درون جناح حاکم محدود و منحصر شده بود، هدایت و کنترل افزونتری اعمال گردیده تا، ضمن جلوگیری از تنش و مراعات مصالح «امنیتی» رژیم، ترکیب «مورد نظر» در مجلس جدید را هم تأمین نماید. خامنه‌ای در راستای تقویت روزافزون اقتدار فردی و تسلط بیشتر بر نهادهای انتصابی و انتخابی، و از جمله مجلس رژیم، در این دوره با همدستی و مباشرت کاملتر شورای نگهبان، «حزب پادگانی» یعنی سپاه و بسیج و دیگر ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم، در پی تشکیل مجلسی بوده است که، بیش از پیش، رام و تابع منویات رهبری باشد. با اینکه مجلس «اصولگرا»ی هشتم نیز دارای همین خصوصیات بوده و در روندی مشابه، طی نمایش انتخاباتی دیگری، شکل گرفته بود، ترکیب و عملکرد آن رضایت کامل رهبر رژیم را تأمین نمی‌کرد. وی از برخی مصوبات آن مجلس راضی نبود و خصوصاً درگیریهای شدید آن

با دولت احمدی نژاد، که بعضاً موجبات رسوایی بیشتر مجموعه نظام را فراهم می‌کرد، ناخرسند بود. بنابراین، حذف و کنار گذاشتن گروهی از نمایندگان «تندرو»، که چه در مخالفت با دولت و چه در حمایت از آن راه افراط می‌پیمودند، و یا نمایندگانی که کاملاً مطیع و فرمانبردار نبودند، ضروری می‌نمود که این کار، در جریان تدارک و برگزاری این انتخابات نمایشی، صورت گرفت. سرنوشت آن دسته از نمایندگان که در جریان طرح سوال از رئیس‌جمهوری (که پس از ماه‌ها بحث و کشمکش و هیاهو، عملاً باعث بی‌آبرویی دیگری برای خود مجلس و دولت شد) خیلی فعال بودند نشانه بارزی در همین زمینه است؛ از مجموع ۷۹ نفری که طرح سوال از احمدی نژاد را امضا کرده بودند، ۲۷ نفرشان یا با رد «صلاحیت» روبرو گشتند و یا خودشان کاندیدا نشدند، ۳۷ نفرشان هم طی مرحله اول و دوم رأی‌گیری حذف گردیدند و، در نهایت، تنها

۱۵ نفر از آنها توانستند صندلیهای خود را در مجلس حفظ کنند (ایسنا، ۱۴/۱۲/۹۰ و خبر آنلاین ۱۶/۲/۹۱). نمونه دیگر، «تنبيه» و یا تعویض برخی از نمایندگان مجلس هشتم است که در ماجرای تصویب طرح تأیید «تبدیل دانشگاه آزاد اسلامی به وقف» در آن مجلس، دخیل بودند (لازم به یادآوری است که آن طرح سرانجام به جایی نرسید و احمدی نژاد نهایتاً توانست دانشگاه آزاد اسلامی و تشکیلات وسیع و امکانات هنگفت آن را، از چنگ رفسنجانی و خاندانش درآورد، ولی تصویب چنان طرحی در مجلس خشم خامنه‌ای را برانگیخته بود).

طی این روند هدایت و کنترل شده، مجلسی شکل گرفته است که ترکیب آن، بیش از همیشه، منطبق با خواست و امیال رهبری است. و اگر قرار باشد که در این انتخابات نمایشی برنده‌ای هم تعیین شود، برنده آن نه لیست «جبهه متحد» و نه فهرست «جبهه پایداری»، بلکه در اساس «لیست خامنه‌ای» است. بدین سان، انتخاباتی که در این نظام همواره فارغ از خواست و اراده آزاد توده‌ها و غالباً نمایشی بوده اکنون، هرچه بیشتر، فرمایشی هم شده است. بی‌جهت نیست که اینبار، در قیاس با دوره‌های دیگر، بساط این بازی را کمتر پهن کرده و زودتر هم جمع کردند. مردم نیز اکثراً و بیش از گذشته به فرمایشی و انتصابی شدن انتخابات حکومتی آگاهند که رویگردانی گسترده آنها از نمایش تکراری این دوره هم گواه روشنی بر آن است.

گذار از جمهوری اسلامی یا اصلاحات ؟

فرهنگ قاسمی



جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران (بخش دوم)

جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام...

جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران (بخش دوم)

مقدمه

وقتی در زمان محمد رضا شاه در «جامعه دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران» ما تعدادی انگشت شمار (۱) در پاریس فعالیت می کردیم بسیاری از فعالان سیاسی خارجی کشور چنان به چپ و راست میزدند و فعالیت ما را مورد حمله قرار می دادند که بایستی ساعت ها بحث و مجادله می کردیم تا به اهمیت دفاع از حقوق بشر پی برده می شد. چون چند صبحی از انقلاب ۵۷ گذشت ارزش دفاع از حقوق بشر بیش از پیش معلوم گردید.

از همان ابتدای استقرارش، جمهوری اسلامی تازه به قدرت رسیده، به همراه حزب توده و اقمارش و دانشجویان خط امام و انصارش چون، بهشتی و آیت و کاشانی، با پشتیبانی و تشویق شخص خمینی چوب تکفیر را علیه ملیون و طرفداران نهضت ملی بلند کردند و آنان را به گناه مخالفت با رفراندوم و حاکمیت دین و ترجیح دموکراسی براسلام و طرفداری از حقوق بشر و اعلان مخاطره دیکتاتوری مذهبی، با انگ هایی، همانند ملی گرائی، نوکر امپریالیسم، طرفدار بورژوازی و ارتباط با آمریکا و طرفداری از محمد مصدق و مخالفت با خیانت آیت الله کاشانی، به زندان ها انداختند و به جوخه های اعدام تحویل دادند یا

مجبور به فرار از میهن کردند.

خوشبختانه امروز دفاع از حقوق بشر یکی از پایه‌های مهم مبارزه علیه جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد و جنبه ملی و محوری پیدا کرده است. رضایت از این رشد و تحول اجتماعی که در جهت دفاع از آزادی و حق و مسئولیت افراد است را هیچ انسان آزادی‌خواهی نمی‌تواند نادیده انگارد. این تحول در سی ساله اخیر تا بدانجا به پیش رفت که امروز کمتر سازمان و تشکیلاتی را می‌توان یافت که در برنامه سیاسی خود امر دفاع از حقوق بشر را منظور نکرده باشد. اگر در آن زمان اعتقاد راست و درستی به اصول حقوق بشر می‌داشتیم اعدام‌ها شروع نمی‌شد و شاید جامعه ما راهی دیگر در پیش می‌گرفت.

امروز که اندام رژیم جمهوری اسلامی تا گلو در خون مردم ایران فرو رفته است، بخش بزرگی از همان افراد مهاجم به آزادی در صدر انقلاب، در صف مخالفین جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. اینان، نه تنها گذشته خود را فراموش کرده‌اند بلکه به راحتی با قدرت‌های خارجی به زد و بند نشسته‌اند و برای دست یافتن به اصلاحات از داخل رژیم جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند. اینان همان طور که در گذشته در امر دفاع از جمهوری اسلامی و مخالفت با حقوق بشر و همکاری با حاکمیت برای از بین بردن افراد و جریان‌های طرفدار حقوق بشر و نیروهای ملی و آزادی‌خواه و مدافعان استقلال و تمامیت ارضی ایران اشتباه کردند، امروز نیز با طرفداری از اصلاحات، با بکارگیری شیوه‌های گذشته، با استفاده از وسایل نامشروع و با قبول همکاری با عوامل خارجی دچار اشتباهی سهمگین هستند.

مثالث رشد اجتماعی : صلح - دموکراسی - اصلاحات

انسان منطقی به ویژه کسی که از حقوق بشر دفاع می‌کند، به ذات خود، در یک جامعه معتدل و معقول، در جامعه‌ای که در آن صلح اجتماعی برقرار است و حقوق انسانی رعایت می‌گردد، باید مدافع اصلاحات باشد. اصلاحات به این مفهوم که سیستمی بر اساس ضوابط شناخته شده و مرسوم و پذیرفته شده از سوی کسانی که در آن سیستم ذینفع هستند، وجود دارد و کار خود را بطور طبیعی انجام می‌دهد، اما در حین حرکت و کنش خود به مشکلاتی برمی‌خورد که پیش‌بینی نشده‌اند، یا اینکه آن سیستم در اثر واکنش‌هایش ناهمسازی‌ها و ناهمگرایی‌هایی را در درون خود تولید می‌کند که برای ادامه فعالیت خود باید اصلاحاتی در آن بوجود آید. بدین ترتیب در مفهوم مدیریت، اصلاحات راز بقای سیستم و تضمین‌کننده اکتساب کیفیت کامل است، مفهومی که به راستی

در جامعه نیز می‌تواند صادق باشد. از این رو در هر جامعه مردم و به ویژه تلاشگران حقوق بشر که عوامل ذینفع تحول و تکامل اجتماع بشمار می‌آیند به ذات خود طرفدار اصلاحات هستند، اما در یک جامعه اصلاحات به شرطی امکان پذیر است که این عوامل و عناصر حق آزادی اندیشیدن و اظهار نظر داشته باشند به بیان دیگر آزادی‌های فردی و اجتماعی در آن رعایت شوند تا مردم، موافق و مخالف، بتوانند اندیشه خود را در کمال آزادی بیان کنند؛ افکار و عقایدی را رد و به مکتب و مرام دیگری که مورد توافق با ساختار فکری و نیازهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان است تمایل و عقیده پیدا کنند. اما در جامعه‌ای که این آزادی‌ها وجود نداشته باشد آن جامعه دارای حاکمیتی مستبد است. استبداد حق مردم و آزادی اندیشه و بیان آنان را رعایت نمی‌کند، به عبارت دیگر، نظام استبدادی به خودی خود با اصلاحات در تضاد است در نتیجه اصلاحات در چنین جامعه‌ای مفهوم پیدا نمی‌کند و ظرفیت عملی نمی‌یابد. اصلاحات اگر امکان داشته باشد یکی از راه‌حل‌های بسیار مناسب برای رشد و تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بشمار می‌آید و مورد استقبال انسان متعادل است. همان‌طور که در بالا گفتیم لازمه اصلاحات استقرار صلح اجتماعی، یعنی رعایت آزادی‌ها و ثبات در مناسبات دموکراتیک یا استقرار دموکراسی است؛ پس می‌توان گفت در جامعه‌ای که صلح وجود داشته باشد اصلاحات موجب استقرار دموکراسی و باعث رشد سیاسی و اجتماعی می‌شود. بر عکس در جامعه استبدادی، اصلاحات امکان‌پذیر نیست زیرا استبداد در مقابل رشد سیاسی و اجتماعی به مانند سدی عظیم ایستادگی می‌کند. از آنجا که سه عامل دموکراسی و صلح اجتماعی و اصلاحات لازم و ملزوم یکدیگرند، پس اصلاحات در تضاد ساختاری با رژیم استبدادی است چرا که مستبد با رفتار و با کردار خود راه آزادی و دموکراسی را می‌بندد. پس راه حلی غیر از شکستن استبداد از طریق بر زمین زدن، خنثی کردن و سرنگونی آن برای مردم باقی نمی‌ماند. چنین است که در جمهوری اسلامی ایران همه راه‌های اصلاحات بسته است. متأسفانه هنوز بسیاری کسانی که خوش باورانه در جستجوی اصلاحات در رژیم استبدادی جمهوری اسلامی هستند. این رژیم تمامی کیفیت‌ها و ارزش‌های جامعه متعادل را منهدم و بی‌ارزش کرد. کنش‌هایش در جهت مخالف رشد و پاسداری از ثروت ملی عمل می‌کند، اقدامات ناموزونش خلاف همگرایی اجتماعی و مخرب تکامل فرهنگی است، پس ظرفیت اصلاح‌پذیری خود را از دست داده است.

گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است

امروز مشاهده می‌شود که اکثریت بزرگی از مخالفین جمهوری اسلامی که طرفدار منشور جهانی حقوق بشر و تمامی میثاق‌های وابسته به آن هستند، با وجود اینکه هیچ علاقه‌ای به جنگ و خونریزی ندارند و در شرایط معمولی و متعادل، طرفدار راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و گام به گام، برای دستیابی به رشد و تحول جامعه می‌باشند ناچارند برای تغییر شرایط حاکم و در مقابله با جمهوری اسلامی، به درستی شعار سرنگونی و نه اصلاح‌طلبی را، در سرلوحه مبارزات خود قرار دهند و با توسل به یک قیام همگانی و با اتکا به نیروی ملتی که روشنفکران، دانشجویان، کارگران، روزنامه نگاران در بندند؛ ملتی که قربانی تبعیض جنسیتی، محرومیت‌های اجتماعی و نابسامانیهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی اند و از فقر و فساد و اعتیاد و استثمار به تنگ آمده‌اند، حقوق و آزادی‌های مردم را به آنان بازگردانند.

اما متأسفانه عده‌ای هنوز به این واقعیت تلخ پی نبرده‌اند و حقیقتی به این روشنی را نمی‌خواهند باور کنند. از آن جمله می‌توان به افکار "پیتورسک" (۱) خانم حقیقت جو در برنامه تلویزیون افق آمریکا در مورد این معجزه که «خامنه‌ای آزادی بدهد و حاکمیت مردم را قبول کند و در قدرت حاکم چرخش به وجود آید» می‌توان اشاره کرد. این بیان به همان اندازه ریشخند به اپوزیسیون است که سخنان "رمانتیک" و آشفته آقای امیرحسین گنج بخش در همان برنامه که فرضیه "کلاسیک" و عقب ماندن ترسانیدن مردم از «بی‌ثباتی» را مطرح می‌سازد و ایران را با «سومالی» مقایسه کرده و برای حفظ ثبات و نگهداری ساختار رژیم حاکم بر ایران، به امر اصلاحات تأکید می‌ورزد. در صورتی که مشاهده دقیق و تحلیل واقعیت‌های زندگی مردم ایران و شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و وضعیت اپوزیسیون، شمار اعدام‌ها و زندان‌ها، شرائط اعمال شده توسط هیأت حاکمه و قدرت مطلقه شخص ولایت فقیه و معضلات ناشی از سیاست خارجی نه با آن "پیتورسک" (خانم حقیقت جو) خوانائی دارد و نه آن "رمانتسم" را برمی‌تابد. لازم است که گفته شود که قریب سه سال است که ما جنبش مردمی ۸۸ که برای کسب آزادی انتخابات بود و نیز بهار عرب را پشت سر گذارده ایم، اما جنبش ۸۸ به دلیل عدم لیاقت رهبری آن، یعنی همان کسانی که اصلاح‌طلبان از آنها دفاع می‌کنند توسط حاکمیت خشن و استبدادی و ضد انسانی جمهوری اسلامی در نطفه خفه شد و متأسفانه میهن ما راه حل اصلاح طلبانه را که برخی خواب آن را می‌دیدند از دست داد. امروز به صراحت باید گفت و تکرار کرد که گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است و حق بازگرفتنی است و هیچ دیکتاتوری آن را به ملت عطا نکرده است.

اصلاح_ اصلاح طلبان!

این واقعیت ناخوشایند را باید پذیرفت که هر متخلفی به آسانی درستکار نمی گردد، هر بنیادگرایی به راحتی مدرن و متجدد حتی اصلاح طلب نمی شود. هر طرفدار ولایت فقیه، که مدعی سکولاریسم شد، هر کوشنده دیکتاتوری، "خلق یا غیر خلقی" که به دموکراسی روی می آورد، هر سلطنت طلبی که به جمهوریخواهی متمایل گردیده، همینطور هر فرد طرفدار رژیم جمهوری اسلامی که تغییر موضع داد و مخالف رژیم شد، بدان مفهوم نیست که اخلاق و رفتار قبلش تغییر پیدا کرده باشد. از این سخن نباید چنین نتیجه گرفت که ما بر این اعتقادیم که انسان ها قابل تغییر و تحول نیستند؛ بلکه باور داریم برای اینکه هر فرد در پروسه تغییر و تحول خود موفق گردد به ناچار باید قادر باشد اخلاق و رفتار خود را نیز تغییر دهد. کسانی که در گذشته یک روز به دنبال هاشمی رفسنجانی بودند، دیگر روز صلیب خاتمی را به گرده می کشیدند و امروز، علیرغم اعترافات شجاعانه افرادی مثل نوری زاد و صدها زندانی سیاسی دیگر و حتی آقای کروبی که به صراحت رژیم جمهوری اسلامی ایران را اصلاح ناپذیر می دانند، هنوز به دنبال اصلاحات هستند چرا قبول نمی کنند که از واقعیت فرسنگها فاصله دارند. اصلاح طلبان باید این حقیقت تلخ را پذیرا شوند که در مورد اصلاح جمهوری اسلامی در اشتباه محض به سرمی برند و بهتر است به جای کوشش بی ثمر در اصلاح جمهوری اسلامی، نخست خود را اصلاح کنند سپس به جبهه مردم که برای آزادی و استقلال و دموکراسی و جمهوری مبارزه می کنند بپیوندند! سؤال اساسی این است که اصلاح طلبان چه چیزی را و به وسیله چه کسی می خواهند اصلاح کنند؟ اصلاح قانون اساسی، آشنا ترین ادعای اصلاح طلبان است. وقتی کسانی که آن را تدوین کرده اند، آن را رعایت نمی کنند و بر اساس تمایلات و منافع شخصی خود بر ایران حکومت می کنند، آیا حاضرند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ آیا منافع سپاه پاسداران به آنان اجازه می دهد که قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ روحانیونی که بر مرکب مراد سوار شده اند و به مال و منال بی کران رسیده اند آیا قبول می کنند قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ آقازاده هائی که ثروت ملت ایران را در بانکهای خارجی انباشت کرده اند آیا حاضر می شوند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ اینان گناهکاران و جنایتکارانی هستند که بیش از سی سال است که به تخلف و چپاول ملت ایران عادت کرده اند و به سادگی از امتیازات خود دست نخواهند برداشت.

شعار سرنگونی به تنهایی کافی نیست

نویسنده این سطور از سال‌ها قبل براین اعتقاد بوده است که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل دشمنی با دموکراسی و آزادی و استقلال و به جهت زیر پا گذاشتن آزادی انتخابات و حاکمیت ملت اصلاح پذیر نیست، پس چاره‌ای جز سرنگونی آن وجود ندارد. جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی‌های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام و این جنبش در تمام منطقه تأثیرگذار خواهد بود. این جنبش را طغیان مردم ایران در داخل و خارج کشور و مبارزه روشنفکران از داخل زندان‌ها و استقامت همه کسانی که فشارهای رژیم و ضربات سنگین جمهوری اسلامی را در داخل کشور تحمل می‌کنند به وجود خواهند آورد.

واقع بینی حکم می‌کند که بپذیریم دوران گذار مخاطرات بزرگی را به همراه خواهد داشت و میهنمان برای مدتی در آشفتگی سیاسی و اجتماعی و نا امنی به سر خواهد برد، در چنین چشم اندازی، هم و غم و دل نگرانی درجه اول اپوزیسیون باید این باشد که این دوران هر چه بیشتر کوتاه تر شود. برای این کار چاره‌ای نیست غیر از اینکه اپوزیسیون خود را متشکل و همساز کرده و برای برنامه دوران گذار کار کند و خود را در برابر آن مسئولیت بزرگ، یعنی بازسازی جامعه و ترویج فرهنگ اعتدال و احترام به رقبای سیاسی و رعایت حقوق انسانی و دفاع از آزادی همه آحاد ملت، از طرفداران پادشاهی تا مدافعان کمونیسم کارگری، آماده سازد. عوامل تشکیل‌دهنده همسازی باید متشکل از نیروهای باشند که در ذات خود ناهمگون نباشند.

در این فراروند، ساختارهای رژیم جمهوری اسلامی به ناچار درهم خواهند ریخت. ازهم پاشیده شدن ساختارهای حاکمیت مافیای مذهبی که فساد و رشوه و دروغ و ریا را در جامعه اشاعه داده است یک امر واقعی و ضروری است. در این رژیم خرابی فراگیر شده و انحطاط به حدی رسیده است که باید در اندیشه بازسازی ساختارها موجود بود و اندیشه به تنهایی کافی نیست باید طرح‌های عملی ارائه داد و به تدوین آنها پرداخت.

برنامه‌ریزی مرحله گذار و ترسیم یک چشم‌انداز واقع‌بینانه و تعیین مسئولیت‌ها در این مرحله سخت حساس، با مشارکت زنان و مردانی که قادر به عملی ساختن پروژه‌های لازم برای گذار به دوران دموکراسی هستند، عمده‌ترین وظیفه جمهوریخواهان سکولار و لائیک و طرفدار

سرنگونی است.

انحطاط قدرتمداران به خوبی نشان می دهد که قدرت به خودی خود هیچ ارزش و منزلتی ندارد، بلکه کسب قدرت آنگاه مفهوم پیدا می کند که در جهت خدمت به مردم و جامعه بشری باشد. به همین دلیل بایستی توجه کرد که تفاوت است بین اپوزیسیون که می خواهد آزادی را به ارمغان بیاورد و آنی که می خواهد با کسب قدرت به امیال فردی، موروثنی، خانوادگی، گروهی و عقیدتی دست پیدا کند. به عبارت دیگر کسب قدرت باید حتماً برای خدمت به جامعه باشد. رهبری جمهوری خواهان بایستی از افرادی تشکیل شود که به آزادی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی و جدایی دین و دولت به شدت پایبند باشند و از این اصول به طور قرص و محکم و با فداکاری و بدون کوچکترین تعلل و تخلفی دفاع کنند. اینان در واقع تضمین کننده آزادی و مردم سالاری و سکولاریسم و لائیسیته و تمامیت ارضی و استقلال ایران و عدالت اجتماعی و ضامن حقوق اقلیت ها هستند. مجلس مؤسسان را باید این رهبران آزادی خواه با در نظر گرفتن حقوق همه نحله های سیاسی و تضمین کامل برابری، آزادی و دموکراسی برای همه برگزار کنند.

پاریس ژوئن ۲۰۱۲

ادامه دارد

Farhang.ghassemi@cogefi.com

۱ - فعالان این کمیته عبارت بودند از مولود خانلری، امیر پیشداد، ابوالحسن بنی صدر، حسین ملک، حسین مهدوی، احمد فاروق، احمد سلامتیان فرهنگ قاسمی ...

۲- Pittoresque : تعبيرات غير جدی و فولكلوريك

چشم انداز پرونده هسته ای

ایران

احمد سلامتیان، مجید سیادت و مهرداد درویش پور در باره آینده ❌
مذاکرات هسته ای

سخنرانی پالتاکی

برنامه مشترک

اتحاد جمهوری خواهان ایران و اتحاد برای پیشبرد سکولار دموکراسی
در ایران

برای شنیدن برنامه

http://www.youtube.com/watch?v=d12_N0oUaZk&feature=share

باشد که نسیم آزادی بر خاک میهن بوزد



نامه ۳۲۰ فعال حقوق بشری و مدنی به حسین رونقی

ما همراه با خانواده، دوستداران و تمام کسانی که به راه تو ایمان دارند، راسخانه معتقدیم که بدون تو و دیگر مبارزان نمیتوانیم به آزادی و دموکراسی که هدف مشترکمان است، دست بیابیم.

پیام اعتراض تو و پایداریات به گوش همه رسیده است. به اعتصاب غذایت پایان بده، با استقامت و پایداریات، با هم قفل زندان بزرگی به اسم ایران را می شکنیم.

ما فعالان حقوق بشری، سیاسی، مدنی و روزنامه‌نگاران هم‌وطنت ضمن تاکید بر خواسته‌های برحق تو و ارج نهادن بر رشادت، استقامت و فعالیت‌های حقوق بشری و مدنیات در راستای آزادی بیان و مبارزه با سانسور در ایران، نگران سلامتیات هستیم.

در فضای خفقانی که هر روز بیش از پیش شهروندان ایرانی را اسیر خود کرده است، بودن و ماندگاریات را ارزشمند دانسته و درخواست شکستن اعتصاب غذایت را داریم.

همراهیات را در کنار مبارزه دیگر فعالان برای رسیدن به آزادی و دموکراسی لازم دانسته و از تو می‌خواهیم به اعتصاب غذای خود پایان دهی.

از فشارهای وارد شده بر جسم و روح که از روز نخست به آن دچار شدی آگاهیم و هم‌دلانه روزهای را که بر تو می‌گذرد نگاه می‌کنیم.

ما رفتار جمهوری اسلامی با تو و دیگر زندانیان سیاسی - عقیدتی را محکوم می‌کنیم.

ما همراه با خانواده، دوستان و تمام کسانی که به راه تو ایمان دارند، راسخانه معتقدیم که بدون تو و دیگر مبارزان نمی‌توانیم به آزادی و دموکراسی که هدف مشترکمان است، دست بیابیم.

پیام اعتراض تو و پایداریات به گوش همه رسیده است. به اعتصاب غذایت پایان بده، با استقامت و پایداریات، با هم قفل زندان بزرگی به اسم ایران را می‌شکنیم.

همراهان تو در چهار گوشه‌ی جهان:

ا. مومنی، ا. نظریان، آبتین غفاری، ابوالفضل اسلامی، احسان بداغی، احسان منصوری، احمد آزاد، احمد رافت، احمد منتظری، اردوان ارشاد، اردوان روزبه، ارسلان ضیایی، ارسلان کهنمویی پور، آرش آبادپور، ارشاد علیجانی، آرمان رضاخانی، آرنوش ازرحیمی، آریا خسروی، آزاده اسدی، اسماعیل ختائی، آسیه امینی، اشکان یزدچی، اعظم بهرامی، اکبر سیف، اکبر معارفی، امید پیوندی، امید کشتکار، امید کوهی، امیر بیگلری، امیر پیشداد، امیر رشیدی، امیر صحتی، امیر وارسته حیدری، امیرحسین سراجی، امیرحسین فتوحی، امیررضا امیربختیار، امین سرخابی، انور میرستاری، آیدا سعادت، آیدا قجر، ایرج باقرزاده، آینده آزاد، بابک اجلالی، بابک داد، باقر ابراهیم زاده،

بهداد ثابت آزاد، بهروز بیات، بهروز حشمت، بهروز معظمی، بهزاد
مهرانی، بهزاد مهرانی، بهزاد میرزایی، بهمن امینی، بهمن مبشری،
بهمن نیرومند، بهناز مهرانی، بیژن افتخاری، بیژن صف سری، بیژن
لطیفی، پرتو نوری علا، پروانه سلطانی، پروانه وحیدمنش، پروین
کهزادی، پویا جهاندار، جعفر قدیم خانی، جلال ایجاد، جمشید
خونجوش، جهانشاه جاوید، حامد ابراهیمی نژاد، حامیان مادران پارک
لاله لس آنجلس، حبیب تبریزیان، حسن زرهی، حسن طالبی، حسن فرشتیان،
حسن نایب هاشم، حسین افصحی، حسین باقرزاده، حسین تقی زاده، حسین
دولت آبادی، حسین سبحان‌اللهی، حسین علوی، حسین علیزاده، حمید
جاودان، حمید زیارتی، حمید صدر، حمید مافی، حمیدرضا ظریفی نیا،
حنیف مزروعی، دارا عزیزی، داریوش وثوقی، داوود نوائیان، دنیا
اکبری، راضیه (پری) نشاط، رامین خرسندی، رحیم شام بیاتی، رضا
اغنمی، رضا اکرمی، رضا چرندابی، رضا دقتی، رضا سیاوشی، رضا صدیق،
رضا علیجانی، رضا فانی یزدی، رضا قاضی نوری، رضا قریشی، رضا
مبین، رضا مرزبان، رضا هیوا، رضا ولی زاده، رضوان مقدم، روح‌الله
زم، روحی شفایی، روزبه میرابراهیمی، روژین محمدی، رویا طلوعی،
رویا مبشری، رویا ملکی، زهرا ربانی املشی، زهره حبیب محمدی، زیبا
میرحسینی، زینت اسماعیل زاده، ساجده عرب سرخی، سامان رسول پور،
سانیا عوضپور، سپیده پورآقایی، سپیده فارسی، سجاد شاهمرادی، سجاد
ویس مرادی، سحر رضازاده، سرژ آراکلی، سعید آگنجی، سعید پورحیدر،
سعید پیوندی، سعید جعفری، سعیده بهرامی، سعیده سهرابی، سلمان
سیما، سهراب بهداد، سهیل پرهیزی، سورنا هاشمی، سوسن محمدخانی
غیاث‌وند، سوفیا صدیق پور، سولماز ایکدر، سیامک فرید، سیامک
مویدزاده، سیاوش صفوی، سیاوش عبقری، سید ابراهیم نبوی، سید اکبر
روحانی، سید علی بنی جمالی، سید مجتبی واحدی، شادی صدر، شاهین
انزلی، شاهین فاطمی، شاهین نوربخش، شروین نکوئی، شکوه نجم آبادی،
شهاب الدین شیخی، شهاب فیضی، شهرام قنبری، شهره عاصمی، شهزاده
نظرآوا، شهاب بهاردوست، شهاب عبقری، شهین نوائی، شیوا نوجو، صابر
عباسیان، صبری نجفی، صدرا سمنانی رهبر، طلعت یگانه تبریزی، طیبه
علیرضایی، عباس خرسندی، عباس معروفی، عبدالحمید معصومی تهرانی،
عبداله گدازگر، عصمت بهرامی، علی افشاری، علی اکبر قنبری، علی،
اکبر مهدی، علی پرسان، علی تارخ، علی تقی پور، علی حسین قاضی
زاده، علی دماوندی، علی راجی، علی طایفی، علی عبدی، علی فاتحی،
علی فتوتی، علی قلی زاده، علی کلائی، علی مهتدی، علی هنری، علیرضا
کریم زاده، غریبا طالبیان، فاریا بارلاس، فاطمه عرب سرخی، فرشاد
توماج، فرشاد ملک احمدی، فرشید آذرنیوش، فرشید فاریابی، فرهاد
ثابتان، فرهاد صوفی، فرهاد طالبیان، فرهاد نعمانی، فرهاد نوری،

فرهمند علیپور، فرهنگ قاسمی، فروغ جواهری، فریبرز مهران ادیب،
فرید مهران ادیب، فریدون معزی مقدم، فیروزه رمضان زاده، فیروزه
فولادی، کاران صدر، کاظم ایزدی، کاظم کردوانی، کامبیز شبانکاره،
کامبیز غفوری، کامران بهنیا، کامیار بهرنگ، کاوه آهنگری، کاوه
شیرزاد، کاوه کرمانشاهی، کتایون پزشکی، کتایون شیبانی، کتایون
عظیمی فرد، کمال بایرام زاده، کمیته دفاع از زندانیان سیاسی
ایران - برلین، کورش صحتی، کیانوش رضانی، کیانوش سنجر، کیوان
فروزان، گرجی مرزبان، گودرز اقتداری، گیسو جهانگیری، لیدا پرچمی،
لیدا حسینی نژاد، ماسیس عزیزخانیان، مائده سلطانی، مجید تمجیدی،
مجید محمدی، مجید نیکنام، محبوبه عباسقلی زاده، محسن نژاد، محمد
بهبودی، محمد شمس، محمد صادقی، محمد قلیخانی، محمدجواد دردکشان،
محمدحسین جعفری، محمدرضا فطرس، محمدرضا کلانی، محمدرضا نیکفر،
محمدعلی مهرآسا، محمود ایمانی، محمود مهران ادیب، مرتضی کاظمیان،
مرتضی ملک محمدی، مرتضی نگاه، مرجان افتخاری، مرسده هاشمی، مریم
اهری، مریم روزبهانی، مزدک عبدی پور، مزدک نصیری، مسعود اکبری
راد، مصطفی خسروی، مقداد بریمانی، ملیحه محمدی، منصور معدل،
منصوره شجاعی، منصوره فتحی، منوچهر محمدی، منوچهر مقصودنیا،
منوچهر یزدیان، مهدی اقدم، مهدی امینی، مهدی سعیدپور، مهدی
فتاپور، مهدی محسنی، مهدی معتمدی مهر، مهدی نخل احمدی، مهدی
نوذر، مهدی یارمحمدی، مهران براتی، مهرانگیز کار، مهرداد احسان
پور، مهرداد درویش پور، مهشید راستی، مهناز پراکند، مونا کاشف،
کاظم کردوانی، میثاق پارسا، میثم رودکی، میثم معتمدنیا، نادر
انتصار، نادر هاشمی، نازک افشار، ناصر پاکدامن، ناصر رحمانی
نژاد، ناهید جعفر پور، نسترن هادوی، نسرين ابراهیمی، نسرين
الماسی، نسیم سرابندی، نصیر امامی، نگین بانک، نوشابه امیری،
نوشین شاهرخ، نیکروز اولاد اعظمی، نیلوفر بیضایی، نیلوفر رستمی،
هایده قهرمانی، همایون مهمنش، ویدا حاجبی، ویدا فرهودی، یوحنا
نجدی، یوسف سهرابیان.

چپ ایران در راه تبدیل شدن به

نیروی اجتماعی چه مواعی پیش روی دارد؟

شیدان وثیق



پرسش و پاسخی با نشریه خاک(*) (بخش سوم)

چی رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارکات نظری و عملی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاستی دیگر و چی دیگر را در فرایند جنبشهای اجتماعی و رخدادهایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، آماده و فراهم کند.

شیدان وثیق معتقد است: آن فاعل جمعی، انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست برانگیزندهی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار - و نه مستمر و پایدار - با برآمدن رخداد های بزرگ اجتماعی، شکل می‌گیرد. از یکسو، سیستم موجود قشرهای وسیع اجتماعی در سطح ملی و جهانی را وارد میدان مبارزه ی ضدسیستمی می‌کند اما از سوی دیگر فاعل جمعی سیستم‌برانداز سر بر نمی‌آورد. بر نیروهای فعال اجتماعی است که علل مختلف و از جمله جامعه‌شناسانه و اجتماعی چنین کسری یا فقدان را در هر جا به طور مشخص بررسی و ریشه‌یابی کنند.

می‌دانیم که انقلاب همواره در طول تاریخ کار یک اقلیت بوده است، یک اقلیت آگاه و انقلابی. در جهان طی سه دهه گذشته شاهد حوادثی همچون فروپاشی اولین تجربه بزرگ دگرخواهانه در شوروی، جهانی شدن اقتصاد به شکلی گسترده و شتابان، به صدا در آمدن ناقوس پایان تاریخ و برآمدن نظم نوین جهانی بوده ایم.

آیا فکر نمی‌کنید این حوادث موجب: یک- از بین رفتن خواست تغییر بنیادی و استیصال توده های وسیع مردمی که همواره به دنبال دگر سازی بودند و دو- بی برنامه‌گی انقلابیون و عدم دارا بودن آلترناتیو و استراتژی برای تغییر با رها کردن سنت های مبارزاتی گذشته شده است؟ و آیا فکر نمی‌کنید ما با فقدان اندیشه و نیروی انقلابی در قدم اول روبرو ستیم؟

اگر به صورت مشخص تر بخواهیم ایران را مورد بررسی قرار دهیم ، با

توجه به بغرنج ها و مشکلاتی که پیش روی چپ بطور عمومی در جهان وجود دارد (شکست افقها و طرحهای پیشین، عدم وجود استراتژی و آلترناتیو عینی و مساله تشکل یابی و فقدان شکلهای نوین سازماندهی عمل جمعی)، در شرایط مشخص ایران این موانع چگونه ترجمه میشوند؟ و علاوه بر آن با در نظر داشتن وجود استبداد شدید داخلی و عدم وجود يك سنت قدرتمند کارگری و احزاب چپ و حتی حداقل فضا برای فعالیت چپ و نیز وجود سنتهای غیراجتماعی و فرقه ای، چپ ایران (انقلابی و غیرانقلابی) در راه تبدیل شدن به نیرویی اجتماعی و با جایگاه تثبیت شده در جامعه چه موانعی پیش روی دارد و چگونه خواهد توانست خود را از آنها برهاند و یا راه درست رهایش از این بغرنج ها چیست؟

شیدان و ثیق:

رخدادهای بزرگ اجتماعی برای تغییرات بزرگ اجتماعی همواره به گونه ای امر توده ای بزرگی از مردم بوده است. چنین توده ای، با این که از نظر کمی اقلیتی را تشکیل میدهد، اما اراده و خواست او، در شرایطی، مکانی و لحظه ای از تاریخ و زمان که رخداد اجتماعی فرا میرسد، چه بسا غافلگیرانه و نابهنگام، به اراده و خواست اکثریت عظیم تبدیل میشود و انقلاب را به همراه می آورد. ویژگی انقلابهای اجتماعی و یک تمایز آنها با کودتا ها و عملیات گروه های پیشتاز در همین جا است.

اما فروکش خواست تغییر بنیادین و در همین راستا افول چپ خواهان چنین تغییراتی، چپی که من چپ دیگر یا رهایی خواه می نامم، در جوامع مختلف امروزی محصول عوامل مختلفی است که شما به پاره ای از آنها در طرح پرسشهایتان به خوبی اشاره میکنید. از جمله محصول شکست فاجعه بار سوسیالیسم واقعا موجود در سده بیستم در ایجاد آن جامعه ای است که نوید میداد. با این حال، مشکل اصلی را باید در جایی دیگر نشان داد. در آن جا که امروزه خود تعریف و معنای «چپ»، «سوسیالیسم»، «سیاست» و «تغییر بنیادین» و... دستخوش تغییر و بحران شده اند. به گونه ای که دوباره باید و چه بسا از سر، آنها را بازبینی، بازتعریف و بازسازی کرد.

پرسشی که امروزه، بیش از هر زمان دیگر، خود را با شدت و بغرنجی روز افزون مطرح میسازد، پرسشی که در حقیقت از آغاز پیدایش افکار نوین سوسیالیستی و کمونیستی با نام و نشان مارکس و مارکسیسم سرشته شده است، پرسش کدام چپ، کدام سیاست، کدام تغییر بنیادین،

کدام فاعل جمعی انقلابی و کدام شکل از خودسازماندهی است. در بخش‌های پیشین این پرسش و پاسخ به جنبه‌هایی از این مسائل پرداخته‌ام. در این جا به نکات دیگری می‌پردازم که در عین حال پاسخی می‌تواند به پرسش‌های جدید شما باشد.

می‌دانیم که جنبش جهانی چپ برآمده از مارکسیسمی که هیچ‌گاه یگانه نبوده است سه سِکانس تاریخی را پشت سر گذاشته است. امروزه هر سه ی آن‌ها را باید پایان یافته^۱ تلقی کنیم. سِکانس نخستین را که مارکسی می‌نامیم از مانیفست حزب کمونیست در سال ۱۸۴۸ آغاز و با کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ خاتمه پیدا می‌کند. در این جا، شیوهی «طبقه علیه طبقه» بر اندیشه و عمل چپ مارکسیستی حاکم است. سیاست‌ر‌هایی‌خواه از فرایند مبارزه‌ی دو طبقه‌ی مطلق و آنتاگونیست، پرولتاریا و بورژوازی، از تصرف قدرت سیاسی و دولت توسط طبقه‌ی کارگر صنعتی آگاه و متشکل می‌گذرد. طبقه‌ای که به حکم موقعیت ویژه‌اش در نظام سرمایه‌داری، رسالت نجات بشریت را تا برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و سرانجام امحای طبقات و دولت بر عهده دارد. در سِکانس دوم که سوسیال-دموکراتیک می‌شناسیم، چپ مارکسیستی به سوی ایده‌ی عدم امکان و حتا ضرورت برچیدن نظام سرمایه‌داری روی می‌آورد. در این جا، جمع مالکیت، سرمایه، کار مزدوری، بازار و دولت، به منزله تنها نظم عقلانی، عملی و ممکن بشری به رسمیت شناخته می‌شود. سرانجام سِکانس سوم را که لنینی-استالینی یا به طور عام‌تر سویتیک می‌خوانیم، از انقلاب اکتبر یا تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک در روسیه در سال ۱۹۱۷ آغاز و با فروپاشی سوسیالیسم واقعا^۲ موجود در سال ۱۹۹۰ به پایان می‌رسد. در این جا، مارکسیسمی که خواهان محو دولت بود به ایدئولوژی و سیاست حفظ و اقتدار مطلق دولتی بوروکراتیک و پلیسی تبدیل می‌شود. شیوه‌ی حزبی-^۳ دولتی به جای شیوه‌ی جنبشی می‌نشیند. حزب-دولت به جای طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان و به نام آن‌ها رسالت مسیحایی قیومیت بر انسان‌ها و هدایت جابرانه‌ی امور جامعه در همه‌ی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را به دست می‌گیرد.

چپ مارکسیستی ایران در متن این سِکانس سوم شکل می‌گیرد. مارکسیست‌های ایرانی از ابتدای تولد تحت تأثیر شیوه‌ی تفکر و عمل بلشویک‌ها که در اوایل سده‌ی بیستم در نوار مرزی شمال ایران فعالیت داشتند قرار می‌گیرند. آن‌ها نیز - از فرقه‌ی کمونیست ایران و حزب توده تا سازمان‌های چریکی، مارکسیستی-لنینیستی و غیره در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ - همگی، به جز شاید گروه خلیل ملکی و برخی محافل مستقل

روشنفکری، در منظومه‌ی ایدئولوژیکی، نظری و سیاسی مارکسیسم سویتیک به وجود آمده و رشد می‌کنند.

بدین سان، چپِ دِگر، چه در ایران و چه در جاهای دیگر، ناگزیر تنها می‌تواند در گسست از دو چپ قدرت‌طلبِ توتالیتار و اطلاع‌طلبِ نظم موجود سرمایه‌داری به وجود آید. در هر جا و مکان، در سطح ملی و جهانی، دست به ابداع و تاسیس ایده‌ها، نظریه‌ها، راه‌کارها و اشکال نوین زند. چه سرآغاز چپِ رهایی‌خواه در گذشته‌ی او نیست بلکه پیشاپیش او باید سربلند کند. برای ایجاد چنین چپی البته می‌توان و باید شرط‌بندی و مبارزه کرد، اما برآمدن آن در وضعیت امروز جهانی بسی دشوار و بغرنج است.

این چپ، در فرایند مبارزات و تلاش‌هایش، در درجه اول باید به سه پرسش زیر پاسخ گوید. موانع پیش‌روی او برای تبدیل شدن به نیروی تعیین کننده‌ی اجتماعی در دشواری پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست.

- یکی، مسأله‌ی **تغییر وضع موجود** است. تغییر اوضاع اجتماعی و وضعیت مردم امروزه در گرو حل دو مناسبات سخت پیچیده و سر در گم قرار گرفته است. از یکسو، مناسبات سرمایه‌داری که غالب هستند و عمل می‌کنند خصلت عمومی و جهانی پیدا کرده‌اند و بیش از پیش راه بهروزی و برابری در جوامع را محدود و مسدود می‌کنند و از سوی دیگر با جهانی‌شدن و به هم پیوسته شدن امور اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای مختلف، راه‌حل‌های ملی و محلی به میزانی بی‌سابقه و تعیین کننده، بدون همراهی منطقه‌ای و بین‌المللی، نا ممکن می‌شوند.

تغییر نظم موجود امروزه بیش از پیش در همه‌ی کشورهای جهان و از جمله در جامعه‌ی ایران وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه شده است. این در حالی است که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولت (راه حل سوسیالیسم دولتی) و یا اصلاحات رفرمیستی توسط «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه (راه حل سوسیال‌دموکراتیک)، در هر جا که طی یکصد سال گذشته تجربه شده‌اند، هر دو نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی، نه برابری و نه بهزیستی برای مردم (حداقل برای بخش عظیمی از مردم) می‌آورند. امروزه پربلماتیکِ تصاحب جمعی و دموکراتیک نیروهای مولده و کنترل جمعی آن‌ها در اشکالی که نه دولتی باشد و نه خصوصی همواره چون بغرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی مانده است.

در چنین شرایطی و به طور نمونه در جامعه ایران، می‌دانیم که سه اصل جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین که ما لایسته می‌نامیم، اگر چه، بدون تردید، بنیادهایی اساسی آلترناتیو در برابر نظام استبداد دینی کنونی می‌باشند و از این نگاه پیش‌شرط‌های هر گونه تحول و دگرگونی در کشور ما را تشکیل می‌دهند، اما این‌ها همه به تنهایی راه‌حل و پاسخی به چگونگی برون رفت از مناسبات اقتصادی حاکم در ایران که آمیزشی از سرمایه‌داری و اقتصاد رانتی متکی بر دولتی مستبد و فعال‌مایشاست، به دست نمی‌دهند. برای دگرگون ساختن چنین مناسباتی، ما نیاز به ایده‌ها و راه‌کارهایی نوین و بدیع داریم که از هم‌اکنون و نه در آینده‌ای نامعلوم باید در دستور کار نظری و تجربی و مبارزات سیاسی- اجتماعی خود قرار گیرند.

- پرسش دوم در باره‌ی چند و چون نیرویی است که حامل چنین تغییراتی می‌تواند شود. در چپ سنتی، نقش فاعل اجتماعی را پرولتاریا و «حزب طبقه کارگر» ایفا می‌کردند. اما طبقه‌ی کارگر جمعی، صنعتی و مولد یا پرولتاریایی که در مرکز بینش^۱ فرجام‌گرایانه^۲ و مسیحایی قرار داشت و مارکس از آن چون «جنبش اکثریتی عظیم به نفع اکثریتی عظیم» (مانیفست) نام می‌برد، طبقه‌ای که تا نیمه‌ی سده‌ی بیستم بر رسته و نیرویش^۳ افزوده می‌شد، امروز نه تنها رو به تقلیل می‌رود بلکه از انسجام، اتحاد، خودآگاهی و خود- سازماندهی طبقاتی‌اش^۴ کاسته می‌شود. چنین وضعیتی، بیش^۵ از آن که اتفاقی یا گذرا باشد، ترجمان تغییر و تحولات ساختاری و اجتماعی است. به این معنا که تضاد میان کار و سرمایه، یعنی موضوع استثمار سرمایه‌داری در فرایند تولید، اگر چه همواره یک رکن مهم مبارزات طبقاتی و ضد سرمایه‌داری باقی می‌ماند، اما جایگاه انحصاری و سیادت سابق خود از اوایل سده‌ی نوزده تا نیمه‌ی سده‌ی بیست را از دست داده است. امروزه، نه تنها در مراکز بزرگ سرمایه‌داری جهانی بلکه در همه جا، تضاد میان کار و سرمایه در گستره‌ی تولید دیگر تنها عامل کسب خود^۶ آگاهی ضد سرمایه‌داری و تنها محرک تغییر و تحولات و ایجاد جنبش^۷‌های ضدستمی نمی‌شود، اگر چه این عامل اهمیت خود را همواره به مثابه^۸ -ی بخش قابل توجهی از این جنبش‌ها^۹ حفظ می‌کند.

پیش از این در بخش‌های قبلی این پرسش و پاسخ گفتیم که این سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه امروزه بر «کلیت جامعه» در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... حاکم شده است. این سلطه نه تنها بر طبقه‌ی کارگر و در مکان تولید بلکه بر توده‌ی بسیارگونه و در مکان‌های گوناگون اجتماعی اعمال می‌شود. با این همه اما فاعل

جمعی تغییر دهنده‌ی سیستم هم چنان شکل نمی‌گیرد و پرسش کدام قشرهای اجتماعی تغییر دهنده و کدام شکل‌گیری نیروها هم چنان بی پاسخ مانده است.

- سرانجام به پرسش سوم در باره‌ی نوع سازماندهی جمعی می‌رسیم. در این جا دو بینش و شیوه‌ی اقتدارگرایانه را همواره تجربه کرده و می‌کنیم. از یکسو، در سیستم‌های مدرن و دموکراتیک کنونی، تحزب به طور عمده به وسیله‌ی گروه‌هایی از نخبگان بورژوازی، متخصصان، کارشناسان و سازندگان «افکار عمومی» چون رسانه‌های عمومی عمل می‌کند. از سوی دیگر، در سیستم و بینش چپ کلاسیک نیز، به همان سان، تنها «افرادی خاص» محدود و معین که خود را صاحب «علم سوسیالیسم» می‌دانند، رسالت رهبری جماعت از طریق فرمانروایی «حزب- دولت» را بر عهده می‌گیرند. این دو بینش در حقیقت از یک سنخ می‌باشند. هر دو از یک خاستگاه واحد مذهبی یعنی از اعتقاد به نقش مهدوی یا مسیحایی نیروی جدا از جامعه، بر فراز آن و حاکم بر آن بر می‌خیزند.

اما در برابر این دو سیستم نظری و فلسفی، ما بینش دیگری را ما قرار می‌دهیم که از یکسو بر قابلیت‌ها و توانایی‌های فاعل جمعی در جنبش‌ها و مبارزات اجتماعی و از سوی دیگر بر فاصله گرفتن از قدرت و دولت و تحزب سنتی تأکید می‌ورزد. نزد این بینش، قابلیت‌ها و توانایی‌ها از آن جا ناشی می‌شوند که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند نمونه‌های عالی فضای آزاد، دموکراتیک و پر چالش تبادل و تقابل نظری باشند که در فرایند آن‌ها مبارزه و عمل دگرگشتی اجتماعی با مراوده‌ی فکری و برنامه‌ای آمیزش می‌یابند و خود شهروندان در این فرایند، نقش فاعلان، مبتکران و بازی‌کنان اصلی و مستقیم را ایفا می‌کنند. در یک کلام، مداخله‌گری مستقیم و بدون واسطه، بدون واگذاری، بدون نمایندگی کردن از دیگران و بدون نمایندگی کردن دیگران به جای خود.

از این رو باید در پی اشکال خود سازماندهی دیگری باشیم. اشکالی که هر گونه انحصارطلبی، قدرت‌طلبی و سیادت‌طلبی را رد و مشارکت مستقیم و بدون واسطه‌ی همه‌ی داوطلبان و مداخله‌گران را به صورتی برابری و دموکراتیک تشویق کنند. فعالیت عملی و نظری چپ دیگر در جهت چنین سازماندهی نوین تنها می‌تواند در گسست از تحزب کلاسیک و اشکال سنتی سازماندهی انجام پذیرد. آن گونه سازماندهی مشارکتی و جمعی‌ای که نگاه به تصرف قدرت، تبدیل شدن به حزب- دولت و حاکمیت بر جامعه را نداشته باشد.

در پایان این پرسش و پاسخ و با سپاس از نشریه خاک در متحقق ساختن آن، از بحث خود چه نتیجه‌ای می‌توانم بگیرم؟ این که امروزه، در برابر شکل‌گیری چپِ دیگر یا رهایی‌خواه، چه در ایران و چه در سایر کشورهای جهان، بغرنج‌های حل نشده‌ای موانع راه می‌باشند. آن‌ها را در خطوط اساسی و در سه پرسش اصلی مورد توجه قرار دادیم: کدام تغییر وضع موجود؟ کدام فاعل جمعی انقلابی؟ و کدام اشکال دگر از خود-سازماندهی؟ برآمدن چپِ رهایی‌خواه وابسته به چگونگی پاسخ دادن او به این پرسش‌ها در گسست از چپِ توتالیتار و چپِ اداره‌کننده‌ی نظم موجود سرمایه‌داری است. اما شکل‌گیری چنین چپی امروز در شرایط فعلی، نیاز به زمان دارد. نیاز به تلاش‌های فراوان نظری و عملی دارد. مهم‌تر از هر چیز نیاز به شکوفا شدن جنبش‌های سیاسی-اجتماعی در نفی نظم موجود و برآمدن رخداد‌های نامترقبه و نابهنگام دارد.

چپِ رهایی‌خواه، امروزه در همه جا، تنها می‌تواند دست به کار تدارکات نظری و عملی زند. مقدمات، زمینه‌ها و شرایط فرارویی سیاستی دیگر و چپی دیگر را در فرایند جنبش‌های اجتماعی و رخداد‌هایی که ناممکن را ممکن می‌سازند، آماده و فراهم کند.

پاریس

۲ ژوئن ۲۰۱۲

(*) <http://khakpress.com>